



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

گفتار مدیران اسلام

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گفتار مدیران اسلام

نویسنده:

www.modiryar.com

ناشر چاپی:

www.modiryar.com

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	گفتار مدیران اسلام
۷	مشخصات کتاب
۷	تواضع - نشستن در پایین مجلس نقل از امام عسکری علیه السلام
۷	گلی از باغ رضا
۷	خودشناسی
۷	آزاده
۷	قدر و منزلت
۷	زیردست
۸	بهترین آداب مدیران
۸	تلاش
۸	مزد کارگر
۸	بهتر از عبادت
۸	کار کنید
۸	رشوه
۸	انزار مومنین برای به فردا انداختن کارها خود - پیامبر اکرم
۹	نیرومند
۹	حکمت
۹	مسئولیت پذیری
۹	خوار شمردن
۹	گذشت
۹	امین
۹	خاموشی

- تواضع ۹
- حکمت رضوی ۱۰
- مدیریت از دیدگاه امام رضا ۱۱
- تاریخ انبیاء: اسحاق. لوط. ایوب. شعیب ۲۱
- کمیل محرم اسرار امیر المومنین ۲۹
- چرا مذهب شیعه را جعفری می خوانند ۳۴
- نگاهی به شخصیت و عملکرد حضرت عباس ۳۷
- عبرتهای عاشورا ۴۱
- چرا امام سجاد(ع) مبارزات سیاسی نکرد ۴۴
- شخصیت آسمانی باقرالعلوم ۴۵
- امام کاظم (ع) در عرصه علم و عمل ۴۷
- مبارزات سیاسی امام هادی ۴۹
- امام جواد (ع) در دو جبهه سیاست، فکرو فرهنگ ۵۴
- زندگی سیاسی امام رضا علیه السلام ۵۷
- ویژگیهای مسئولان از دیدگاه امام صادق ۶۴
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۶۷

گفتار مدیران اسلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: گفتار مدیران اسلام / www.modiryar.com

ناشر: www.modiryar.com

مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه , رایانه

موضوع: مدیریت - اسلام

تواضع - نشستن در پایین مجلس نقل از امام عسکری علیه السلام

به پائین نشینی در مجلس رضایت دهد، خدا و فرشتگان پیوسته بر او رحمت فرستند تا بر خیزد.... امام حسن عسکری (ع)

کلی از باغ رضا

The friends of a man is his intellect and his enemy is his ignorance. امام رضا (ع): دوست هر کس عقل او و دشمنش نادانی اوست.

خودشناسی

امام رضا(ع): بالاترین درجه خرد خود شناسی است.

Imam Reza (A.S): The Highest Degres Of Wisdom Is Self-Cognition

آزاده

If You Are Ungodly, So Be Noble...I m a m Hossein .AS
برای همه ... اگر دین ندارید لااقل آزاد باشید... امام حسین (ع)

قدر و منزلت

I m a m R e z a .as.He Who Recognises .His Own Worth And Positions Is Not Ruined
امام رضا (ع): کسی که قدر و منزلت خود را بشناسد هلاک نمی شود.

زیر دست

نقل قول مدیریتی؛ حضرت محمد(ص) می فرمایند؛ هر کس به زیر دست خود رحم نکند، خداوند بهشت را بر او حرام کند. نهج
الفصاحه، ترجمه علی شیروانی، ص ۵۲ Holy Mohammed (P.U.H): If someone doesn't pity to his

.inferios, God would not assigned him for paradise

بهترین آداب مدیران

بهترین آداب مدیران آن چه همه ی مدیران باید بدانند: پیامبر اعظم (ص): بهترین کارها سه چیز است: تواضع به هنگام دولت، عفو به هنگام قدرت، بخشش بدون منت. The best manners of managers Holly Mohammed (P.U.H): The best manners are three things: Humility during wealth, forgiveness during power, excuse without oblige.

تلاش

تفکری که باید در سازمان ها حاکم گردد: "برای آدمی جز حاصل کوشش او پاداشی نیست..." -سوره نجم، آیه ۳۹ For all: Surah Najm, verse ۳۹: Best reward for men is effort

مزد کارگر

توصیه ی مدیریتی؛ رسول اکرم (ص): مزد کارگر را پیش از آن که عرقش خشک شود بپردازید. Managerial order: Holly Mohammed (P.U.H): Pay salary of a worker before his perspiration would be dried

بهتر از عبادت

نقل قولی برای مدیران: علم از عبادت بهتر است، و اساس دین ترس از خداست... رسول اکرم (ص) FOR MANAGERS: Holy Mohammed (P.U.H): Knowledge is better than worship and base of religion is fear of God

کار کنید

نقل قول مدیریتی... The managerial order کار کنید، زیرا هر کسی آنچه را برای آن ساخته شده بدست می آورد. رسول اکرم (ص) Holy Mohammed (P.U.H): WORK HARD! Every person obtains all that he is made for them

رشوه

نگاه مدیرانه؛ موضوع: فساد اداری؛ رشوه دهنده و رشوه گیرنده هر دو در آتشند... رسول اکرم (ص) Holy Mohammed (P.U.H): Both bribe-taker and bribe-giver are in the hill

انزار مومنین برای به فردا انداختن کارها خود – پیامبر اکرم

ختن کارها قابل توجه در مدیریت زمان: به فردا انداختن کارها؛ به فردا انداختن کارها، شعار شیطان است که آن را در دل مؤمنان افکند پیامبر رحمت (ص) Delayed work at tomorrow: Holy Mohammed (P.U.H): Delayed work at

.tomorrow is evil”s motto that he throws is into believer”s heart

نیرومند

For managers:Holy (ص) توصیه ای برای مدیران؛ نیرومند آن است که بر خویشتن مسلط شود...رسول رحمت (ص) .Mohammed(P.U.H): Every person who rules over himself, so he is powerful surely

حکمت

Holy Mohammed(P.U.H): Wisdom is a key for .مدیریت اسلامی؛ پیامبر اکرم(ص):حکمت گمشده ی مؤمن است. a believer

مسئولیت پذیری

حضرت محمد(ص): هر آنکس آنچه را گرفته به عهده دارد، تا آنرا ادا کند.نهج الفصاحه، ترجمه شیروانی ص ۳۰۰ .Holy Mohammed(P.U.H): Every person is undertaken by something until he satisfies it

خوار شمردن

گفتار مدیر اسلامی؛ خوارترین مردم کسی است که مردم را خوار شمارد... رسول اکرم (ص)نهج الفصاحه، ترجمه شیروانی، ص ۴۹

.Holy Mohammed(P.U.H): more make despised, more become despised

گذشت

مدیریت رفتار؛ گذشت پسندیده آنست که باسرزنش و ملامت همراه نباشد.گفتار مدیر اسلام: امام رضا (ع) - چهل حدیث ص ۱۲۰ .Imam Reza(as): Remission is good when not accompanied blame

امین

گفتار مدیر اسلامی؛ امین به تو خیانت نکرد بلکه تو خائن را امین دانستی.امام رضا(ع).... بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۳۵ Imam reza.as The honest man has not betrayed you,but consider the betrayer as the .honest one

خاموشی

Imam reza.as. Silence is one of the ۵۲۳ ص تحت العقول، است. امام رضا(ع):خاموشی دری از درهای حکمت است. gates to wisdom

تواضع

گفتار مدیریتی؛ با تواضع راه برو و صدایت را پایین بیاور..سوره لقمان، آیه ۱۹
 Surah Loghman, verse ۱۹: walk humbly and lower your voice

حکمت رضوی

گردآوری: هاشم دهقان پور فراشه ۱- مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ التَّنْظُفُ نِظَافَاتٍ مُوجِبِ پَاكِي جِسْمِ اسْتِ نِظَافَتِ مَایِه آرام جان استامام هشتمین فرمود با خلق نِظَافَتِ شِیْوِه پیغمبران است ۲- صَاحِبُ النَّعْمَةِ یَجِبُ أَنْ یُوسِّعَ عَلَی عِیَالِهِتوانگر را بَدِ واجب که بخشد زن و فرزند را از مال دنیا دهد وسعت به امر زندگانی به شکر نعمت حیّ توانا ۳- مَنْ لَمْ یَشْکُرِ الْمُنْعِمَ مِنَ الْمَخْلُوقِیْنَ لَمْ یَشْکُرِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّشنیده ام که علی بن موسی کاظم خدیو طوس، بفرمود نکته ای زیبا کسی که نیکویی خلق را نداشت سپاس نکرده است سپاس خدای بی همتا ۴- الْإِيْمَانُ إِدَاءُ الْفَرَائِضِ وَ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ فرمود رضا امام هشتم: انجام فرائض است ایماندوری ز محرمات و زشتی پرهیز ز ناصواب و عصیان ۵- لَمْ یُخْنَكِ الْأَمِیْنُ، وَ لَكِنْ ائْتَمَّتِ الْخَائِنِکَسِیْ که بیم ندارد ز کردگار علیم ورا به خدمت خلق خدا مکن تعیینامین نکرده خیانت، تو از ره غفلت امین شمرده خیانت شعار بد آیین ۶- الصَّمْتُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ زَبَانٌ تُوْجَرُ تَحْتِ فَرْمَانِ نَبِیِّهِ خَمْوشی گزین، تا نیفتی به ذلتعلی بن موسی الرضا راست پندی: سکوت است بابی ز ابواب حکمت ۷- الْأَخُ الْأَكْبَرُ بِمَنْزِلَةِ الْأَبِرَادِرِ چو دانا و شد و آزموده ورا با پدر می شمارش برابرگفتا امام بحق، نور مطلق به جای پدر هست، مهتر برادر ۸- صَدِیقُ کُلِّ امْرِئٍ عَقْلُهُ وَ عِدُوُّهُ جَهْلُهُبه نزدیک نادان بَدِ تار گیتی ز دانش بکن گیتی تار روشنفرمود فرزند موسی بن جعفر: تو را عقل یار است و جهل است دشمن ۹- التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ نِصْفُ الْعَقْلِهمیشه در پی تیمار بینویان باش کمک به خلق، ز کردار خالق احد استامام راست در این رهگذر، کلامی نغز: که در معاشرت خلق، نیمی از خرد است ۱۰- التَّوَكُّلُ أَنْ لَا تَخَافَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَیَز بَر لطف حق دست توکل که لطف ایزدی باشد تو را بستوکل آن بَدِ کاندردو عالم به غیر حق نترسی از دگر کس ۱۱- أَفْضَلُ مَا تَوْصَلُ بِهِ الرَّجْمُ كَفُّ الْأَذَى عَنْهَا فرمود رضا ولی مطلق گنجینه علم و فضل و احسانبهر صلح رحم به گیتی است خودداری از گزند ایشان ۱۲- أَحْسَنُ النَّاسِ مَعَاشًا مَنْ حَسَّنَ مَعَاشَهُ غِیْرَهُ فِی مَعَاشِهِبهبترین رهرو به راه زندگی است آن که همچون شمع روشنگر بَدِ مردمان در پرتوش راحت زیند زندگی در خدمتش بهتر بَدِ ۱۳- الْعَقْلُ جِأءٌ مِنَ اللَّهِ وَ الْأَدَبُ كَلْفَةُ رِضَا سَبْطِ پَاكِ رَسُولِ امِیْنِ که نتوان سر از خدمتش تافتنگفتا: خرد بخشش ایزدی است ادب را به کوشش توان یافتن ۱۴- لَيْسَ لِیَخِیْلَ رَاحَةً وَ لَا لِحَسَوِدٍ لَمْدَةٌ بَخْلٍ رَنجِ اسْتِ وَ حَسَادَتِ مَحْنَتِ اسْتِ از ولی آموز درس عبرتی راحتی در بخل نتوان یافتن در حسد هر گز نیابی لذتی ۱۵- مَا اتَّقَتْ فِتْنَانٍ قَطُّ إِلَّا نَصَرَ عَظْمُهُمَا عَفْوًا عَفْوِش آیین بزرگان باشد بخشش آینه دورانیش استدو گروهی که به جنگند و ستیز نصرت آن راست که عفویش بیش است ۱۶- عَوْنُكَ لِلضَّعِیْفِ أَفْضَلُ مِنَ الصَّدَقَةِسخنی دارم از امام همام که مفید است بهر هر طبقهدستگیری ز ناتوان و ضعیف به یقین، بهتر است از صدقه ۱۷- الْمُؤْمِنُ إِذَا أَحْسَنَ اسْتَبَشَرَ وَ إِذَا أَسَاءَ اسْتَغْفَرَگر ز بخت بد به کس بد کرده ای هان، مشو نومید از درگاه ربمؤمن از نیکی کند شادان شود ورن کند بد، می کند بخشش طلب ۱۸- الْمُسْلِمُ الَّذِي سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدَيْهِنِ پند فرزند موسی بن جعفر امام بحق، ماه برج امامتکسی هست مسلم که باشند مردم ز دست و زبانش به امن و سلامت ۱۹- لَيْسَ مِمَّا مَنْ لَمْ يَأْمَنْ جَارُهُ بِوَأَيْقَهُبِه همسایه نیکی کن ای نیکمرد که همسایه را بر تو حقها بَدِ آن کس که همسایه ایمن بُدِ بفرمود مولانا: نه از ما بَدِ ۲۰- التَّوَاضُعُ أَنْ تُعْطِيَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ مَا تُحِبُّ أَنْ يُعْطَوْكَ مِثْلَهُچنان سر کن ای دوست با نیک و بد که باشد ز تو نیک و بد در امانتتواضع چنان کن به خلق خدای

که خواهی کند خلق با تو چنان ۲۱ - من علامات الفقیه الحکم و العلم و الصمت بصیر باش به احکام دین حق که خدای از آن فقیه که دانا به حکم اوست رضاستنشانه های فقاہت به نزد پیر خرد قضاوت بحق و دانش و سکوت بجاست ۲۲ - الصّفح الجمیل العفو من غیر عتابفو چون کرده ای خطاب مکن کار بی جا و ناصواب مکنوه چه نیکوست، عفو بی منت عفو کردی اگر، عتاب مکن ۲۳ - لایأی الکرامه الا الحمار بشنو کلام نغز فرزند پیمبر گفتار او روشنگر شبهای تار استجز مردم احمق نتابد رخ ز احسان هر کس کند احسان مردم ردّ، حمار است ۲۴ - السخی یا کُل من طعام الناس لیا کُلوا من طعامهسخی می خورد نان ز خوان کسان که مردم به رغبت ز خوانش خورندبخیل از سر بخل نان کسی نیارد خورد تا که نانش خورند ۲۵ - السخی قریب من الله، قریب من الجنه، قریب من الناسخا و تمنند هرگز نیست تنها که تنهایی نصیب دیگران استسخی باشد قریب رحمت حق به نزدیک بهشت و مردمان است ۲۶ - صديق الجاهل في التعبیه نادان مکن دوستی، چون تو را گدازد ز کزدار خود روز و شبیگفتا عدی بن موسی الرضا رفاقت به نادان غم است و تعب ۲۷ - أفضل العقل معرفة الإنسان بر بهز خاطر مبر شکر یزدان پاک که شکر نعمت افزون کندبہین دانش ای دوست، آن دانشی است که ات رهبری سوی بی چون کند

مدیریت از دیدگاه امام رضا

(ع)

پدیدآورنده: غلامرضا گلی زواره

ضرورت مدیریت: مطالعه در تاریخ زندگی بشر و روابط اجتماعی، ضرورت این اصل را به اثبات می رساند و مؤید این واقعیت است که اصل مدیریت لازمه هر جامعه می باشد و هر کجا افرادی جمع شده اند تا زندگی خویش را بر اساس همکاری و تعاون تکمیل کنند نیاز به مدیر در رأس برنامه های آنان قرار گرفته است و این ویژگی محور و موضوع حرکت ها و تلاش های آنان بوده است، فضل بن شاذان نیشابوری می گوید درباره ضرورت مدیریت از امام رضا(ع) شنیدم که فرمود: أنا لانجد فرقه من الفرق و لامله من الملل بقوا و عاشوا الا بقیم و رئیس لما لا بد لهم منه فی الامر الدین و الدنیا؛ (۳) به درستی که ما در بررسی احوال بشر هیچ گروه و فرقه ای را نمی یابیم که در زندگی موفق و پایدار باشد مگر بوجود سرپرستی که امور مادی و معنوی (دین و دنیای) آنان را مدیریت نماید، هیچ مکتبی به این روشنی اهمیت مدیریت و رهبری را بیان نکرده که سعادت و پایداری یک ملت را در زندگی دنیوی و امور دینی مرهون آن بداند. آن حضرت در جای دیگر در سخنی جالب، والی مسلمین و مدیر امت مسلمان را به ستون خیمه تشبیه کرد و فرموده اند: اما علمت ان والی المسلمین مثل العمود فی وسط الفسطاط من اراده اخذه؛ (۴) آیا نمی دانی که والی مسلمانان همچون ستون میان خیمه است (که اولاً تمام بار سقف بر روی آن استوار است و ثانیاً مانند نقطه مرکزی دایره شعاعش نسبت به همه جوانب یکسان است) به طوری که هر کس در هر زمان و از هر طرف که اراده کند به او دسترسی خواهد داشت. امام اگرچه شرط غلبه بر مشکلات را توفیق الهی می داند ولی تأکید می نماید این باور کفایت نمی کند و باید مدیر برای حل دشواری ها تلاش کند: من سأل التوفیق و لم یجتهد فقد استهزء بنفسه؛ (۵) کسی که توفیق از خداوند بخواهد ولی کوشش نکند (که برنامه‌واری ها غلبه یابد) خود را مورد استهزاء قرار داده است. مشروعیت مدیر در بینش شیعه ضرورت مدیریت را باید در اصل استوار امامت جستجو کرد، البته منظور این نیست که این موضوع مهم را در سطح یک مدیریت اجتماعی و سیاسی پایین آوریم، بلکه رهبری امام خیلی والاتر از مسایل اجرایی، اداری و اجتماعی است، اما شجره طیبه امامت که ریشه در وحی دارد و از نور نبوت تغذیه می گردد و از جویبارهای عصمت استفاده می کند، شاخه های سرسبز، نشاط آور و فرح انگیز خود را بر جامعه بشری می افکند و مدیریت یکی از شاخه های این درخت شکوهمند، تناور و با صلابت است. مدیریت را اگر این گونه ارتقا دهیم و با امامت

مرتبط نمائیم، عوارض و آفاتش کاسته می‌گردد، حضرت امام رضا(ع) امامت را اساس اسلام حیات بخش می‌داند: ان الامامة اسّ الاسلام النامی. (۶) مشروعیت مدیریت در جامعه به این دلیل است که با امامت پیوند دارد و هرگاه این ارتباط قطع شود تمام حرکت‌ها و خواص خود را از دست می‌دهد. حضرت امام رضا(ع) در این باره فرموده‌اند: «بوسیله امام نماز و زکوة، روزه، حج و جهاد تمام و خراج و صدقات افزون و حدود و احکام اجرا، مرزها و مناطق حفظ می‌گردد.» (۷) اگر کسی از این ویژگی محروم باشد نه تنها اعمالش ناقص می‌باشد بلکه خود از حوزه اسلام خارج است هرچند با نام مسلمان در جامعه اسلامی باشد زیرا پیامبر اکرم(ص) فرموده‌اند: کسی که بدون امام بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است. (۸) حضرت امام رضا(ع) در تفسیر آیه «والسمااء رفعها و وضع المیزان» (۹) فرموده‌اند: میزان امیرالمؤمنین است، خدا او را برای مردم امام (معین) کرده است، پرسیده شد: الّا تطغوا فی المیزان (در میزان سرکشی نکنید) یعنی چه؟ امام فرمود: امام را نافرمانی نکنید، گفته شد: «اقیموا الوزن بالقسط» به چه معناست، امام گفتند: امام را به دادگری برپا دارید (پیروی و یاری کنید) پرسیده شد: ولاتخسروا المیزان یعنی چه امام پاسخ دادند: در حقوق امام کمی و کاستی روا مدارید. (۱۰) در این حدیث میزان و وزن که در کلام وحی آمده به امام تفسیر گردیده است در برخی آیات میزان در کنار کتاب قرار گرفته است. (۱۱) از آن جا که «وزن» در کتب لغت شناختاندازه هر چیز است، مراعات حد تعادل و اعتدال و عدالت از عبارت اقیما الوزن بالقسط بدست می‌آید و این نکات رعایت عدالت را در تمام اقوال و افعال انسان ثابت می‌کند (۱۲) و عدل یعنی چیزی را در جای خود قرار دادن چنانچه حضرت علی(ع) فرموده‌اند: العدل یضع الامور مواضعها. (۱۳) امیر مؤمنان عدل را پایه ای دانسته‌اند که استواری جهان به آن وابسته است و عدالت را مایه پایداری مردمان معرفی کرده‌اند (۱۴) پس عدل محور ضابطه تشکیل جامعه انسانی و سبب استواری زندگی جوامع است و هم در نظام هستی و تکوین و هم در نظام تشریح این مشخصه مشاهده می‌گردد و این خود می‌تواند روشنگر مفهوم سخن امام رضا(ع) باشد که چهره امام را به عنوان میزان در خلقت و جامعه تبیین کرده‌اند. (۱۵) آن حضرت فرموده‌اند: استعمال العدل و الاحسان موذن بدوام النعمة...؛ (۱۶) به کار بستن دادگری و نیکوکاری، عامل پایداری نعمت‌هاست. مدیر و میزان حضرت امام رضا(ع) می‌فرمایند: از جمله (دلیل‌های پیروی از ولی امر) این است که هیچ کدام از فرقه‌ها و ملت‌ها دیده نمی‌شوند که جز به داشتن سرپرست و رئیسی که به دین و دنیایشان رسیدگی کند، باقی مانده باشند. پس در حکمت حکیم روانیست که مردم را از چیزی که ناگزیر باید داشته باشند و دوام و قوامشان جز به آن میسر نیست محروم سازد. کسی که به راهنمایی او با دشمنان خود می‌جنگند و غنائم را تقسیم می‌کنند و او نماز جمعه و جماعت آنان را برپا می‌دارد و از تعدی ستمگران بر دیگران جلوگیری می‌کند، دیگر این که چون آفریدگان بر حد محدودی قرار گرفته و فرمان یافته‌اند که از این حد در نگذرند تا کارشان تباہ نشود، این کار جز به آن میسر نمی‌شود که برایشان امینی بگمارند، تا آنان را از تجاوز از حد و درآمدن به ناحیه ای که برای ایشان ایجاد خطر کند باز دارد. (۱۷) آری امام میزان و معیار پیاده کردن حق و عدل است، پس امین اموال اشخاص و اعراض و نفوس است و چون بر کلّ مسایل اجتماعی و اقتصادی، مبادلات، بازار، کارگاهها و مزارع نیک نظارت می‌کند تا ستم و بیدادی رخ ندهد و غصب، بهره‌کشی، احتکار، گران‌فروشی، رباخواری و غبن و دیگر اسباب باطل پیش نیاید. در این حدیث حضرت امام رضا(ع) معیار و میزان بودن امام و حاکم اسلامی را بطور کلی برای تمامی بخش‌های جامعه در امور دینی و دنیایی بیان می‌کنند، یعنی ضمن آن که مرز دیانت، حدودش، شیوه پیاده کردن آن، توسط امام مشخص می‌گردد، امور دنیوی را با برنامه ریزی، ارائه ضوابط عدل و حق سامان می‌بخشد و سعادت همگان را فراهم می‌سازد. چون امام معیارهای درست جمع‌گرایی، زندگی اجتماعی و عوامل استواری جامعه را به مردم می‌آموزد و آن‌ها را در متن جامعه عملی می‌سازد، مردمان را در جامعه ای فداکار، صمیمی و قانون‌شناس و دادور بار می‌آورد و آنان را از خودخواهی، سلطه جویی، سودجویی، ستم‌پیشگی و تجاوزکاری که از عوامل پراکنندگی، سستی و تزلزل در جامعه است باز می‌دارد. (۱۸) روابط ظالمانه ای که موجب پیدایش حس بدبینی، کینه‌توزی‌ها، تضادها و رقابت‌های ناسالم است با حضور امام که میزان عدل است

برچیده می شود به همین دلیل امام رضا(ع) می فرماید: ما سرپرست مؤمنان هستیم که به سود آنان حکم می کنیم و حقوقشان را از ستمگران می ستانیم. (۱۹) پس بیشترین بخش در فلسفه سیاسی که هشتمین فروغ امامت ترسیم می کند و قلمرو مسؤولیت مدیران و کارگزاران نظام اسلامی را ترسیم می کند به برقراری عدالت اجتماعی و سامان بخشیدن به مسایل اقتصادی، رفع ستم و استضعاف اقتصادی اختصاص دارد. حتی در حدیثی پرداخت بدهی افرادی که از پرداخت آن ناتوان هستند از وظایف کارگزار شمرده شده است: مردی از امام رضا(ع) پرسید: فدایت شوم، خدای متعال می گوید: فنظره الی میسره (پس مهلت داده می شود تا گشایشی پدید آید) منظور از این مهلت دادن (نظره) چه می باشد، آیا حدّ و تعریفی دارد که معلوم گردد به آن کس که در عسرت است تا چه اندازه باید مهلت دهند در صورتی که مال مردی را گرفته و خرج خانواده خود کرده و او را محصولی نمی باشد که منتظر رسیدن آن باشد و طلبی ندارد که چشم به راه دریافت آن بنشیند و اموالی در جایی ندارد که انتظار رسیدن آن را بکشد؟ امام در پاسخ فرمودند: آری چندان مهلت می دهند تا خبر آن به امام برسد و امام به جایش طلب وی را از سهم بدهکاران (که درزکات هست) می پردازد، به شرط آن که مال وام گرفته را در مسیر معصیت و خلاف خرج ننموده باشد. (۲۰) مدیر و کارکنان و نیروی انسانی مدیر غالب طرح ها و برنامه های مدیریت را از طریق همکاران اجرایی می کند و در واقع تمام افرادی که در سازمان ها، نهادها و تشکیلات دولتی مشغول کارند کارگزاران مدیرند و بازو و عاملی برای وی می باشند، در فرهنگ اسلامی نقش همراهان و یاران در ترویج و گسترش اندیشه های الهی از موقعیتی ویژه برخوردار است، مدیری که به اخلاص، کمال خواهی، دل سوزی، صداقت گویی و درستی مزین می باشد در چهارچوب ضوابط ارزشی و با رعایت اصل فطرت و کرامت های انسانی اندیشه ها و طرح های مفید، سازنده، رشد دهنده و اصلاحی را به دست همکاران مؤمن، متعهد و دارای وجدان دینی و اخلاقی می سپارد و از آنان می خواهد به عنوان تکلیف شرعی در گسترش و اجرای آن ها بکوشند. حضرت عیسی به کمک اصحاب خاص خود که حواریون نام داشتند آئین یکتاپرستی را پیش برد و نسبت به گسترش آن در جوامع کوشید، این افراد از شاگردان شایسته آن حضرت بودند که در اثر مجاهدت های طولانی و تزکیه درونی به مقام والایی رسیده بودند. (۲۱) حضرت امام رضا(ع) فرموده اند: به این جهت شاگردان عیسی(ع) را حواریون گفته اند که موفق شدند از طریق جهاد با نفس به مقام اخلاص دست یابند و درون را از کدورت پاک کنند و نیز به وسیله موعظه و تذکر دیگران را از تیرگی های زشت گناهان بشویند. (۲۲) آن پیامبر الهی در منصب رهبری الهی و مدیریت هدایتی و ارشادی جامعه چنین افرادی را برگزید تا به کمک آن ها جامعه را به فضیلت آراسته نماید و خلاف ها را از آنان دور کند. در نهضت عظیم رسول اکرم(ص) مهاجرین و انصار به عنوان بازوان پرتوان پیامبر در پیشبرد برنامه ها و اهداف اسلامی نقش ارزنده ای عهده دار شدند و در شرایطی سخت و آشفته، بار سنگین اجرای احکام الهی را در بعد تبلیغ و عمل و در میدان های فرهنگ، معرفت و جهاد بر دوش جان کشیدند، همان ها که خداوند آنان را پیشگامانی نامید که در صدر اسلام در ایمان سبقت گرفتند و آنها که به نیکی از آنان پیروی کردند، پروردگار از آنان خشنود و آنها نیز از خداوند خشنود شدند. (۲۳) امام رضا(ع) در سیره عملی خویش مراقب کارکنان و خدمتگزاران بود، ابراهیم بن عباس می گوید هیچ گاه ندیدم که امام ابوالحسن الرضا(ع) کلمه ای به زیان کسی بر زبان آورد و نه سخن کسی را پیش از پایان آن قطع کند و نه حاجت کسی را که به ادای آن توان داشت ردّ کند، هیچ موقع نزد کسی که در حضورش نشسته بود، پایش را دراز نکرد و بر متکا در برابر افراد تکیه نداد به دوستان و کارگزارانش هرگز سخنی ناشایست نگفت و چنان بود که هرگاه به خلوت می رفت و سفره غذای خویش را می گسترانید همه کارکنانش را بر سر آن می نشانید و حتی دربانان و مهتران را بسیار احسان می کرد و صدقات فراوان می داد و این کار را غالباً در شب های تاریک انجام می داد. (۲۴) آری این گونه نبود که امام صرفاً از اطرافیان و کارگزاران وظایفی را بخواهد و آنان را ملزم کند که در این راستا از عمق وجود بکوشند ولی از تکریم، تشویق، احترام و رفاه آنان غافل گردد، حرمت همه را در رفتارهای خویش حفظ می کند، عمق توجه امام به اطرافیان و ملازمان در این روایت آشکار می گردد: یاسر می گوید: (در روزی

که امام رضا(ع) مسموم گردید و در اثر آن به شهادت رسید) پس از این که نماز ظهر را گذارد به من گفت: ای یاسر مردم (اهل خانه، کارکنان و خادمان) چیزی خوردند؟ عرض کردم ای آقای من! چه کسی می تواند غذا بخورد با این که شما در چنین وضعی به سر می برید در این هنگام بر جای خویش راست نشست و فرمود: سفره را حاضر کنید و همگان را بر سر آن فراخواند و کسی را فروگذار نکرد و یکایک را مورد مهر و محبت خویش قرار داد هنگامی که همه سیر شدند امام (بر اثر تأثیر زهری که مأمون به حضرت داده بود) بیهوش بر زمین قرار گرفت. (۲۵) این گونه بزرگداشت نیروهای انسانی در سیره امام، شکوفا گردیده است، آن فروغ هشتم در قلمرو اندیشه، تربیت و رفتار چنین معیارهایی را به بشریت آموخت و در میدان عمل خود پیشتاز و تجسم بخش کامل آن تعالیم بود و به یقین جامعه پیرو مکتبش باید در مناسبات انسانی و برنامه های مدیریتی چنین باشد و این گونه عمل کند. همزیستی و همگامی با محرومان و رنج دیدگان محصول روابط اجتماعی و اقتصادی ظالمانه تشکیل طبقات و پدید آمدن یک جامعه با تضادهای اجتماعی آشکار است، امام امتیازات طبقاتی را از بنیاد واژگون نمود، عبدالله بن صلت می گوید، مردی از اهل بلخ گفت در سفر خراسان با امام بودم، روزی سفره ای انداختند و غلامان سیاه و غیر آنان را بر سر آن فراخواندند (و همه باهم با خود ایشان غذا خوردند) گفتم: ای کاش برای این ها سفره ای جداگانه ترتیب می دادید، فرمود: خاموش باش، خدای همه یکی است، مادر یکی و پدر یکی (پس تفاوت نیست) و پاداش هر کس به کردار او بستگی دارد. (۲۶) امام در تعالیم والای خویش به کارگزاران و دیگر مسؤولان نظام اسلامی می آموزد هر کسی باید در گام نخست در اندیشه ساختن خود باشد و شایستگی های لازم را در وجود خویش آشکار سازد و با دیگران با تعهد و به خوبی رابطه برقرار کند و خدمتگزار همه مردم باشد. امام در خراسان تمام اموال خود را در روز عرفه (میان مردم و نیازمندان) تقسیم کرد، در این هنگام فضل بن سهل گفت: این کار با خسران توأم است، حضرت فرمود: بلکه چنین کاری قرین با غنیمت و منفعت است، آنچه را که برای دست یابی به پاداش الهی و کرامت انسانی بخشیدی زیان و غرامت تلقی مکن. (۲۷) معمر بن خلّاد می گوید: هنگامی که امام رضا(ع) غذا می خوردند، سینی می آوردند و نزدیک سفره می گذاشتند، آن حضرت به بهترین غذایی که برایش می آوردند می نگریست و از هر خوراکی مقداری را برداشته و در آن سینی می نهادند، سپس دستور می دادند آن سینی غذا را برای بینوایان ببرند امام نمی تواند غذایی را میل کند که محرومان از آن نخورده اند، این شیوه در راستای همان محورهای اصولی در تعالیم الهی امام است که انسان ها ارزشی همانند دارند و باید نیازهای آنان برآورده شود امام فرموده اند: عونک للضعیف افضل من الصدقه؛ (۲۸) یاری به افراد ناتوان از صدقه در راه خدا برتر است. حتی در تعالیم رضوی کاری که خدمت در دربارها را جبران می کند و عمل نامشروع کمک به ستمگران را محو می سازد، یاری رساندن به مردم و گره گشایی از کار آنان است، حسین انباری می گوید: مدت چهارده سال به امام رضا(ع) نامه نوشتم و از کار در دربار پادشاه اجازه خواستم، امام در جوابم نوشت، نامه ات را خواندم و از هراسی که در این شغل داری آگاه شدم. اگر می دانی که هرگاه معتدی کاری (در دربارها) کردی، طبق دستورات رسول اکرم(ص) عمل می کنی و دستیاران و کاتبان تو از هم کیشان تو خواهند بود و هنگامی که مالی به دستت رسید بخشی از آن را به بینوایان مؤمن می دهی تا بدان اندازه که خود مانند یکی از آنان باشی، اگر این گونه عمل کنی، کار تو در دربار سلاطین با خدمت به برادران دینی ترمیم می گردد و گرنه (خدمت در دربارها) جائز نمی باشد. (۲۹) امام در حدیث زیر نقش حیاتی کارگزاران نظام اسلامی را چنین ترسیم می نماید: آن حضرت به مأمون گفت: دربار امت محمد و فرمانروایی که برایشان داری از خدا بترس، زیرا کارهای آنان را تباه کرده ای و کار را به دست کسانی سپرده ای که به غیر حکم خداوند بلند مرتبه داوری می کنند و خود در این سرزمین ماندگار شده و خانه هجرت و محل فرو آمدن وحی را ترک کرده ای و بر مهاجران و انصار با نبود تو ستم می رود و سوگند و پیمان هیچ مؤمنی را نگاه نمی دارند و روزگار بر مظلومان به سختی می گذرد و آنان برای زندگی به هزینه ای دسترس ندارند و کسی را نمی یابند که نزد او از اوضاعی که دارند شکایت کنند. (۳۰) ماجرای این حدیث آن است که روزی مأمون خدمت امام رفت و با خود نامه ای طولانی داشت که

متن آن را برای حضرت خواند، در آن مکتوب آمده بود که برخی روستاهای کابل به دست لشکریان اسلام فتح گردیده است وقتی خواندن آن خاتمه یافت امام فرمودند آیا فتح مناطقی از قلمرو شرک و کفر تو را خرسند ساخته است، مأمون پرسید آیا این خبر شادمانی ندارد که امام مطالب فوق را فرمودند و به او تأکید کردند تو عدالت را در داخل سرزمین های اسلامی برقرار کن و فقر و محرومیت را از ریشه برانداز و به گرفتاری های مردم رسیدگی کن که این مایه خشنودی و خوشحالی یک حاکم اسلامی است نه کشورگشایی و فتوحات تازه و افزون بر قلمرو جغرافیایی. (۳۱) امام از سویی تصریح می نمایند که بر اثر عواملی، افرادی در جامعه زندگی می کنند که از نظر سلامتی مشکل دارند و پدید آمدن آنان بر اثر بیماری، سالخوردگی، حوادث طبیعی و جنگ ها طبیعی است امّا بقای آنان به همان حال نگران کننده از نظر اسلام محکوم است، باید کارشان را در کمترین زمان سامان داد و از تعهد و تکلیف انسانی و حکومتی در این زمینه فراموش نکرد و ضرورت دارد کار این گونه افراد درست شود تا از آن وضع آشفته رهایی یابند: «...لان الله کلف اهل الصحه القيام بشأن اهل الزمانه و البلوی» (۳۲) یعنی خداوند توانمندان (آنان را که امکانات، قدرت و شرایطی را در اختیار دارند) مکلف کرده است که امور زندگی بیماران از کار افتاده و بلا دیدگان را سامان دهند. که این کلام سخن حضرت علی (ع) را به اذهان متبادر می نماید: «الله الله فی الطبقة السفلی من الّذین لاحیله لهم من المساکین و المحتاجین و اهل البؤسی و الزّمن» (۳۳) خدا را خدا را در کار فرودستان یعنی بینوایان و نیازمندان و فقیران و بیماران زمین گیر که هیچ کاری از دستشان بر نمی آید. امام رضا (ع) در سخن دیگری از این واقعیت بیشتر پرده برمی دارد و با صراحت افزون تری مسؤولیت کارگزاران مسلمان را مطرح می فرماید: اگر زمام حکومت را در دست گیرم غذای ساده تر و کم ارزش تری (نسبت به زمان زمامداری) خواهم خورد و لباس خشن و زبر (پس از لباس های نرم) در برخواهم کرد و (پس از آسایش) با سختی و مشقت خواهم زیست. (۳۴) و باز این کلام گهربار مؤید کلام با کرامت حضرت علی (ع) که فرموده اند: خداوند مرا برای مخلوقات خودش امام قرارداد پس بر من واجب ساخت که درباره خودم و خوردنی و نوشیدنی و لباس هایم، همچون ناتوان ترین مردم زندگی کنم تا فقیر به فقر من اقتدا کند و ثروتمند به سرکشی برنخیزد. (۳۵) حضرت امام رضا (ع) از دیدگاهی دیگر رسیدگی به اوضاع مسلمانان را مورد تأکید قرار می دهد و آن این که هر فردی از کارگزاران با مردمان تحت قلمرو خویش برادر دینی هستند و از این منظر باید با آنان به برابری و برادری رفتار کنند در هر چیزی که برابری در آن رواست. (۳۶) در روایتی آن حضرت از اجداد خود نقل می کند که در نظر پیامبر اکرم (ص) برترین مسلمان کسی است که بهتر و بیشتر از دیگران به بخشش اموال و کمک رسانی اجتماعی اقدام کند و خیرخواه ترین افراد نسبت به برادران خود و جامعه اسلامی باشند. (۳۷) اصولاً حضرت امام رضا (ع) برادری را که به همیاری و مساوات در مسایل اجتماعی و اقتصادی نینجامد، رد می کند: آن امام همام خطاب به اسماعیل راوی حدیث از امام باقر (ع) نقل کرده است: ای اسماعیل، آیا در میان آشنایان خود چنین دیده ای که هرگاه کسی جامه ای ندارد و دیگری آن را اضافه دارد، به او بدهد، گفتم نه، فرمود: اگر کسی پوششی دارد و برای دیگری می فرستد تا او نیز پوشش داشته باشد، جواب دادم خیر آنگاه امام (به نشانه ابراز تأسف عمیق) دست بر زانوی خویش زد و فرمود: این ها برادر یکدیگر نمی باشند. (۳۸) توجه به کرامت های انسانیاز دیدگاه امام رضا (ع) وظایف کارگزاران و دست اندرکاران نظام اسلامی در برخورد با برادران مسلمان خلاصه نمی گردد و آنان باید برای تمامی انسان های تحت قلمرو خود صرف نظر از مرام و مسلکی که دارند کرامت قایل گردد و حقوق افراد غیر مسلمان را هم در نظر گیرند. این دقت و تأکید تا آن جاست که امام رضا (ع) اجازه نمی دهد یک فرد ذمی که دینی غیر اسلام اختیار کرده است آزادی فرزندش را با امور مادی معاوضه کند و آزادی اش به جرم این که گرسنه است و مجاز نمی داند به بهانه رفع احتیاجات اقتصادی کسی برده شود و اختیارات خدادای او سلب گردد. زکریا فرزند آدم می گوید: از حضرت امام رضا (ع) پرسیدم مردی از اهل ذمه (غیر مسلمان ساکن در سرزمین های اسلامی) که به فقر و گرسنگی مبتلا شده بود فرزندش را آورد و گفت: فرزندم مال تو او را خوراک بده و او برده تو باشد، امام فرمود: (انسان) آزاد خرید و فروخته نمی شود این کار شایسته تو نمی

باشد. از دمیان نیز روا نخواهد بود. (۳۹) نقل کرده اند مرد سالخورده ناینایی به گدایی مشغول بود، حضرت علی (ع) پرسید این کیست گفتند ای امیرمؤمنان (ع) مردی نصرانی است، آن امام پرهیزکاران فرمود: از او چندان کار کشیده اید تا کهنسال و ناتوان شد، حال به او چیزی نمی دهید، مخارجش را از بیت المال مسلمین بدهید. (۴۰) منطلق آن حضرت در نامه ای به مالک اشتر این است: مردم یا برادر دینی تو هستند یا نظیر نوعی تو (۴۱) و نیز امام حسین (ع) تأکید می کردند: کار نیک همچون رگبارهای تند است که همه را در بر می گیرد نیکوکار و بدکار (۴۲)، امام صادق (ع) فرموده اند: سه چیز است که تمام مردم بدان ها نیاز دارند (و باید همه از آن ها برخوردار گردند) امنیت، عدالت و رفاه. (۴۳) حضرت امام رضا (ع) از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده اند: اوج خردمندی بعد از ایمان به خدا دوستی با مردم و نیکوکاری نسبت به هر انسان نیکوکار و بدکاری است. (۴۴) آن فروغ فروزان خطاب به علی بن شعیب فرمود: کسی از همه مردم بهتر زندگی می کند که دیگران در زندگی او شریک باشند. (۴۵) آن حضرت از پدران خود، از امام علی (ع) نقل نموده اند که پیامبر اکرم (ص) فرمود: نیکی کن نسبت به افرادی که شایسته اند و آنان که این گونه نمی باشند (اگر به انسان) خوب و شایسته ای دست نیافتی، تو خود سزاوار نیکوکاری (و دست یازیدن به کار خیر) هستی. (۴۶) اباصلت می گوید: به امام رضا (ع) گفتم: ای فرزند رسول خدا این موضوع چیست که شما فرموده اید مردمان بردگان شمایند، امام پاسخ داد: خداوندا تو گواهی که من هیچ گاه چنین سخنی نگفته ام و از هیچ یک از پدرانم نیز نشنیده ام که چنین گفته باشند، پروردگارا تو به ظلم هایی که از این امت بر ما رفته است آگاهی داری و این (تهمت) از آنهاست. (۴۷) امام رضا از اجداد خود از امام علی (ع) نقل کرده است که مسلمانان به پیامبر اکرم (ص) گفتند: ای فرستاده الهی اگر کسانی را که در حوزه قدرت تو هستند در پذیرش اسلام مجبور کنی، نفرات ما زیاتر می گردد و در برابر دشمنان قوی می شویم، پیامبر فرمود: من هیچ گاه با انجام دادن کاری که بدعت است و درباره اش دستوری نرسیده است به دیدار خدای بلند مرتبه نخواهم رفت، من از زورگویان نمی باشم. (۴۸) در این روایت حضرت امام رضا (ع) آزادی اراده و انتخاب انسان را مورد توجه قرار می دهد، آدمی باید خود ایمان را برگزیند و با این گزینش شایسته رسیدن به پاداش می گردد، این تعلیم عظمت ارزش انسان حقوق و حرمت او را روشن می سازد. یاسر می گوید: نامه ای از نیشابور به این مضمون به مأمون رسید: مردی مجوسی در لحظات آخر زندگی وصیت کرده است اموال زیادی از دارائی اش را میان بینوایان تقسیم کند، قاضی نیشابور آن اموال را میان مسلمانان تقسیم کرده است، مأمون خطاب به امام رضا (ع) گفت: ای سرورم در این باره چه می فرمائید، امام فرمود: (اگر چه) مجوسیان به بینوایان مسلمان چیزی نمی دهند (امّا) نامه ای به آن قاضی بنویس تا همان مقدار از مالیات های مسلمانان بردارد و به بینوایان مجوسی بدهد. (۴۹) ریّان فرزند شیب می گوید از حضرت امام رضا (ع) پرسیدم: خواهرم وصیت کرده است برای گروهی از مسیحیان (که به آنان اموالی بدهم) ولی من می خواهم آن را به گروهی از افراد مسلمان بدهم امام فرمود: وصیت را به همان صورت که هست اجرا کن، خداوند متعال گفته است: گناه آن بر کسانی است که آن (وصیت) را عوض کنند و تغییر دهند. (۵۰) مدیر مذموم حضرت امام رضا (ع) می فرماید: خمس من لم تکن فیه فلا ترجوه لشیء من الدنیا والآخرة من لم تعرف الوثاقه فی ارومته، والکرم فی طباعه و الرضانه فی خلقه و الثبل فی نفسه و المخافه لربه؛ (۵۱) پنج چیز اگر در کسی نبود در امور دنیا و آخرت از او انتظار کار نیک نداشته باش: اصالت خانوادگی، اخلاق نیکو، پایداری در خلق و خوی، بزرگواری روح و کرامت نفس و پرهیز از پروردگارش. مدیری که از این خصال بهره ای ندارد نه تنها در کارهای خود موفق نخواهد بود و مردم به خیرش امیدی ندارند بلکه برای اقشار جامعه کارشکنی بوجود می آورد و به فردی دردسر ساز و مشکل آفرین تبدیل می گردد و سطح نارضایتی های عمومی را افزایش می دهد دست اندازی به منصب مدیریت به عنوان ریاست و نه برای خدمت انحطاط و هلاکت هرچه بیشتر را رقم می زند. مردی خدمت امام رضا (ع) درباه شخصی که این مقام را وسیله ای برای ارضای خودخواهی های خویش می دانست سخن به میان آورد و عرض کرد او در چنین مسندی ریاست طلبی را بر خدمت ترجیح می دهد. امام در مثالی قابل درک عموم فرمودند: چنین ریاستی

برای دیانت و اعتقادات مسلمانان زیان بارتر از آن است که دو گرگ گرسنه در میان گله گوسفندی بیفتند که چوپان نداشته باشد، (۵۲) در واقع در این بیان پرمعنا و در عین حال ساده، امام مدیر را همچون چوپانی امانتدار برای حفظ منافع مردم به حساب می آورد و هر گاه به جای چوپان، گرگ هایی بر امور مردم مسلط گردند، فاجعه ای بزرگ در عرصه مدیریت پدید می آید و زمینه زیان بار فرهنگی، اخلاقی و اقتصادی جامعه فراهم می گردد، از نظر امام صادق (ع) حتی اراده و تفکر چنین مدیریتی هلاکت به شمار می آید: «من اراد الرئاسة هلك» (۵۳) حضرت امام رضا (ع) تأکید نموده اند: ولا يفرض الله العباد طاعة من يعلم انه يظلمهم و يغويهم؛ (۵۴) خداوند بر بندگان خود پیروی کسی را واجب نمی کند که می داند بر آن ها ستم کرده و گمراهشان می نماید، پس دستورات مدیری که از مسیر شرع و دیانت، قانون و عدالت خارج گردیده قابل اطاعت و اجرایی کردن نمی باشد و بر نیروی انسانی که در اختیارش می باشد فرض است که از پیرامون چنین مدیری پراکنده شوند و مردم نیز نباید از توصیه ها، بخشنامه های باطل و بیهوده و ظالمانه اش متابعت کنند. (۵۵) در کلام گهربار دیگری امام هشتم چنین درّ افشانی کرده اند: لم يخنك الامين ولكن ائتمنت الخائن؛ (۵۶) انسان امین به تو خیانت نکرده است بلکه تو به خائن اعتماد کرده ای، بسیاری از عقب ماندگی ها و نارسایی ها از مدیریت های ظاهر ساز اما خائن و نقشه های خائنانه آنان ریشه می گیرد، تکیه بر چنین کارگزارانی فسادهای مالی، کم فروشی، غصب اموال، احتکار، رباخواری، بهره کشی و تضاد طبقاتی را بوجود می آورد. خائن های خادم نما بر حسب ظاهر طرح ها و نقشه هایی ارائه می دهند که می تواند در نظر افراد سطحی نگر سازنده جلوه کند و به صلاح جامعه شناخته شود اما با اجرای آن ها زیان باری و عوارض سوء آن ها آشکار می گردد. بدین جهت مدیران دل سوز، متعهد و مؤمن و نیز برنامه ریزان متدین باید از نیت های شوم مدیران خائن و وابسته پرده بردارند و با منطق استدلال، دلایل علمی و اصول فنی و تخصصی زیان کارشان را برای مردم روشن نمایند. از شگردهای این خائنان آن است که طرح ها و برنامه های مترقی و سازنده را با نیرنگ هایی خاص، از مسیر اصولی و درست خود منحرف می کنند و در نتیجه آن طرح مفید را با شکست روبرو می سازند، به عنوان نمونه اگر قانونی ارائه شود که بر اساس مفاد آن، اقشار جامعه امنیت اقتصادی داشته باشند و احساس کنند که میدان برای تولید، کار، هنرمندی و فعالیت های صنعتی باز است و می توانند به کارهای سازنده روی آورند و جامعه را از محرومیت برهانند، این کارگزاران خائن وارد میدان می گردند و مفهوم و موضوع کاربردی آن قانون سازنده و حیاتی را منحرف می کنند و آن را به نفع زالوهای اجتماعی و سرمایه داران وابسته تفسیر می کنند، همچنین اگر طرحی برای محدودیت نقشه های محترکان، گران فروشان و رباخواران تدوین و ارائه گردد تا جامعه به سوی امنیت اجتماعی و اقتصادی سوق یابد، در مفهوم و مسیر اجرایی آن انحراف ایجاد می کنند و در نتیجه مأموران به جای آن که به سراغ این آفت ها و غده های سرطانی بروند در صدد محدود کردن سرمایه های مفید و سازنده هستند و تولید کنندگان اصلی و نیروهای کارآمد و مفید را دچار مشکل می کنند و درست بر عکس، حاصلی شوم و نگران کننده بوجود می آورند و در نتیجه بخش های اقتصادی خیراندیش و متعهد به حقوق جامعه و طبقات مصرف کننده و مقررات دولت را به ورشکستگی می کشانند بخش های قدرتمند و سرمایه های کلانی را که بذر فساد و خلاف می افشانند بی رقیب می سازند که جز به غارت امکانات فکری، فرهنگی و مادی مردم به چیزی نمی اندیشند. (۵۷) و تاره وقتی قوانین قضایی به سراغ آنان می آید و قاضی می خواهد آنان را به این جرم سنگین محاکمه کند می گویند ما قصد اصلاح داشته ایم، قرآن چه نیکو فرموده است: واذا قيل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون؛ (۵۸) وقتی به ایشان گفته می شود در زمین فساد و تباهی نکنید (در جواب) می گویند ما اهل صلاح هستیم. حضرت امام رضا (ع) به نقل از پیامبر اکرم (ص) فرموده اند: از ما نیست هر کس که در کار مسلمانی غش به کار برد یا به او زیان رساند و یا با او به نیرنگ رفتار کند (۵۹) که این سه آفت در یک مدیر خائن دیده می شود. تباه کاری و ندانم کاری حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در حدیثی درخشان این گونه به واقعیتی تلخ تصریح فرموده اند: ان الله يبغض القيل و القال و اضاعة المال و كثرة السؤال؛ (۶۰) به درستی که خداوند قیل و قال (گفتار بی فایده و شعار دادن) و تباه سازی اموال و زیاد درخواست کردن را

دشمن می‌دارد. در مسایل مدیریتی تباه کاری به دلایلی روی می‌دهد گاهی بر اثر اسراف و یا مصرف بیش از اندازه بودجه‌های کشور در امور غیر ضروری و در مواقعی نبودن توانایی‌ها، مهارت‌ها و تخصیص می‌تواند چنین فاجعه‌ای را بوجود آورد، در مواقعی دست‌اندرکاران یک تشکیلات اجرایی چنان افراطی به مسایل مذهبی و عبادی و زهدهای صوفیانه گرایش نشان می‌دهند و در این گونه مسایل به گونه‌ای زیاده روی می‌کنند که از واقعیت‌های مسلم اجتماعی، نارسایی‌های اقتصادی غافل می‌گردند و بر اثر کوتاهی و سهل‌انگاری ناخواسته امکانات، ظرفیت‌ها، استعدادها و سرمایه‌های ملی و عمومی را ضایع می‌کنند. شهید آیت‌الله مطهری تأکید نموده اند فرهنگ و تمدن مسلمانان به دو جهت افول نمود گروهی به مسایل اجتماعی بی‌رغبتی نشان دادند و از مردم فاصله گرفتند تا به معنویت و معرفت بپردازند و عده‌ای هم دنیاگرایی محض را مورد توجه قرار دادند و هر دو گروه فوق‌رشد و شکوفایی اقشار مسلمانان را به بوته فراموشی سپردند و در نتیجه آنان از توسعه و ترقی و تعالی فکری و فرهنگی بازماندند. (۶۱) عارف معروف مرحوم آیت‌الله علی قاضی طباطبایی ضمن این که در مسیر معنویت بر اثر تزکیه و عبادت و اخلاص مقامات عالی را بدست آورده بود اتمیا از رسیدگی به مسایل خانواده، اجتماع و فقیران غفلت نداشت و می‌گفت آدمی که می‌خواهد خدا را عبادت کند و به دستورات شرعی و دینی عمل کند باید توانایی‌های بدنی هم داشته باشد، نمی‌توان آن امکانات مادی را به فراموشی سپرد، سوارکاری به مقصد می‌رسد که مرکب خوبی داشته باشد و این مرکب هم باید از انرژی و تحرک برخوردار باشد تا بتواند راکب را کمک کند، در این جهان مادی عروج معنوی در شرایط مساعد طبیعی و با فراهم بودن امکانات مادی فراهم می‌شود بالاتر از همه این سخن‌ها، فرمایش حضرت رسول اکرم (ص) است که می‌فرماید: فلولاً الخبز ما صلینا ولا صمننا؛ (۶۲) اگر نان نباشد نه ما می‌توانیم نماز بخوانیم و نه قادریم روزه بگیریم. این که در قرآن اموال سبب قوام و برپایی خوانده شده و در احادیث ائمه هدی بر ضرورت تأمین معاش و امور زندگی مردم تأکید شده است برای عملی گردیدن واقعیت مزبور است، باید شرایط و زمینه‌های مساعد حیات آدمی فراهم باشد تا قدرت و فراغت برای سیر باطنی و رشد معنوی به دست آورد و در واقع او باید از نردبان‌های دنیایی هم برای این ترقی ملکوتی کمک بگیرد. (۶۳) در فرهنگ رضوی مدیر کم‌خرد، محروم از تشخیص درست و تخصص لازم مذمت گردیده است: البرائة ممن نفی الاخيار... و آوی الطرداء للعناء... واستعمل السفهاء؛ (۶۴) نفرت و بی‌زاری از افرادی که نیکان را تبعیدی (و منزوی) کردند و آنان را که رسول اکرم (ص) رانده و لعنت کرده بود در کانون اسلامی پناه دادند (و جذب کردند) و کم‌خردان و محرومان از تشخیص صحیح را به کار گماردند، جزء اسلام خالص است. این سخن گزیده‌ای از نامه است که حضرت امام رضا (ع) به درخواست مأمون نگاشته و در آن کلیات اصول و فروع دین را بیان کرده‌اند. در این روایت حضرت امام رضا (ع) نابسامانی‌های اجتماعی و مشکلات نظام اجرایی و اداری را به عللی نسبت می‌دهد که یکی از آن‌ها روی کار آمدن جاهلان، ساده‌اندیشان و غیر متخصصان است قرآن هشدار می‌دهد: ولا تؤتوا السفهاء اموالکم الّتی جعل الله لکم قیاماً؛ (۶۵) اموال (توانایی‌های مالی) را که خداوند مایه قوام کار (و سامان یابی زندگی شما) قرار داده است در اختیار کم‌خردان و نادانان قرار مدهید، رسول اکرم (ص) خطاب به ابن مسعود فرموده‌اند: هرگاه به کاری دست زدی با دانایی و خردمندی عمل کن و از این که بدون تدبیر و دانایی کاری انجام دهی اجتناب کن زیرا خداوند فرموده‌اند: چون آن زن مباشید که رشته و بافته خود را پس از تابیدن، پنبه و قطعه قطعه کرد. (۶۶) امیر مؤمنان (ع) نیز سوء تدبیر و کم‌کفایتی را کلید فقر تلقی کرده‌اند و حتی عامل هلاکت و نابودی جامعه‌ای را تدبیر بد دانسته‌اند. (۶۷) آن حضرت فرموده‌اند: اندوه من از این بابت است که بر این امت کم‌خردان و بدکاران حاکم شوند. (۶۸) امام صادق (ع) اعتماد کردن به فرد خیانت‌پیشه و تباه‌کننده اموال (ناوارد) را یکی دانسته‌اند. (۶۹) یکی از راویان حدیث متذکر گردیده‌اند: مردی به امام صادق (ع) عرض کرد: چنین درک کرده‌ام که میانه روی و تدبیر نیمی از کسب و کار است، امام فرمودند: نه (چنین نیست) بلکه تدبیر تمام کسب و کار خواهد بود. (۷۰) آن حضرت در سخنی دیگر تأکید کرده‌اند: آن کس که سرپرستی اموری از مسلمانان را بپذیرد ولی (به دلیل آگاهی اندک و محروم بودن از

مهارت و توانایی علمی و فکری) آن را تباه کند، خداوند او را ضایع می نماید. (۷۱) گاهی مدیر و کارگزار انسان مهربان و خوبی است، شعارهای جالب و جذابی مطرح می کند، نیت خیر هم دارد ولی این ها برای اداره جامعه کافی نیست باید کوشید با روش های علمی و درست و استفاده از تجربه های اهل فن مشکلات را بر طرف کرد. خودمحموری و اتکا به آگاهی های اندک و آزمون و خطاهای مستمری را بوجود می آورد که صدمات و لطماتی را متوجه همین مردمی می کند که ما به آن ها ارادت می ورزیم و دوستشان داریم، ارتباط مردم با دولت ضرورتی اجتناب ناپذیر است ولی زیاده روی در آن نیز کارگزاران را از برنامه ریزی های ریشه ای و اساسی و جهت دهنده دور می کند و این روند مثل آن می ماند که یک خلبانی که باید هواپیما را در مسیری درست هدایت کند بیاید از مسافران پذیرایی گرمی کند و عواطف و احساسات خویش را به آنان بروز دهد، آن خلبان اگر واقعاً دوستدار جان مردم است باید در کابین مخصوص قرار گیرد و هواپیما و سرنشینان آن را به سلامت به مقصد برساند. در مواقعی به دلیل ضعف کارشناسی ها و مهارت ها امور اساسی و بنیادی زاید و اضافی تلقی می گردد و کارگزار کم تشخیص و ناتوان فکری احساس می کند برخی امکانات و تشکیلات مزاحم اوست و لذا به حذف آن ها اقدام می کند این تصمیم نادرست همچون کسی است که برای کم کردن وزن بیاید اندام های حیاتی بدن را بردارد یا آن که راننده ای آمپر اتومبیل را کنار بگذارد و یا برای آن که راحت رانندگی کند، علائم راهنمایی و رانندگی و هشدارهای نصب شده بر سر راه خود را از جای خود بردارد، مدیر توانمند کسی است که از ظرفیت های موجود با رعایت قوانین و در نظر گرفتن وضع مردم حداکثر استفاده اصولی و درست را نماید و جامعه را به سوی توسعه ای پایدار، رفاهی همه جانبه و امنیتی پایدار سوق دهد. نگاه عقلانی، در نظر گرفتن واقعیت ها و استفاده از نیروهای متخصص، این مسیر را هموار می کند. تکاثرطلبی و فزون خواهی حضرت امام رضا(ع) در نامه ای که برای مأمون نگاشته اند فرموده اند: از موارد اسلام خالص بیزاری از کسانی است که اموال را منحصر به خود می کنند. (۷۲) در پرتو این تعالیم به چنین خصلت هایی در اخلاق انحصارطلبان و فزون خواهان دست می یابیم: تمایل به سودجویی در برابر طلب پاداش و قرب الهی، ترک نیکوکاری و احسان و خیرخواهی، رعایت تعهدهای فامیلی نه به منظور صله ارحام بلکه برای تحکیم پایه های قدرت طلبی، بخل و خست در برابر انفاق، گشاده دستی و سخاوت، حرص و طمع در برابر گذشت و ایثار مالی، انحصارطلبی در برابر نوع دوستی، ترک تعهد و مسؤولیت شناسی. (۷۳) حضرت امام رضا(ع) دلایل تکاثرطلبی را این گونه بیان کرده اند: لا یجتمع المال الا بخصال خمس: ببخل شدید، و امل طویل و حرص غالب و قطیعه الرحم و ایثار الدنیا علی الآخرة؛ (۷۴) مال دنیا جمع نگردد مگر در سایه پنج صفت: بخل زیاد، آرزوهای طولانی، حرص غلبه یافته بر آدمی، ترک صله رحم، دنیاطلبی و فراموشی آخرت. از دیدگاه امام حکمت وجودی نظام اسلامی و دولت نظارت بر بخش های گوناگون اقتصادی و اجتماعی است که مبادا تباهکاری و فزون طلبی اوج گیرد. چه اگر چنین نمی بود هیچ کس لذت جویی و سودمندی خود را به خاطر جلوگیری از تباه شدن دیگران فرو نمی گذاشت، پس برای مردمان سرپرستی قرار داده شده تا از فساد و تباهی بازشان دارد و حدود و احکام را میان ایشان اقامه کند. (۷۵) امام مشکل اساسی یک نظام اجرایی معیوب و آفت زده را چنین بیان فرموده اند: اموال را میان ثروتمندان به گردش گذاشته است (افراد غنی سرمایه های اصلی را در اختیار گرفته اند) مردم به سود خواری تمایل پیدا کرده اند، از گناهان کبیره کاستن (از کار و کالای مردم) است و خیانت به آنان، کسانی که با خود کامگی اموال عمومی را به خود اختصاص داده اند. (۷۶) وقتی چنین روش هایی از عملکردهای حکومت های طاغوتی و غیر دینی به حساب آمد و بیزاری از آن ها تکلیف اسلامی است می توان به این واقعیت پی برد که چقدر خود این تکاثرطلبی و یا زمینه دادن به فزون خواهان به هر روش و شیوه ای که باشد و به دست هر کس انجام گیرد چقدر قباح دارد. هر برنامه و روشی که اموال را از عمومیت و بهره برداری عمومی بیندازد و به جمع معدودی از خواص و اشراف و به تعبیر قرآن ملامتترین و مسرفین سرازیر سازد محکوم و غیر اسلامی است، آزادی محض اقتصادی و عدم کنترل دولت ها و رهاسازی بدون نظارت بخش خصوصی موجب می گردد که امکانات مختص عموم در دست اهل تکاثر قرار گیرد و با ادامه این

وضع روند مذکور که ضد حق، عدل و تعالیم ائمه است به تهیدستی مردم، تورم زیاد، مشکلات اقتصادی و افزایش فقیران و نیازمندان منجر گردد. امام هشتم فرموده اند: بیزاری از افرادی که به آل محمد(ص) ستم کردند و نفرت از پیمان شکنان، منحرفان و مرتدان و برائت از انحصارطلبان در اموال، جزو نشانه های اسلام و ایمان خواهد بود. (۷۷) در نامه امام به مأمون آمده است: دوستی اولیای الهی واجب است، چنان که خصومت با دشمنان خدا و بیزاری از ایشان و پیشوایشان فرض است و نیز انزجار از انحصار طلبان. و این نکته سخن رسول اکرم(ص) را در اذهان تداعی می کند که فرموده اند: پنج کس هستند که من و هر پیامبر مستجاب الدعوه ای آنان را لعنت کرده ایم، آن فردی که در کتاب خدا آیه ای زیاد گرداند و فردی که سنت و سیره را فراموش کند و نیز آن شخصی که اموال عموم را به خود اختصاص دهد و آن را برای خویش حلال شمارد. (۷۸) امام رضا(ع) هشدار داده اند که کالاها و مواد حرام(نه تنها) مورد نیاز مردمان نیست بلکه تباه کننده و ویران گر و نابود کننده (هستی فرد و جامعه) است. (۷۹) دلیل این امر روشن است زیرا تکاثرطلبی و جمع اموال عمومی آن هم از طریق خلاف و نامشروع مایه فساد، طغیان و ظلم می گردد و جامعه اسلامی را به مرز سقوط نزدیک می کند زیرا اموال و امکاناتی که موجب صلاح و بقاء و رفاه مردم است در انحصار افراد خاصی قرار می گیرد و از دسترس نیازمندان و مصالح کلی جامعه دور نگاه داشته می شود که این وضع نتیجه ای جز نابودی و عقب افتادگی ندارد. پی نوشت ها ————— ۸۰. معانی الاخبار، ج ۱، ص ۱۷۴.۸۱. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۸.۸۲. همان، ج ۲۳، ص ۳۲.۸۳. همان، ج ۴۹، ص ۱۶۵.۸۴. همان، ج ۷۸، ص ۳۵۶.۸۵. نگرشی بر مدیریت اسلامی، سیدرضا تقوی دامغانی، ص ۵۲.۸۶. تحف العقول، ابن شعبه حرّانی، ص ۴۳۸.۸۷. بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۲.۸۸. سوره الرحمن، آیه ۷.۸۹. الحیاء، ج ۲، ص ۴۴۹، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۴۳؛ مسند امام رضا، ج ۱، ص ۳۷۵.۹۰. از جمله سوره حدید، آیه ۲۵.۹۱. نک: المفردات، راغب اصفهانی، ص ۵۴۳، مجمع البیان، طبرسی، ج ۹، ص ۱۹۸.۹۲. نهج البلاغه، ص ۱۲۹۰، الحیاء، ج ۶، ص ۴۱۲.۹۳. غررالحکم، ص ۱۹، بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۸۳.۹۴. معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی، ص ۲۷۲.۹۵. عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۲۴.۹۶. همان، ج ۲، ص ۱۰۱، الحیاء، ج ۲، ص ۴۱۸.۹۷. معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی، ص ۲۹۳ و ۲۹۴.۹۸. مسند الامام الرضا(ع)، ج ۱، ص ۱۳۶.۹۹. الحیاء، ج ۲، ص ۴۸۹.۱۰۰. نگرشی بر مدیریت اسلامی، ص ۱۲۱.۱۰۱. بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۲۷۳.۱۰۲. سوره توبه، آیه ۱۰۰.۱۰۳. مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۴۵؛ عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۲، ص ۱۸۴.۱۰۴. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۴۱.۱۰۵. کافی کلینی، ج ۸، ص ۲۳۰، الحیاء، ج ۲، ص ۲۲۲.۱۰۶. بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۰۰.۱۰۷. صحیفه الرضا، جواد القیومی الاصفهانی، ص ۳۹۴.۱۰۸. کافی، ج ۵، ص ۱۱۱؛ مسند امام رضا، ج ۲، ص ۳۱۲.۱۰۹. بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۶۵.۱۱۰. عیون اخبار رضا، ج ۲، ص ۱۵۹ و ۱۶۰؛ معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی، ص ۲۶۱.۱۱۱. الحیاء، ج ۵، ص ۲۳۲.۱۱۲. نهج البلاغه، ص ۱۰۱۹.۱۱۳. مکارم الاخلاق، طبرسی، مسند امام رضا، ج ۲، ص ۳۶۲.۱۱۴. کافی، ج ۱، ص ۴۱۰.۱۱۵. معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی، ص ۲۵۰.۱۱۶. نک: عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۱، ص ۳۱۸؛ معانی الاخبار، ص ۷۹ و ۸۰؛ مسند امام رضا، ج ۱، ص ۸۴.۱۱۷. مسند امام رضا، ج ۱، ص ۲۹۶.۱۱۸. التهذیب، ج ۷، ص ۷۷؛ مأخذ قبل، ج ۲، ص ۳۰۴.۱۱۹. وسایل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، ج ۱۱، ص ۴۹.۱۲۰. نهج البلاغه، ص ۹۹۳، عهدنامه مالک اشتر. ۱۲۱. تحف العقول، ص ۱۷۴.۱۲۲. همان، ص ۲۳۶.۱۲۳. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۵.۱۲۴. مسند امام رضا، ج ۲، ص ۳۱۵.۱۲۵. همان، ج ۱، ص ۲۹۲.۱۲۶. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۸۴.۱۲۷. همان، ج ۱، ص ۴۳۵.۱۲۸. همان، ج ۲، ص ۱۱۵.۱۲۹. کافی، ج ۷، ص ۱۶؛ مسند امام رضا، ج ۲، ص ۴۱۰.۱۳۰. صحیفه الرضا، ص ۳۸۳.۱۳۱. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب طلب الریاسة. ۱۳۲. همان مأخذ. ۱۳۳. تحف العقول، ماروی عن الامام علی بن موسی الرضا(ع) کلامه فی جوامع الشریعه، ص ۴۲۱.۱۳۴. مبانی مناسبات انسانی در مدیریت اسلامی، سید محمود حسینی (سیاه پوش) ص ۳۴۶.۱۳۵. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۳۵.۱۳۶. معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی. ۱۳۷. سوره بقره، آیه ۱۱.۱۳۸. سفینه البحار، محدث قمی، ج ۲، ص ۳۱۸.۱۳۹. تحف العقول، ص ۳۲۶؛ الحیاء، ج ۶، ص ۲۰۰.۱۴۰. نک: عظمت و انحطاط

مسلمین، مقدمه شهید مطهری در کتاب انسان و سرنوشت به قلم ایشان. ۱۴۱. الحیاء، ج ۳، ص ۲۲۶. ۱۴۲. معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی، ص ۱۴۳. ۱۴۴. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۶؛ الحیاء، ج ۳، ص ۱۶۰ و ج ۴، ص ۳۴۵. ۱۴۴. سوره نساء، آیه ۵. ۱۴۵. مکارم الاخلاق، ص ۵۳۸. ۱۴۶. غررالحکم، ص ۱۹۱ و ۱۹۰. ۱۴۷. نهج البلاغه، ص ۱۰۵۰. ۱۴۸. الحیاء، ج ۴، ص ۳۵۱. ۱۴۹. امالی شیخ طوسی، ج ۲، ص ۲۸۳؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۳۱. ۱۵۰. ثواب الاعمال، ص ۳۰۹؛ الحیاء، ج ۶، ص ۳۵۲ و نیز بنگرید به الحیاء، ج ۱، ص ۳۰۴ و ۳۶۸، معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی، ص ۱۴۱ و ۱۴۲. ۱۵۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۶. ۱۵۲. معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی، ص ۳۸۹ - ۳۸۸. ۱۵۳. خصال، صدوق، ج ۱، ص ۲۷۶؛ الحیاء، ج ۴، ص ۴۹. ۱۵۴. بحارالانوار، ج ۶، ص ۶۰؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۰۲. ۱۵۵. عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۲، ص ۹۴ و ۱۲۶ و ۱۲۷. ۱۵۶. مسند امام رضا، ج ۲، ص ۵۰۲؛ همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۲۶. ۱۵۷. کافی، کلینی، ج ۲، ص ۲۹۳. ۱۵۸. بحارالانوار، ج ۶، ص ۹۳، علل الشرایع، صدوق، ص ۵۹۲. پدیدآورنده: غلامرضا گلی زواره

تاریخ انبیاء: اسحاق. لوط. ایوب. شعیب

(ع)

تالیف: سید هاشم رسولی محلاتی

ارائه دهنده: بهاره حمزه ای: لوط (ع) ضمن داستان مهاجرت ابراهیم(ع) ۹۶ از سرزمین اصلی خود اورکلده اشاره شد که لوط (ع) از کسانی بود که به ابراهیم(ع) ایمان آورد و همراه وی به فلسطین مهاجرت کرد. در نسب لوط و نسبت وی با ابراهیم اختلاف است. از امام هفتم(ع) از پدرانش از رسول خدا(ص) روایت شده است که آن حضرت فرمودند: نخستین کسی که در راه خدا جهاد کرد ابراهیم خلیل(ع) بود که چون لوط به دست رومیان اسیر شد و آن حضرت از شام بیرون رفت و لوط را از اسارت نجات بخشید. شهرهای قوم لوط و اعمال آنها طبری از قتاده نقل کرده که شهرهای مزبور سه شهر بود که به همه آنها سدوم میگفتند. در جای دیگر گوید که آنها پنج شهر بود به نامهای صبعه و صعره و عمره و دوما و سدوم که بزرگترین آنها همین سدوم بود. اما اعمال زشت و کارهای بد آنها زیاد بود که قرآن به بعضی از آنها تصریح کرده و برخی را هم به طور اشاره بیان کرده است. از جمله عمل زشت لواط بود که میان آنها شیوع پیدا کرده بود و طبق روایات پیش از آن چنین عملی در دنیا سابقه نداشت و نخستین کسی هم که این عمل را به آنها یاد داد شیطان بود. به شرحی که پس از این خواهد آمد. از آن جمله این بود که راه زنی می کردند و مسافرانی که از شهرها عبور می کردند به انواع مختلف آنها را لخت نموده و انوالشان را به یغما می بردند و انواع ازارها و رسواییها را نسبت به آنها روا می داشتند خلاصه انواع واقسام کارهای زشت و اعمال ناشایست را در خفا و اشکار انجام میدادند و هیچ گونه شرم و حیایی از هم نداشتند. در کتاب علل الشرایع از امام باقر(ع) از رسول خدا (س) روایت کرده که آن حضرت در روایتی فرمود: قوم لوط مردمی بودند که استنجا از غائط نمی کردند و از جنابت خود را پاک نمیکردند. مردمانی بخیل و خسیس نسبت به طعام و خوراکی بودند. علت شیوع لواط در قوم لوط: درباره این که عمل زشت لواط چگونه میان آنها شیوع یافت با این که مطابق روایات و تواریخ تا به آن روز سلبقه نداشته و این که علت آنچه بود اختلاف است. در حدیثی که کلینی و دیگران از امام باقر روایت کرده اند آن حضرت فرمود: قوم لوط بهترین خلق خدا بودند و شیطان با تلاش سختی در صدد گمراهی آنها بود و دنبال وسیله ای برای این کار می گشت و از کارهای نیک آنها ان بو که برای انجام کار به طور دست جمعی بیرون می رفتند و زنان را در خانه ها به جای می گذاشتند. شیطان برای گمراهی آنها به سراغشان می آمد و نخستین کاری که کرد آن بود که چون مردم به خانه ها باز میگشتند آنچه ساخته و تهیه کرده بودند همه را ویران و تباہ می ساخت. مردم که چنان دیدند به یکدیگر گفتند خوبست در کمین بنشینیم و ببینیم این کیست که محصول زحمات و دسترنج ما را تباہ میسازد و چون کمین کردند دیدند پسری بسیار زیاروست

که بدان کار دست میزدند و چون از وی پرسیدند: آیا تو هستی که محصول کارهای ما را ویران و تباہ میکنی؟ گفت: اری. مردم که چنان دیدند تصمیم به قتل او گرفتند و قرار شد آن شب او را در خانه مردی زندانی کنند و روز دیگر به قتل برسانند. همان شب شیطان عمل لواط را به آن مرد یاد داد و روز دیگر هم از میان آنها رفت و آن مرد نیز آن عمل را به دیگران یاد داد و همچنان میان مردم رسوخ کرد. تا جایی که مردان به یکدیگر اکتفا میکردند و تدریجاً نسبت به رهگذران و مسافرانی که به شهر و دیارشان وارد میشدند این عمل را انجام میدادند و همین کار سبب شد که پای رهگذران از آنجا قطع شود و دیگر کسی به آنجا نرود. عاقبت کارشان به جایی رسید که یکسره از زنان روگردان شده و به پسران روی آوردند. شیطان دید که نقشه اش در مورد مردان عملی شد سراغ زنانشان آمد و به آنان گفت: اکنون که مردانتان برای دفع شهوت جنسی به یکدیگر اکتفا کردند شما هم برای دفع شهوت به یکدیگر اکتفا کنید و به دین ترتیب مساحقه را به آنها یاد داد. آمدن فرشتگان برای عذاب قوم لوط از حادثاتی است که در داستان عذاب قوم لوط نقل شده استنباط میشود که خدای تعالی هر با که میخواست قوم لوط را عذاب فرماید مودت ابراهیم و دوستی و محبت لوط جلوی این کار را میگرفت. در روایتی است که خود آنان به لوط پیشنهاد کردند که امشب از ما پذیرایی کن و لوط پذیرفت. سپس وارد شهر شد و میهمانان پشت سرش وارد شدند تا به خانه آمدند زن لوط که خود با قوم لوط هم عقیده بود و در روایات از وی به بدی یاد شده است وقتی آنها را با آن قیافه های زیبا و جامه های نیکو مشاهده کرد بالای بام رفته و فریاد کشید و در روایتی است که سوت کشید ولی مردم نشنیدند. از این رو آتش و چون دود بلند شد مردم فهمیدند که برای لوط میهمان آمده و شتابان و شادان به طرف خانه لوط آمدند. در حدیثی است که میان آن زن و قوم لوط نشانه و علامت آن بود که اگر روزی میهمانی برای لوط آمد آن زن بالای بام دود میکرد و اگر شب میهمان میآمد آتش روشن میکرد و به هر صورت چون در آن شب آتش روشن کرد مردم فهمیدند و به سرعت به اطراف خانه جمع شدند. لوط که چنان دید (و همین پیش بینی را میکرد) سخت پریشان شد و با لحنی تضرع امیز بد آنها گفت: از خدا بترسید و در مورد میهمانانم مرا رسوا نکنید و موجب ننگ و رسوایی من نشوید. آیا یک مرد رشید میان شما نیست؟ به هر حال آن مردم باز هم سخن لوط را نپذیرفتند و تواجز را از حد گذراندند و به طرف خانه لوط حمله ور شدند. لوط که چنان دید لسته های خود را بر در گذارد و دو طرف در را محکم گرفت ولی مردم فشار آورده و در خانه را شکستند و لوط را به کناری انداختند و وارد خانه شدند. بدین ترتیب ناله غربت و بی کسی لوط بلند شد. باری مردم هجوم آوردند و وارد خانه شدند و لوط نیز به هر وسیله میتواند آنها را دور میکرد. فرشتگان که افسردگی حال و پریشانی خاطر آن بزرگوار را مشاهده کردند و متوجه شدند که برای دفاع از میهمانان عزیز خود چه ناگواراییهایی را متحول شده و چگونه رنج میرسد به منظور دلداری او خود را معرفی کردند و بدو گفتند: ای لوط بیمناک نباش و خوفی در دل راه مده که ما فرستادگان پروردگار تو هستیم. که برای نابودی این مردم آمده ایم و اینها هرگز آسیبی به تو برسانند و خاطرت از این بابت آسوده باشد. ما تو و خاندانت را نجات خواهیم داد به جز زنت که او از ماندگان است و ما به مردم این دهکده عذابی آسمانی نازل میکنیم به جرم تبهکاری و عصیان که می کردند به دنبال آن گفتند: خود را اذیت نکن و راه مردم را برای ورود به خانه باز کن (تا کیفر این وقاحتشان را در کنارشان بگذاریم). لوط و خاندان و پیروانش اوایل شب از شهر خارج شدند و مردم گنه کار آن شهر نیز شب سختی را به سر بردند و وقتی صبح شد عذاب خداوند رسید و فرشتگان الهی آن شهر را زیر و رو کردند و سپس بارانی از سنگ ریزه بر آنها بارید و چون روز شد شهر سدوم و سرزمینهای آنها به صورت تل خاک و بیابانی در آمده بود و اثری از آنها که به قول بعضی چهارهزار نفر بودند بجای نمانده بود. در حدیثی که در تفسیر این آیه از امام صادق (ع) روایت شده آن حضرت فرمود: هر کس عمل قوم لوط را حلال بداند و از دنیا برود دچار همان عذاب خواهد شد و به همان سنگ ریزه ها خواهد سوخت ولی مردم نمی بینند. ایوب (ع) نام ایوب به عنوان یکی از پیامبران نمونه الهی در شکیبایی و استقامت و شکر گذاری در چهار سوره از قرآن کریم ذکر شده و نام او را در زمره جمعی از پیامبران که خوانند بدانها وحی فرموده ذکر میکنند و میگویند به ابراهیم و اسماعیل و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و

هارون و سلیمان وحی کردیم. خداوند در قرآن کریم از افرادی که آن‌ها را برجهانیان برتری داده و از شایستگان قرار داده است نام حضرت ایوب را ذکر کرده و چنین میگوید: از نژاد او (یعنی ابراهیم) است، داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و ما نیکوکاران را اینگونه پاداش میدهم. همچنین در قرآن کریم اشاره اجمالی به داستان چند تن از پیامبران الهی چون موسی و هارون و ابراهیم و اسحاق و یعقوب و داوود و سلیمان شده است و درباره سرگذشت ایوب می فرماید: هنگامی که پروردگار خود را ندا داد که من به محنت دچار شده‌ام و تو مهربان‌ترین مهربانانی پس ما دعایش را اجابت کردیم و محنتی را که داشت برطرف نمودیم و به لطف و رحمت خود اهل و فرزندانش را که گرفته بودیم با عده‌ای دیگر به مثل آن‌ها باز به او عطا کردیم تا اهل عبادت متذکر لطف و احسان ما شوند. در سوره ص از آیه ۴۲ به بعد با شرح بیشتری داستان آن حضرت بیان شده است: ((یاد کن بنده ما ایوب را هنگامی که پرردگارش را خواند ک شیطان مرا به رنج و عذاب دچار کرده است. به دنبال این آیه خای تعالی استجاب دعاى او و نشان دادن راه اعاده سلامتی و برطرف شدن بیماری و رنج او را اینگونه نقل فرموده که ما به او گفتیم پای خود را به زمین زن که این چشمه شستشو گاه خنک و آشامیدنی است)) و سپس جریان بازگرداندن خاندان او را به آن حضرت مانند آنچه در سوره انبیاء ذکر فرموده بود بیان میکند آنگاه موضوع سوگندی را که در مورد همسرش یاد کرد به طور اجمال نقل فرموده و در پایان آیه ۴۵ او را ستوده و می فرماید: ما او را شکستیم چه نیکو بنده‌ای بود که او توبه گر ((و بازگشت کننده به سوی ما)) بود. از نظر روایات و تواربخاما در روایات و تواریخ در چند مورد اختلاف دیده می شود ۱- در مورد نسب ایوب که آیا از نژاد ابراهیم و از فرزندان عیص یا معاصر با ابراهیم و یعقوب است و بعضی زمان او را قبل از زمان ابراهیم دانسته و گویند که حتی صد سال پیش از ابراهیم خلیل میزیسته است و عبدالوهاب نجار در قصص الانبیاء این قول را ترجیح میدهد ولی اکثر مورخین مانند مسعودی و دیگران او را از نژاد ابراهیم و از فرزندان عیص دانسته و نسب آن حضرت را چنین ذکر کرده اند: ایوب بن موص بن رزاح بن رعویل بن عیص بن اسحاق بن ابراهیم (ع) ۲- اختلاف دیگر در مورد موطن اصلی آن حضرت است که بعضی آن را سرزمین عوص واقع در یمن دانسته اند و یا قوت حموی در ذیل کلمه بثنه گوید که بثنه نام ناحیه‌ای از نواحی دمشق است و برخی گفته اند که نام دهی است میان دمشق و اذرعات و حضرت ایوب اهل آنجا بوده است. طبری نیز نقل کرده که بثنه شام، همگی از آن ایوب بود و شخص دیگری در اموال و املاک آنجا شریک وی نبوده است. ۳- همسر آن حضرت را که در قرآن اشاره اجمالی به داستانش شده و در روایات به تفسیر سرگذشت او را نقل کرده اند، برخی دختر یعقوب و نامش را لیا یا الیا ذکر کرده اند و در برخی از تعاریف دختر میثا بن یوسف و نامش را ماخیر و در نقل دیگر رحمه دختر افرائیم بن یوسف نوشته اند و عبدالوهاب نجار در رد قول اول گفته است: یعقوب دختری به نام لیا نداشته که همسر ایوب باشد. داستان ابتلای آن حضرت به بلاهای گوناگون آنچه از نظر قرآن و روایات مسلم است ایوب پیغمبر از پیامبران بزرگواری بوده که خدای تعالی اموال زیاد و فرزندان برومند به او عنایت کرده و سپس برای آزمایش آنها را از او گرفت و خود او را نیز به بیماری یختی مبتلا کرد تا مقام صبر و سپاس او را بیازماید و پس از انقضای دوران بلا و آزمایش به دلیل صبر عجیبی که از ایوب در این مدت ظاهر گردید خدای تعالی همه اموال و فرزندانش را به او بازگردانید و بلکه زیاده از آنچه قبل از آزمایش داشت به او عنایت فرمود و داستان او را به عنوان نمونه شکیبایی و قهرمان تقوا و سپاس گذاری برای تذکر دیگران نقل فرمود. امام صادق (ع) در حدیثی که شیخ کلینی از آن حضرت روایت کرده می فرماید: در روز قیامت زن زیبایی را که به گناه مبتلا شده است برای حساب می آورند و آن زن در پیشگاه خدا عرضه می دارد: پروردگارا تو مرا زیبا آفریدی و بدین سبب من مبتلا به گناه شدم در این وقت مریم (ع) را می آورند و می گویند آیا تو زیباتر بودی یا او؟ ما او را زیبا آفریدیم (با این زیبایی فوق العاده) به گناه مبتلا نشد همچنین مرد زیبایی را که بر اثر زیبایی به گناه دچار شده می آورند و (برای آلودگی خود به گناه همان زیبایی را عذر می آورد) پروردگارا مرا زیبا آفریدی و در نتیجه دچار گناه شدم. سپس یوسف را می آورند و بدو گفته می شود آیا تو زیباتر بودی یا او؟ ما او را زیبا آفریدیم و با این حال به گناه

آلوده نشد. سپس شخص گرفتاری می آورند او نیز (عذر لغزش خود را اینگونه) بیان میدارد: پروردگارا بلا و گرفتاری را بر من سخت کردی تا من مبتلا گشتم در این وقت حضرت ایوب را می آورند و می گویند: بلا و گرفتاری تو سخت بود یا بلای او؟ او نیز به آن بلاهای سخت دچار شد ولی انحراف و لغزشی در او پدید نیامد و از مسیر بندگی و سپاس گذاری حق منحرف نشد اما در مورد ابتلای ایوب به آنچه در بعضی از روایات نقل شده قابل اعتماد نیست و با اصول مذهب و دلیل های شرعی و عقلی موافق و سازگار نمی باشد و چنین به نظر می رسد که اساس آن از تورات کنونی گرفته شده یا از روایاتیست که از روی تقیه و موافقت با عام صادر گردید و لذا در روایات دیگر ائمه بزرگوار شیعه آن هارا رد کردند و غیر قابل قبول دانستند. از روی گفتار برخی از مفسرین عامه: مثل وهب بن منبه و سفر ایوب (تورات) و پاره از روایات که شبیه همان گفتار در آن ها ذکر شده است به طور خلاصه اینچنین است که نقل میکنیم و سپس آنچه را موافق با تحقیر و مذهب حق است در این باره از نظر شما میگذرانیم اینان گفته اند ایوب مردی از روم بود که نسب او عبارت است از ایوب بن اموص بن رازخ بن روم بن عیص بن اسحاق بن ابراهیم، مادرش نیز دختر لوط بود. خدای تعالی انواع نعمت هارا به ایوب داده بود تا جایی که دارای کسی از شتر و گاو و اسب و گوسفند و الاغ و سایر اموال به اندازه او نبود، فقط ۵۰۰ جفت گاو نفر داشت که زمین های زراعی او را شخم میزدند و برای هر جفت گاو یک بنده زر خرید داشت و هریک از بندگان مزبور دارای زن و فرزند و اموالی بودند و بعضی رقم شترهای بارکش آن حضرت را ۳۰۰۰ و گله های گوسفندانی که داشت ۷۰۰۰ نوشته اند. چنانچه نقل شده اینان گویند علت ابتلای ایوب آن بود که امر به معروف و نهی از منکر را ترک نمود و به آن بلاهای سخت دچار شد. ابن اثیر نقل میکند که سبب بلا و گرفتاری آن حضرت آن بود که در سرزمین شاه خوشکسالی و فرعون آن زمان یعنی فرمانروای مصر به نزد ایوب فرستاد که پیش ما بیا زیرا در اینجا فراخی و وسعت است، ایوب نیز به دنبال این پیغام خانواده و مال و حشم خود را برداشت و پیش فرعون رفت. او نیز زمین هایی در اختیار آن حضرت قرار داد. تا اینکه شعیای پیغمبر روزی به نزد فرعون آمد که ایوب نیز در آن مجلس حضور داشت. شعیای فرعون را مخاطب ساخت و گفت ای فرعون ایا ترس ان را نداری که خدا خشم کند و به خاطر خشم او اهل آسمان و زمین و دریاها م کوهها نیز خشم کنند. ایوب در تمام مدتی که شعیای سخن میگفت ساکت بود و سخنی نمی گفت چون هر دوی آنها از نزد فرعون بیرون آمدند خدا به ایوب وحی کرد ای ایوب به سبب اینکه به سرزمین فرعون رفتی و در برابرش سکوت کردی و به تذکر و اندرزش نپرداختی اکنون آماده و مهیای بلا باش و... تا به آخر داستان که ابن اثیر نقل کرده است. دسته ای نوشته اند: خدای تعالی نعمت های فراوان و بسیاری به ایوب عطا کرد و ان حضرت پیوسته شکر و سپاس خدا را به جای میآورد و همین سبب شده بود که فرشتگان آسمان نام ایوب را برده و همواره او را یاد کنند شیطان که در ان زمان از رفتن به آسمانها ممنوع نشده بود گفتگوی فرشتگان و درود آنها را درباره ایوب شنید و چون شکر بسیار ایوب را در برابر نعمتهای الهی مشاهده کرد به وی حسد برد و به خدا عرض کرد: پروردگارا این سپاس گزاری و شکرانه زیاد ایوب به سبب نعمتهای بسیاری است که به او داده ای اگر این نعمت هارا از وی باز داری هرگز شکرانه تورا به جای نخواهد آورد اکنون مرا به اموال او مسلط گردان تا بدانی که اگر نعمتی نداشته باشد تورا سپاس گزاری نخواهد کرد. خدای تعالی شیطان را بر اموال ایوب مسلط گردانید و شیطان به زمین آمد و همه اموال و فرزندان او را نابود ساخت اما شکر و حمد ایوب در برابر خدا افزون گردید دوباره شیطان به خدا عرض کرد مرا به زراعت ایوب مسلط گردان و خدای تعالی نیز او را بر زراعت ایوب مسلط گردانید و شیطان با اعوان و اهرمان دیگری که در اختیار داشت آمدند و تمام زراعت ایوب را سوزاندند اما باز هم بر شکر و حمد ایوب افزوده شد. شیطان گفت مرا بر گوسفندان ایوب مسلط گردان خداوند موافقت کرد و شیطان تمامی گوسفندان او را نیز هلاک کرد ولی از سپاس گذاری و شکر ایوب کاسته نشد تا اینکه شیطان گفت مرا بر بدن او مسلط گردان خدای تعالی بدو گفت: به جز زبان و عقل و دیدگان او بر سایر اعضای بدنش تورا مسلط کردم. شیطان بیامد و نفسی زهر آگین بر پیکر او دمید که همه بدن او از سر تا پا زخم گردید و زمان درازی نیز به همین منوال به حمد و سپاس خدا

مشغول بود تا وقتی که کرم در بدنش پدیدار گشت و متعفن گردید و مردم او را از قریه بیرون بردند و در خارج ده در کنار ویرانه ای افکندند و به جز همسرش شخص دیگری نزد او رفت و آمد نمی‌کرد. آن زن نیز برای تهیه غذا و خوراک ایوب نزد مردم میرفت و با تکدی برای ایوب طعام و غذا فراهم میکرد و نزد وی می‌آورد. شیطان که از صبر و شکیبایی ایوب به تنگ آمده و در کار او درمانده شده بود چند تن از اصحاب و پیروان او که در کوه ها به صورت رهبانانیزندگی می‌کردند رفت و به آن ها گفت بیاید تا نزد این بنده گرفتار و مبتلا برویم و از بلا و گرفتاری او بپرسیم. رهبانان سوار استرهای خود شدند و نزد او آمدند وقتی نزدیک او رسیدند استران از بوی تعفن بدن ایوب گریختند و پیش نرفتند تا سرانجام با زحمت آن ها را به جلو رانده و پیش ایوب رفتند و نزد او نشستند و گفتند ای ایوب خوب است گناه خود را که سبب این بلای بی سابقه شده است به ما خبر دهید زیرا ما ترس آن را داریم که اگر از خداوند سوال کنیم ما را هلاک سازد. ایوب(ع) در پاسخ آن ها فرمود به عزت پروردگارم سوگند من هرگز غذایی نخوردم جز آنکه یتیمی و ناتوانی با من بود که از آن غذا می‌خورد و هیچگاه دو کاری که هر دوی آن ها اطاعت پروردگار بود برای من پیش نیامد جز آنکه من آن را که انجام آن سخت تر بود انتخاب کردم. در اینوقت جوانی که در میان آن ها بود بدانه‌ها گفت: چه زشت است کار شما که به نزد پیغمبری از پیغمبران خدا آمده و او را سرزنش کردید تا جایی که ناچار شد آنچه را از عبادت پروردگار خود پنهان میداشت آشکار سازد. به دنبال این جریان ایوب از وضع خود به خدا شکایت کرد و خدای تعالی در پاسخ به او فرمود چه کسی قدرت پرستش مرا به تو داد که تو حمد و تسبیح و سپاس مرا به جای آوری آیا بر چیزی که خدا بر تو منت آن را دارد بر خدا منت گذارده و احتجاج میکنی؟ همچنان نعمت های دیگر را که بدو داده بود. بعد ایوب مشتی از خاک در دهان ریخت و گفت پروردگارا حق با توست و این نعمت را تو به من عطا کردی و بعد از شکایت خود پوزش طلبید و پس از آن خدای تعالی فرشته ای را فرستاد و بدو دستور داد پای خود را بر زمین بزن و با انجام این دستور چشمه آبی ظاهر شد و ایوب خود را با آن آب شستشو داد و زخم ها و بیماریش برطرف گردید و نعمت های دیگری که از دست داده بود به او بازگردانید. درباره آن عملی هم که از همسرش سرزد و سبب شد ایوب سوگند یاد کند که او را صد تازیانه بزند. روایات مختلفی گفته اند در بعضی نقل ها هست که همسر ایوب برای تهیه خوراکی آن حضرت نزد جماعتی رفت و از آنها چیزی خواست وقتی که آن ها گیسوان زیبای آن زن را دیدند گفتند اگر مقداری از گیسوانت را بریده و به ما بدهی ما نیز به تو خوراکی خواهیم داد و چون همسر ایوب علاقه زیادی بدو داشت این کار را انجام داد و وقتی ایوب او را با گیسوان بریده دید چنین سوگندی یاد کرد که البته باز هم اختلاف نظر هست در مورد عمل همسر ایوب. سید مرتضی در کتاب تنزیه الانبیاء پس از اسباط این مطلب که انبیاء پیغمبران الهی و ائمه دین باید از گناهان و امراضی که موجب تنفر و اشمئز و وحشت مردم است مانند برص و جذام پاک و مبری باشند. در حالات ایوب می‌گوید: اما آنچه در این باب از گروهی از مفسران نقل شده قابل قبول و توجیه نیست زیرا اینان پیوسته به پروردگار متعال و رسولان خدا هر کار قبیح و منکری را نصبت می‌دهند و تهمت های بزرگی به آنان می‌زنند. زیرا اینان گفتند خدای تعالی شیطان را بر ما و گوسفندان ایوب و خاندان او مسلط گردانید و بعد که صبر ایوب را مشاهده کرد درخواست کرد که او را بر بدن ایوب مسلط سازد و الی آخر داستان. آنگاه می‌گوید: کسی که عقل و خردش این اندازه باشد که این جهل و کفر را بپذیرد چگونه به روایت او میتوان وثوق پیدا کرد و کسی که نداند خدای تعالی شیطان را بر خلق او مسلط نمی‌سازد و شیطان قادر نیست که بدن هارا زخم کند و بیماری بیاورد. چگونه میتوان به حدیث او اعتماد کرد از نویسندگان معاصر اهل سنت نیز عبدالوهاب نجار مولف کتاب قصص الانبیاء همین مطلب را در کتاب خود ذکر کرده و می‌گوید مردم در مورد بلای ایوب مطالبی روایت کردند که دلالت دارد بر اینکه آن حضرت به بیماری هایی مبتلا شد که موجب تنفر مردم گردید و از نزدیک شدن به وی خودداری می‌کردند و این روایات با منصب نبوت منافات دارد زیرا علمای توحید در جای خود ثابت کردند که پیغمبران الهی باید از بیماری هایی که موجب تنفر مردم باشد منزّه و پاک باشند. ایوب(ع) نیز در برابر آن بلاهای سرد چنان صبری کرد که تا به امروز ضرب

المثل گردیده و شکیبایی او به حدی بود که در خلال تمام این بلاها پیوسته سپاس گذار در گاه حق بود و سخنی که برخلاف بردباری و سپاس گذاری او باشد از دهانش خارج نشد زیرا خدای تعالی نیز در عوض گذشته‌ی از نعمت‌های بزرگ و جاویدان آخرت در دنیا نیز اموال و خاندان او را به او بازگردانید و آن‌ها را چندبرابر کرد و بیماری‌های او را شفا داد و از بلاها نجاتش بخشید. در اینجا مرحوم صدوق (ره) در کتابش حدیثی از امام باقر روایت کرده که حقیقت را آشکار ساخته و از اشکالات مزبور خالی است. آن حضرت فرمودند همانا ایوب ۷ سال بدون آنکه گناهی از وی سر زده باشد دچار بلا گردید و همانا پیغمبران الهی گناه نمیکنند زیرا آن‌ها معصوم و پاکیزه‌اند. پیغمبر (ص) فرمودند که بلاکش ترین مردم پیغمبرانند. و پس از آن‌ها مانندترین و شبیه ترین مردم ه آن‌ها بلاکش تر خواهند بود. اینکه خداوند ایوب را به آن بلای بزرگ گرفتار ساخت، آن بلایی که در پیش مردم به سبب آن خار شد برای آن بود که چون نعمت‌های بزرگ خدا را که فرموده بود بدو برساند در دست او دیدند ادعای خدایی درباره اش نکنند و برای آنکه بدین وسیله بدانند ثواب و پاداش نیک خداوند بر دو گونه است یکی از روی استحقاق و مزد، و دیگری از روی اختصاص و تفضل و دیگر برای آن بود که هیچ ضعیف و ناتوانی را به سبب ناتوانی و ضعفش خار ندانند و هیچ فقر و ناداری را به سبب نداشتن کوچک‌نشانند و هیچ بیماری را به علت بیماریش به چشم حقارت ننگرند. عمر آن حضرت برخی مدت عمر آن حضرت را ۹۳ و بعضی ۲۰۰ سال گفته‌اند و در تاریخ عماد زاده ۲۲۶ سال ذکر شده که ۷۳ سال قبل از ابتلا ۷ سال و ۷ ماه و ۷ روز دوران ابتلا و ۱۴۶ سال پس از ابتلا زندگی کرده درباره مدفن آن حضرت نیز اختلاف است. در فرهنگ قصص القرآن بلاغی نوشته شده است که قبر مسلم آن حضرت در سرزمین عوض می زیسته و در قله کوه حجاج در حدود یمن به فاصله ۸۰ میل از عدم دفن شده است و در اعلام خزائلی آمده که در بیمناى فارس کنار دهی به نام خیر آباد دره کوچکی است که عوام قبر ایوب را در آنجا می دانند و در ایام متبرکه برای زیارت به آنجا میروند. شعیب (ع): در باره نام و نسب حضرت شعیب (ع) در میان تاریخ نویسان اختلاف است. بعضی از تاریخ نویسان نام آن حضرت را یثرون ذکر میکنند و برخی همان شعیب نوشتند. معلوم است که در نقل‌های مزبور تصحیف و تحریف راه یافته و نام اصلی یکی از آنها بیشتر نبوده و در تورات هم یثرون نقل شده است. برخی از مورخین نیز چنانچه که اشاره شد همان نامی را که خدای تعالی در قرآن کریم ذکر کرده است یعنی نام شعیب را برای آن حضرت آورده‌اند. از عرائس هم نقل شده که نام آن حضرت در عربی شعیب و در سریانی یثرون است. درباره اینکه نصب آن حضرت به ابراهیم خلیل (ع) نیز می رسد یا نه اختلاف است. ۱- این قولی است که ابن اثیر در کامل التواریخ از بعضی نقل کرده است و در قصص الانبیاء راوندی نیز آمده که به سند خود از وهب روایت کرده که گفته است: شعیب پیغمبر و ایوب (ع) و بلعم بن باعورا نصبشان به کسانی می رسد که در روز نجات ابراهیم از آتش نمرود به آن حضرت ایمان آورده و با وی به شام هجرت کردند و ابراهیم (ع) دختران لوت را به همسری ایشان در آورد و هر پیغمبری پس از ابراهیم (ع) و پیش از بنی اسرائیل آمدند همگی از نسل آنهایند. ۲- شعیب از فرزندان ابراهیم نبوده بلکه نصب وی به برخی از مردمانی می رسد که به ابراهیم (ع) ایمان آورده‌اند و با وی به شام مهاجرت کرده بودند ولی از طرف مادر نصبش به لوط پیغمبر می رسد. ۳- شعیب از فرزندان نابت بن ابراهیم بوده و از فرزندان اسماعیل و اسحاق نیست. اصحاب ایکه چه کسانی بودند؟ در قرآن کریم در چند آیه در سوره‌های حجر و شعرا و ص و ق مردمی به نام اصحاب ایکه نامیده شده‌اند که شعیب بر آن‌ها مبعوث شد و با موعظه و اندرز خواست تا آن‌ها را از عذاب الهی بیم دهد ولی تکذیبش کردند و باید دید آیا اصحاب ایکه همان مردم مدین هستند یا قوم دیگری که شعیب جداگانه بر آن‌ها نیز مبعوث شده و آن‌ها نیز مانند قوم مدین آن حضرت را تکذیب نموده‌اند و بسیاری از تاریخ نگاران و مفسران گفته‌اند که اصحاب ایکه همان مردم مدین بودند و برخی نیز گفته‌اند که شعیب دو بار مبعوث شد، بار اول به سوی مردم مدین و بار دوم به سوی اصحاب ایکه، در تفسیر المیزان نقل شده است که ایکه نام بیشه‌ای در نزدیکی شهر مدین بوده که طایفه‌ای در آن سکونت داشته و شعیب (ع) به سوی آن‌ها مبعوث شده است. طایفه مزبور با شعیب بیگانه بودند یعنی از قوم و قبیله شعیب

نبودند. با توجه به آیات قرآن در سوره شعرا آیه ۱۷۷ و ۱۷۸ و سوره هود آیه ۸۳ و ۸۴ و سوره اعراف و عنکبوت بعید نیست از این تشابه آیات و اندرز شعیب چنین استنباط کرد که مردم مدین و اصحاب ایکه یکی بوده اند و یا دو گروه بودند در مجاورت و نزدیکی یکدیگر به سر می برده اند و گناهان و صفات زشت قوم مدین به آن ها نیز سرایت کرده بود و شعیب پس از اینکه مامور ارشاد مردم مدین شد طبق دستور الهی دیگری مامور تبلیغ اصحاب ایکه نیز گردید. احتجاج شعیب (ع) به هر صورت شعیب (ع) با آن بیان شیوا و منطق مهم و گرمی که داشت سرگرم احتجاج و اندرز آن مردم گردید ولی آن ها به جای آنکه شکرانه آن همه نعمت های بی شمار الهی را که برایشان ارزانی داشته بود نموده و دعوت خیرخواهانه شعیب را بپذیرند و از کفر و ناسپاسی و کم فروشی و تباهی و فساد در زمین دست بردارند به انکار و تکذیب آن حضرت پرداختند و حتی آن حضرت را به سنگسار کردن نیز تهدید کردند و ایشان را به جادو زدگی و نسبت های ناروای دیگر منصوب داشتند. داستان احتجاج شعیب در سوره شعرا اینگونه شروع میشود مردم ایکه پیامبران را تکذیب کردند آنگاه که شعیب به آن ها گفت: چرا نمی ترسید که به قوم خویش فرمودند: و من برای پیغمبری خود مزدی از شما نمیخواهم که مزد من تنها به عهده پروردگار جهانیان است پس فرمود: ای مردم پیمانانه را کامل دهید و کم ندهید و ترازوی درست وزن کنید و چیزهای مردم را کم ندهید و در زمین به فساد نکوشید و از آن خدایی که شما و مردم گذشته را آفریده بترسید. آن مردم بی شرم با کمال بی حیایی در پاسخ شعیب گفتند: ای شعیب حقا که تو جادو شده ای آخر تو جز بشری مانند ما نیستی ما تو را دروغ گو میندازیم و حتی گفتند اگر راست میگویند پاره ای از آسمان را روی ما بینداز ناینایی شعیب: برخی از مفسران در تفسیر آیه ۹۲ سوره هود آنجا که قوم شعیب به او گفتند: ما تو را میان خود ناتوان میبینیم. گفتند که علت این گفتارشان آن بود که شعیب ناینیا بود و منظورشان از ناتوانی همین میباشد ولی در مقابل اینان جمعی ناینایی شعیب را انکار کردند و گفتند: که پیغمبران الهی از بیماریهایی که موجب تنفر مردم باشد مبرا هستند و کوری چشم نیز از همین نوع است. در این میان گروهی به طرف داری از دسته اول گفتند که ناینایی از آن نوع بیماری های نیست که ایجاد تنفر کند و مانند سایر بیماری هایی است که پیغمبران الهی بدان دچار میشوند و ایجاد تنفر هم نمیکرد و مانعی در راه تبلیغ و ارشاد مردم و پذیرش آن ها نبود. شیخ صدوق (ره) در کتاب علل الشرایط حدیثی از رسول خدا روایت کرده که شعیب (ع) از عشق خدا آنقدر گریست که چشمش ناینیا شد. پس خدای سبحان قوه بینایی او را بازگرداند ولی شعیب دوباره آنقدر گریست که ناینیا شد و خداوند برای بار دوم نیز او را بینا کرد و شعیب مجددا گریست تا ناینیا شد و سومین بار نیز خداوند بینایش را به وی بازگرداند و چون بار چهارم شد خداوند بدو وحی کرد: ای شعیب آیا برای همیشه میخواهی اینچنین گریه کنی؟ اگر گریه تو به سبب ترس از آتش است من تو را از آتش دوزخ پناه داده و نجات میدهم و اگر برای اشتیاق بهشت است من آن را بر تو مباح ساختم. شعیب در جواب گفت: ای معبود و ای آقای من تو خود می دانی که من نه به سبب ترس از دوزخ و نه برای اشتیاق بهشت تو میگیرم بلکه دلبند محبت و عشق تو گشته ام و نمی توانم خودداری کنم جز آنکه به وصل دیدار تو نایل گردم. سبب نزول عذاب بر قوم شعیب اوندی (ره) در حدیثی از امام سجاد روایت کرده که آن حضرت فرمود: نخستین کسی که پیمانانه و ترازو برای مردم ساخت حضرت شعیب بود و آن ها با پیمانانه و ترازو سرو کار پیدا کردند ولی پس از مدتی شروع به کم فروشی نمودند و همین سبب عذاب الهی گردید. عذاب قوم شعیب جمعی از مفسران و تاریخ نگاران گفته اند: شعیب دوبار مامور ارشاد و تبلیغ مردم گشت، یک بار به سوی مردم مدین و بار دیگر به سوی اصحاب ایکه، اینان گفتند مردم مدین به ((رجفته)) و زلزله مبتلا گشتند و اصحاب ایکه به عذاب یوم الظله ولی گروهی در برابر اینان گفتند: مردم مدین و اصحاب ایکه هردو به گروه بودند و عذاب زلزله و عذاب یوم الظله نیز هردو به همین مردم نازل شد و به این ترتیب که در آغاز به زلزله دچار شدند و سپس ابر آتش باری بر آن ها سایه افکند و آن ها را یکسره نابود کرد. ابن عباس و دیگران گفته اند. قوم شعیب دچار گرمای سختی شدند که سایه خانه و آب ها نیز نمیتوانست آن ها را از سختی گرما نجات دهد و آب ها نیز داغ شده بود در این وقت خداوند ابری را فرستاد که نسیم خنکی از آن

وزیدن گرفت و مردم در زیر آن قطعه ابر گرد آمدند تا بلکه از گرما رهایی یابند و دیگران را نیز به گرد آمدن در زیر آن ابر دعوت کردند وقتی همگی در سایه ابر جمع شدند شراره های آتش از ابر ببارید و زمین هم در زیر پایشان لرزید از بالای سر آتش بر سرشان بارید و از زیر پا هم به زمین لرزه ی سختی دچار گشتند تا همگی سوختند و خاکستر شدند و بدین ترتیب طومار زندگیشان درهم پیچیده شد. مدت عمر آن حضرت از ابن عباس نقل شده که آن حضرت ۲۴۲ سال عمر کرد و حتی بعضی ها بیشتر از این را نیز نقل کرده اند و قبر آن حضرت به گفته عبدالوهاب نجار در سرزمین حضر موت قبری است که خود ایشان نیز تردید دارند که آن قبر، قبر حضرت شعیب است. اسحاق (ع) بشارت به ولادت اسحاق فرزند دیگر ابراهیم (ع) که نامش در قرآن ذکر شده اسحاق بود که ۵ سال کوچکتز از اسماعیل بود و محل ولادتش در شام بود و مادرش ساره است که همسر رسمی ابراهیم (ع) و دختر خاله او بود خداوند تعالی چند تن از فرشتگان را که از ان جمله جبرئیل و میکائیل و اسرافیل نیز بودند مامور نابودی قوم لوط کرد که برخی از مفسران تعداد آنها را تا ۹ و ۱۱ نفر ذکر کردند البته ابتدا به آنها دستور داد که نزد ابراهیم بروند و ولادت اسحاق را به وی بشارت دهند و سپس به دنبال ماموریت خویش رهسپار گردند. علت این دستور نیز آن بود که ابراهیم (ع) میهمان را بسیار دوست می داشت و هرگاه میهمان نداشت به سراغ او از خانه بیرون میرفت تا میهمانی بیابد و بیشتر اوقات با میهمان غذا میخورد و در ان اوقات ۱۵ شب بود که بر ابراهیم میهمانی وارد نشده بود و به همین سبب ابراهیم ناراحت بود که به ناگاه میهمانی خوش سیما و زیبا روی را مشاهده کرد که بر وی وارد شدند. ابراهیم خوشحال شد و با خود گفت: که خدمتکاری این میهمانان را باید خود انجام دهم و به دنبال این تصمیم برخاست و گوساله ای را که جز آن در خانه اش نبود ذبح کرد و پس از بریان کردن برای میهمانان آورد و خود نیز در پیش روی آنان نشست و به خوردن غذا مشغول شد. اما در ضمن خوردن غذا متوجه شد که اینان به غذا دست نمیزنند. از این رو وحشتی از آنها در دلش افتاد و چنانچه در روایتی هم ذکر شده ترسید که مبدا آنها که به صورت جوانانی نیرومند شبانه به خانه او آمده اند برای آسیب رساندن به او یا سرقت و دزدی آمده باشند. وقتی مشاهده کرد که غذا نمیخورند دانست که آنان فرشته اند ولی ترسید که مبدا برای عذاب قوم او آمده باشند به هر حال ترس خود را به آنان اظهار کرد. فرشتگان که دانستند ابراهیم از آنها بیمناک شده است خود را به او معرفی کردند و ترس او را برطرف ساخته و ماموریتشان را به اطلاع وی رسانیدند و به دنبال ان مژده ولادت اسحاق را از ساره بدو دادند. ساره وقتی این خبر را شنید خندید و خنده اش از شدت تعجب بود که چگونه در دوران جوانی که امید بچه دار شدن در وی می رفت دارای فرزند نشدند و اکنون که به سن کهولت و پیری رسیده اند خداوند به آنها فرزندی می دهد زیرا از سن ساره در ان وقت ۹۸ یا ۹۹ سا گذشته بود و ابراهیم ۱۰۰ و یا ۱۲۰ ساله بود ولی فرشته گان گذشته از بشارت ولادت اسحاق به فرزند اسحاق نیز که نامش یعقوب بود وی را مژده دادند و بدین ترتیب به فرزند برومندی مژده دادند که باقی خواهد ماند و دارای نسل و فرزند نیز خواهد شد ساره پس از این بشارت به اسحاق حامله شد و پس از گذشتن دوران حمل اسحاق متولد شد و با گذشتن روزها و شبها تدریجا بزرگ شد و رونق تازه ای به زندگی آنان داد و چون ابراهیم به سن کهولت رسید به لعاذر که سرپرستی خانواده او را به عهده داشت سفارش کرد که برای اسحاق از کنعانیان که در فلسطین بودند همسری انتخاب نکنند و همسر او را از میان عشیره و فامیل خود انتخاب کند و لعاذر نیز طبق وصیت ابراهیم رفقه دختر بتوئیل بن ناحور را برای همسری اسحاق برگزید و بعد خداوند به وی ۲ پسر عطا کرد به نامهای عیص و یعقوب که هر دو در یک شکم و با همدیگر به دنیا آمدند. اسحاق عیص را بیش از یعقوب دوست می داشت و رفقه به یعقوب علاقه بیشتری داشت عیص پس از اینکه بزرگ شد نزد عمویش اسماعیل رفت و دختر او را که نامش بسمه بود به همسری برگزید یعقوب برای ازدواج نزد دایی خود لیان بن بتوئیل رفت و دخترش لیا را به همسری برگزید و از او صاحب ۷ فرزند شد و سپس لیا از دنیا رفت و یعقوب خواهر او راحیل را به همسری اختیار کرد و یوسف و بنیامین را نیز راحیل برای او به دنیا آورد. مدت عمر و مدفن اسحاق و مادرش ساره مدت عمر اسحاق را عموما ۱۸۰ سال بعضی ۱۶۰ سال نوشتند و مدفن ان حضرت در همان حبرون که اکنون به شهر خلیل الرحمان موسوم است می

باشد چنان چه قبر مادرش ساره نیز همان جاست و عمر ساره را در هنگام مرگ ۱۲۷ سال نوشته اند.

کمیل محرم اسرار امیر المومنین

(ع)

حسین حیدر خانی «کمیل»، در فرهنگنامه مسلمانان و پیروان اهل بیت علیهم السلام نامی آشناست و بررسی احوال او، شفاف کننده ابعادی از زندگی امام امیرمؤمنان علیه السلام نیز هست. خاندان او، کمیل بن زیاد نخعی است که نسبش با نُه واسطه به «جسر بن عمرو»، بنیانگذار طایفه «نَخَع» می‌رسد. اَنخَعیان، گروهی بزرگ و منشعب از قبیله «مذحج» بودند که قبل از اسلام در سرزمین «بیشه» ۲ و پس از آن در کوفه روزگار می‌گذراندند. جمع زیادی از بزرگان و دانشمندان دنیای اسلام چون: علقمه بن قیس و مالک اشتر، صحابی امام علی علیه السلام، نخعی بوده‌اند. ۳ سپیده از زمان دقیق تولد کمیل، اطلاعی در دست نیست؛ ولی با توجه به اینکه وی در سال ۸۳ هجری (زمان شهادت) ۹۰ بهار از عمرش می‌گذشته، می‌توان تولد او را ۷ سال قبل از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم؛ یعنی سال پنجم بعثت دانست. بنابراین، کمیل در سال هجرت، هفت سال داشته است. با قبیله ابرابیشتر رجال‌شناسان، کمیل را «تابعی» ۴ معرفی نموده و صحابه نگاران رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نیز نامی از وی به میان نیاورده‌اند؛ ولی از آنجا که او بخشی از دوران جوانی خود را در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گذرانده، صحابی بودن وی با گمان قوی همراه است؛ چرا که طبق آنچه برآورد نمودیم، در زمان رحلت آن حضرت، کمیل ۱۸ سال داشته است. از این رو، ابن حجر عسقلانی (۷۷۳ - ۸۵۲ ق.) می‌گوید: له ادراک، قد ادرك من الحیاة النبویة ثمانی عشرة سنة؛ ۵ کمیل ۱۸ سال از عمر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را درک نموده است. تحقیق و جمع بین سخنان مختلف، آن است که چنانچه «صحابی» را کسی بدانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را درک کرده یا دیده باشد، در حالی که مسلمان بوده، کمیل جزء اصحاب آن حضرت به شمار می‌رود؛ ولی اگر «صحابی» را کسی بدانیم که از ایشان بدون واسطه روایت هم نقل کرده باشد، او را نمی‌توان جزء اصحاب محسوب نمود؛ چرا که کمیل روایتی را از حضرتش بدون واسطه نقل نکرده است. و اما معصومان دیگری که کمیل در خدمت آنان بوده، عبارتند از: امام علی، امام حسن، امام حسین و امام سجاد علیهم السلام؛ بلکه به گواهی دانشمندان رجال، او از خواص آن بزرگواران محسوب می‌شود. همراز امیرمؤمنان علیه السلام امام علی علیه السلام در خطبه ۱۱۸ نهج البلاغه به نام برخی از یاران مورد اعتماد خود، اشاره می‌نماید ۶ و کمیل را می‌توان یکی از مصادیق این سخن یافت. روزی آن حضرت به کاتب خود، عبدالله بن ابی‌رافع فرمان داد تا ده نفر از معتمدان ایشان را حاضر نماید. عبدالله عرض کرد: ای امیرمؤمنان! آنان را مشخص فرمایید. حضرتش ده نفر، از جمله کمیل را نام برد. ۷ این حدیث، بیانگر جایگاه ویژه کمیل نزد امام علی علیه السلام است. نمونه دوم را خود کمیل نقل می‌کند: با علی علیه السلام در مسجد کوفه بودم. نماز عشاء را به جای می‌آوردیم که حضرت دست مرا گرفت و از مسجد خارج شدیم. او راه را در پیش گرفت تا اینکه به بیرون شهر رسیدیم. در این مدت، حضرتش هیچ سخنی با من نگفت. چون به بیابان رسیدیم، حضرت نفسی تازه کرد و فرمود: ای کمیل! این قلب‌ها ظروفي هستند و بهترینشان باظرفیت‌ترین آنهاست. آنچه را می‌گویم به خاطر بسپار! مردم بر سه قسمند: عالم ربّانی و مُتعلّم علی سبیل نِجاةٍ و هَمَّج رِعاعٍ؛ دانشمندان هدایت یافته از جانب خداوند، فراگیرندگان دانش که راه نجات را در پیش گرفته‌اند و افراد نادانی که به هر سو متمایل و هر بانگی را پیروی می‌نمایند. آنها، هم جهت بادند و هرگز به فروغ علم، نورانی نگشته و به ملجأ مورد اعتمادی نیز پناه نبرده‌اند. یا کمیل! العلم خیر من المال؛ ای کمیل! علم از مال بهتر است؛ چرا که دانش، تو را حفظ می‌کند؛ اما تو نگهبان ثروت هستی. مال با پرداخت، کاسته می‌گردد؛ ولی علم با انفاق، افزون می‌شود... آنگاه اشاره به سینه مبارک خود کرد و فرمود: هاه، هاه، اِنَّ هُنَا لِعِلْمًا جَمًّا؛ آه! آه! در اینجا علوم فراوانی است؛ ولی حاملی برای آنها نمی‌یابم، بلکه آنچه هست (یکی از سه گروه‌اند): تیز هوشانی که دین را وسیله کسب دنیا قرار

داده و بر بندگان خدا فخر می‌فروشد. متدینانی نادان که با اولین شبهه بر آنها شک عارض می‌گردد و یا شهوت پرستان و مال اندوزانی که کاری به دین نداشته و به چهارپایان شبیه‌ترند. و این چنین است که علم با مرگِ حاملانش می‌میرد... ۸ گمان می‌رود سخنان آن حضرت در جو خفقان غصب خلافت ایراد گردیده باشد؛ در آن هنگامی که آتش جهل، بی‌تفاوتی، شهوت پرستی و ثروت‌اندوزی، ارکان اصلی جامعه اسلامی را فرا گرفته بود و علی علیه السلام مخاطبی برای بیان بخشی از اندوه خود جز امثال کمیل نمی‌یافت! آخرین سخن در مورد «رازداری کمیل» اینکه: شبی علی علیه السلام به همراه کمیل از مسجد کوفه عازم منزل بودند؛ در میان راه به در خانه مردی رسیدند که در آن وقت از شب با صدایی زیبا و محزون این آیات قرآن را تلاوت می‌کرد: «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْأَجْرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» ۹ کمیل بدون آنکه سخنی بگوید، صدا و حالت خوش آن مرد، بسیار او را تحت تأثیر قرار داده بود؛ در این هنگام، علی علیه السلام رو به کمیل کرد و فرمود: «لَا تُعْجِبْكَ طَنْطَنَةُ الرَّجُلِ إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ؛ صدای این مرد تو را متعجب نسازد؛ چرا که او اهل آتش است و من در آینده تو را آگاه خواهم نمود!» کمیل که هم از اطلاع حضرت از باطن خود و هم دوزخی بودن آن مرد، بسیار شگفت زده شده بود، در فکر فرو رفت و ساکت ماند. مدت زیادی گذشت تا آنکه ماجرای «نهروان» پیش آمد و خوارج که بسیاری حافظ قرآن بودند، به جنگ امیرمؤمنان علیه السلام پرداختند و این داستان با پیروزی حضرت خاتمه یافت. پس از پایان نبرد، کمیل همراه علی علیه السلام در میان کشتگان خوارج قدم می‌زدند تا آنکه حضرت، نوک شمشیر را روی سر یکی از آنها گذاشت و فرمود: «یا کمیل! هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا؛ یعنی «این، همان شخصی است که آن شب با چنان حالتی مشغول تلاوت قرآن بود و تو را به تحسین واداشت.» در این هنگام، کمیل بر قدم‌های حضرت افتاد و پاهای مبارکش را بوسید و از خداوند طلب مغفرت نمود. ۱۰ این ماجرا، رازداری کمیل را به طور کامل واضح می‌سازد؛ چرا که پرده برداری از چهره شوم خوارج، در زمانی که آنان چهره‌های متدین و موجه جامعه شناخته می‌شدند، در تحمل همگان نبود. فرماندار امام علی علیه السلام از افتخارات کمیل آن است که فرماندار علی علیه السلام در شهر «هیث» ۱۱ بود. از چگونگی و مدت این حاکمیت، مدرکی در دست نیست به جز نامه آن حضرت به کمیل پیرامون آنچه در زمان این فرماندار اتفاق افتاد. داستان چنین بود: معاویه در سال ۳۹ هجری لشکری متشکل از ۶ هزار نفر، به فرماندهی شیفیان بن عوف سازماندهی کرد و به آنان مأموریت داد از شهر هیت بگذرند و سپس به انبار و مداین رفته، این دو شهر را غارت کنند. این سپاه در هیت با مقاومتی رو به رو نشد و در شهر انبار، پادگانی که می‌بایست ۵۰۰ سرباز در آن وجود داشته باشد، تنها ۲۰۰ نفر در آن مستقر بود. علت تفرق آنان بدین قرار بود که فرماندهی این پادگان را کمیل بر عهده داشت. او مطلع شده بود که عده‌ای از هواداران معاویه در شهر «قریسا» ۱۲ تصمیم به حمله و غارت هیت گرفته‌اند و کمیل بدون هماهنگی با علی علیه السلام جمعی از سربازان را با خود برداشته، به سوی قریسا حرکت نموده بود. ۱۳ این امر سبب خشم امیرمؤمنان علی علیه السلام گردید و حضرت نامه‌ای بدین مضمون خطاب به کمیل نوشت: «ضایع ساختن انسان، مسئولیتی را که به او واگذار شده، و رنج بردن در کاری که بر عهده دیگران است، ناتوانی بی‌آشکار و رأیی فاسد است. حمله تو بر اهل قریسا و رها کردن پادگانی که تو را فرمانده آن قرار دادیم، بدون آنکه مدافعی در آن وجود داشته باشد، اندیشه‌ای ضعیف است. پس تو، پُلی برای غارت دشمن گشته‌ای. نه قوتی از خود نشان دادی و نه ترسی در دل دشمن ایجاد کردی، نه شوکت خصم را شکستی، نه مردم شهر را بی‌نیاز ساختی و نه کفایت از امیر داری.» ۱۴ برخی از شارحان نهج البلاغه همچون: ابن ابی‌الحدید (۶۵۶ - ۵۸۶ ق.) این نامه را نشان ضعف درونی کمیل دانسته و اذعان نموده‌اند: پیوسته لشکریان معاویه بر قلمرو کمیل حمله می‌کردند؛ ولی او توانایی دفاع نداشت. و سپس افزوده‌اند: کمیل برای جبران این ضعف و سرپوش نهادن بر عجز خود، به شهرهای تحت سیطره معاویه، مانند قریسا حمله می‌کرد. ۱۵ فساد این سخن، بر کسی که تاریخ را مورد مطالعه قرار دهد، پوشیده نیست؛ زیرا همان طور که قبلاً نیز آوردیم، این نامه تنها و تنها به خاطر یک اقدام ناهماهنگ کمیل بوده است و گرنه او در میدان‌های نبرد، مبارزی

شجاع و جنگجویی توانا بوده است. شاهد مدّعی ما، حوادث مقطعی از تاریخ است که آن نیز در سال ۳۹ هجری واقع شده است. معاویه، لشکری را به فرماندهی «عبدالرحمان بن قباث» برای غارت شهرهای جزیره ۱۶ رهسپار کرد. از قضا «شیب بن عامر» (یار مخلص علی علیه السلام) در شهر «نصیبین» که در همین محدوده واقع شده است، می‌زیست؛ او ماجرای ورود سپاه معاویه را در ضمن نامه‌ای به کمیل، که در هیت بود، گزارش داد. کمیل، لشکری متشکل از ۶۰۰ نفر سواره ترتیب داده، به آن منطقه گسیل کرد. دو لشکر در منطقه‌ای به نام «کَفَر توثا» به یکدیگر برخورد نمودند و جنگ در گرفت؛ اما کمیل توانست سپاه شام را درهم شکسته، افراد زیادی از آنان را از بین ببرد. او دستور داد نه به تعقیب فراری پردازند و نه به مصدومان آسیب رسانند. در این جنگ تنها دو نفر از یاران کمیل به شهادت رسیدند. پس از این واقعه، کمیل نامه‌ای به امام علی علیه السلام نوشته و پیروزی خود را به ایشان گزارش داد. آن حضرت نیز پادشاه خوبی به کمیل عنایت کرد و نامه‌ای همراه با ابراز رضایت از وی ارسال نمود. ۱۷ بنا بر این، مسئله نارضایتی امام از کمیل، توهمی بیش نیست. تلاش‌ها کمیل در حیات طیبه خود، تلاش‌ها و مبارزاتی درخشان دارد، که به برخی از آنها اشاره می‌نمایم: جهاد او در هر سه جنگی که در زمان امیرمؤمنان علیه السلام اتفاق افتاد، حضور داشت. در مورد نبرد صفین، محمد بن سعد زهری (متوفای ۲۳۰ ق.) - از تاریخ‌نگاران اهل سنت - می‌گوید: و شهد مع علی صفین ۱۸؛ کمیل جنگ صفین را در رکاب علی علیه السلام حضور یافت. کمیل در جنگ نهروان هم حضور داشت، که به آن اشاره شد. اما در نبرد جمل (سال ۳۶)، ابن اثیر (۶۳۰ - ۵۵۵ ق.) می‌گوید: به علی علیه السلام گزارش داده شد که عایشه و طلحه و زبیر همدست شده، آهنگ خروج بر علیه حکومت وی را دارند. آن حضرت، مردم مدینه را در جریان قرار داده، از ایشان برای مقابله با دشمن دعوت به عمل آورد؛ ولی آنان سستی به خرج دادند. آنگاه علی علیه السلام کمیل نخعی را نزد عبدالله بن عمر فرستاد و از او درخواست یاری نمود، که او نیز همکاری خود را مشروط به همراهی مردم مدینه نمود. ۱۹ نمونه دیگر از مبارزات کمیل، نبرد با خون‌آشامی چون: حجاج بن یوسف ثقفی است. این واقعه که به «دیر الجماجم» معروف شده، در سال ۸۲ هجری اتفاق افتاد و نبردی بین حجاج از یکسو و عبدالرحمان بن محمد از سوی دیگر بود که سرانجام به شکست حجاج منجر گردید. تاریخ‌نگاران آورده‌اند: کمیل در این نبرد، در جمع قاریان قرآن بود «و کان رجلاً رکنیاً؛ و از ارکان به شمار می‌آمد.» ۲۰ کمیل در تبعید بعد دیگر مبارزات کمیل، تبعید اوست. در زمان حاکمیت عثمان، برخی از شیعیان امام علی علیه السلام مانند: صعصعه و کمیل نزد معاویه رفته و از او با لحنی شدید درخواست نمودند از مقام خود کناره‌گیری نماید! معاویه که از آنان به ستوه آمده بود، ایشان را نزد عثمان فرستاد و عثمان نیز آنها را به شهر «حمص» تبعید نمود. ۲۱ شهره عشق جایگاه والای «کمیل بن زیاد» نزد دانشمندان شیعه بر کسی پوشیده نیست. همه محدثان، مورخان و اهل رجال، او را در زمره مقربان حضرت علی علیه السلام ثبت نموده‌اند و به قول حافظ: «منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن»، او به خلوص در بارگاه ائمه علیهم السلام معروف است. آیه‌الله سید ابوالقاسم خویی قدس سره می‌فرماید: شیخ طوسی، کمیل را از اصحاب امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام شمرده و شیخ مفید در کتاب اختصاص او را از سابقین و مقربین به علی علیه السلام معرفی نموده و ابن داود نیز کمیل را از خواص اصحاب این دو امام معصوم علیهما السلام یاد کرده است. آیه‌الله خویی در پایان می‌گوید: اقول جلاله کمیل و اختصاصه بامیرالمؤمنین علیه السلام من الواضحات التي لا يدخلها ريب ۲۲؛ عظمت و قرب کمیل نزد علی علیه السلام از واضحاتی است که شکی در آنها نیست. اکثر دانشمندان اهل سنت نیز کمیل را به نیکی و عظمت یاد نموده‌اند. ابن سعد زهری (متوفای ۲۳۰ ق.) می‌گوید: کان شریفاً مطاعاً فی قومه ۲۳؛ کمیل، مردی شریف و در خاندان و قبیله خود فرمان روا بود. حافظ ابو حجاج یوسف المزی (۷۴۲ - ۶۵۴ ق.) می‌نویسد: کان شریفاً مطاعاً فی قومه و کان ثقة ۲۴؛ کمیل، مردی شریف و در خاندانش مورد اعتماد بود. البته برخی از عالمان اهل سنت چون: ابن حبان (متوفای ۳۵۴ ق.) زبان به مذمت کمیل گشوده و اشکالاتی نسبت به او ایراد نموده‌اند؛ مانند: رافضی بودن، افراط در حُب علی علیه السلام و نقل معجزات علی علیه السلام. و بدین سبب برخی از آنان در مورد کمیل گفته‌اند: و کان بلاء من البلاء. ۲۵ اما بر هوشمندان آگاه به مقام ائمه

علیهم السلام مخفی نیست که آنچه را ایشان به عنوان نقص ذکر نموده‌اند، عین فضیلت و نشان معرفت است. شهادت از افتخاراتی که نصیب کمیل شد، شهادت او توسط سفاکی به نام حجاج بن یوسف است. این افتخار در ۹۰ سالگی کمیل و در سال ۸۳ هجری اتفاق افتاد. جالب است که علی علیه السلام از شهادت کمیل و کیفیت آن، خبر داده بود. علامه مجلسی می‌گوید: و کذلک اخبر علیه السلام بقتل جماعه منهم حجر بن عدی و رشید الهجری و کمیل بن زیاد و... ۲۶ شیخ مفید، ماجرای شهادت کمیل را چنین آورده است: چون حجاج فرماندار کوفه شد، در پی کمیل برآمد. کمیل گریخت و پنهان شد. حجاج که این خبر را شنید، حقوق فامیل و قبیله کمیل را از بیت المال قطع نمود. وقتی کمیل از جریان مطلع شد، با خود گفت: من پیری سال خورده هستم و عمرم به سر آمده است؛ روا نیست که به خاطر من حقوق قبیله‌ام قطع گردد. پس، از مخفیگاه خود بیرون آمده، وارد کوفه شد و خود را تسلیم حجاج نمود. هنگامی که حجاج او را دید، گفت: بسیار دوست داشتم تو را بیابم! کمیل گفت: آوازت را بر من درشت نکن و مرا به مرگ تهدید منما! به خدا سوگند که از عمرم چیزی باقی نمانده جز مانند باقی مانده غبار. هر چه می‌خواهی درباره من انجام بده، فانّ الموعد لله؛ زیرا وعده‌گاه ما نزد خداست و بعد از کشتن، حساب در کار است. و همانا امیر مؤمنان علیه السلام به من خبر داده که تو قاتل من هستی! حجاج گفت: پس حجت بر تو تمام است! کمیل گفت: این در صورتی است که قضا و قدر به دست تو باشد! حجاج گفت: آری، به دست من است. تو در زمره قاتلان عثمان بن عفان هستی! سپس به مأموران اشاره کرد: بزنید گردنش را!... شیخ مفید در پایان این ماجرا می‌نویسد: این روایتی است که راویان عامه از راستگویان خود نقل کرده‌اند و شیعیان نیز در نقل با آنها شریکند، که مضمون آن از معجزات علی علیه السلام و جزء براهین و بینات دانش‌های غیبی علی علیه السلام است. ۲۷ دعای کمیل مبحث دیگری که در بررسی زندگینامه کمیل شایان توجه است، «دعای کمیل» است. «و آن از ادعیه معروفه است و علامه مجلسی قدس سره فرموده که بهترین دعاهاست و آن دعای حضرت خضر علیه السلام می‌باشد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن را تعلیم کمیل فرمود. در شب‌های نیمه شعبان و در هر شب جمعه خوانده می‌شود و برای کفایت از شرّ اعدا و فتح باب رزق و آمرزش گناهان، نافع است.» ۲۸ کمیل بن زیاد می‌گوید: با مولایم علی علیه السلام در مسجد بصره نشسته بودیم و جمعی از اصحاب آن حضرت نیز حضور داشتند. یکی از آنها خطاب به علی علیه السلام راجع به این آیه مبارکه «فیها یفرق کلّ امر حکیم» ۲۹ سؤال کرد. حضرت فرمود: مقصود، شب نیمه شعبان است. آن گاه فرمود: قسم به کسی که جان علی به دست اوست، هیچ بنده‌ای نیست مگر اینکه جمیع مقدراتی که تا سال آینده بر او جاری می‌شود از خیر و شر، در شب نیمه شعبان برای او تقدیر می‌گردد. و هیچ بنده‌ای نیست که این شب را احیا بدارد و دعای خضر علیه السلام را بخواند مگر آنکه دعایش مستجاب شود. مجلس پایان یافت و حضرت به منزل تشریف برد. من شبانه در خانه علی علیه السلام را زدم. حضرت فرمود: چه چیز (در این وقت شب) تو را به اینجا آورده؟ عرض کردم: ای امیر مؤمنان! دعای خضر! فرمود: بنشین ای کمیل! اگر این دعا را حفظ کنی و هر شب جمعه، یا در ماه، یا در سال، یا در عمرت یک مرتبه بخوانی، کفایت و یاری می‌شوی و مشمول رزق قرار می‌گیری و مغفرت الهی شامل حالت خواهد شد! ای کمیل! مصاحبت طولانی تو با ما، سبب گردید تا پاسخ تو را بگویم. حضرت سپس فرمود: بنویس: اللهم انی اسألك برحمتك الّتی وسعت کلّ شیء... ۳۰ شیخ طوسی از کمیل بن زیاد نقل می‌کند که وی مشاهده کرد امام علی علیه السلام در سجده این دعا را می‌خواند. ۳۱ در پایان این مبحث، چند مطلب را در مورد «دعای کمیل» به خوانندگان گرامی تقدیم می‌داریم. الف) توحید در دعای کمیل دانشمندان کلامی، مراتبی برای توحید بیان نموده‌اند؛ مانند: توحید ذاتی، توحید صفاتی، توحید افعالی و... می‌توان اذعان نمود که دعای کمیل، بیان و اقرار همه این مراتب است. ب) محورهای کلی مطرح شده در این دعا، به ترتیب عبارت است از: ۱. درخواست مغفرت و ترحیم و قبول عذر از پیشگاه خداوند؛ ۲. اقرار به عظمت پروردگار؛ ۳. اقرار به عجز و ضعف بنده؛ ۴. مقایسه بین عذاب دنیا و آخرت؛ ۵. دعا برای بهبودی حالات معنوی. ج) شرح‌ها علاوه بر اینکه این دعا مورد عنایت ویژه مؤمنان و سلف صالح بوده و آنان بر این دعا مواظبت می‌نمودند، عده‌ای از فرهیختگان به شرح و

توضیح فرازهای مختلف آن پرداخته‌اند. اینک به برخی از این شروح می‌پردازیم: ۱. انیس اللیل، محمد رضا کلباسی. ۲. درمان روح و روان در شرح دعای کمیل، محمد باقر ملبوبی. ۳. شرح دعای کمیل، عبدالاعلی سبزواری. ۴. شرح دعای کمیل، ابوتراب هدایی. ۵. نفحات اللیل در شرح دعای کمیل، کلباسی. ۶. شرح دعای کمیل، سید محمد تقی نقوی. ۷. غناء مؤمنین، سید محمود محمدی. ۸. علی علیه السلام و کمیل، احمد زمرّدیان. ۹. ترجمه و تفسیر دعای کمیل، محمد علی صالح غفاری. ۱۰. شرح دعای کمیل، مهندس عبدالعلی بازرگان. ۱۱. فی رحاب دعاء کمیل، سید محمد حسین فضل الله. ۱۲. ترجمه دعای مبارکه کمیل از مثنوی انسان کامل (شعر)، مفتون همدانی. ۱۳. راز دل‌باختگان، سید علی اکبر موسوی (محبّ الاسلام). ۱۴. اضواء علی دعاء کمیل، عزّالسدین بحر العلوم. ۱۵. ترجمه دعاء کمیل (۲۰۰ بیت)، علامه محمد باقر مجلسی. ۱۶. ترجمه دعاء کمیل (شعر)، شهید دکتر مصطفی چمران. و بسیاری از شروح و ترجمه‌های دیگر. روایات اهل سنت، کمیل را به «قلیل الحدیث» بودن، متّصف نموده‌اند و این، مربوط به جوامع حدیثی اهل سنت است؛ چرا که در جوامع و منابع حدیثی شیعه، روایات کمیل بسیار است. ۳۲ بخش پایانی مقاله را با ذکر پنج حدیث از کمیل، مزین می‌کنیم: ۱. امام علی علیه السلام فرمود: یا کمیل! مرا اهلک ان یروحوا فی کسب المکارم و یدلجوا فی حاجه من هو نائم؛ ای کمیل! به خاندانت امر کن در کسب اخلاق کریمانه، سرعت و رزند و به رفع حاجت نیازمندی که در خواب است، بپردازند. ۲. امام رضا علیه السلام فرمود: از جمله فرمایشات علی علیه السلام به کمیل این بود که: یا کمیل اخوک دینک فاحتط لدینک بما شئت؛ دین تو برادرت است؛ پس تا می‌توانی در مورد دینت احتیاط نما! ۳. امام علی علیه السلام در مورد آداب غذا خوردن به کمیل فرمود: هرگاه غذا می‌خوری، آرام میل کن، تا دیگران که هم غذای تو هستند نیز بهره‌مند شوند و هنگامی که بر سر سفره قرار می‌گیری، با صدای بلند حمد خدا کن تا دیگران نیز حمد خدا نمایند. و بدین سبب برای تو اجر خواهد بود. معده خود را مملوّ از غذا قرار نده، بلکه بخشی را برای آب و بخشی را برای هوا (نفس) قرار ده. ۳۵۴. کمیل می‌گوید: از امام علی علیه السلام سؤال کردم ارکان اسلام کدام است؟ حضرت فرمود: هفت چیز: ۱. عقل که اساس صبر است؛ ۲. حفظ آبرو و راستگویی؛ ۳. تلاوت قرآن، آن چنان که شایسته است؛ ۴. دوست داشتن و دشمن داشتن در راه خدا؛ ۵. شناخت حقّ آل محمد و معرفت به ایشان؛ ۶. به جا آوردن حقّ برادران دینی و حمایت از ایشان؛ ۷. با مردم رفتار نیک داشتن. ۳۶۵. امیرمؤمنان علی علیه السلام در ضمن وصایای بسیار مهم به کمیل فرمود: هیچ علمی نیست مگر اینکه من فاتح آنم و هیچ سبزی نیست مگر اینکه قائم علیه السلام خاتم آن است. ۳۷. پی‌نوشت‌ها: ۱. نَخَع به معنی دوری، و جسر بن عمرو را از آن جهت «نخع» نامیدند که وی از قوم خود، فاصله گرفت. شجره‌نامه کمیل تا جدّش جسر، عبارت است از: زیاد بن نهیک بن هیشم بن سعد بن مالک بن حارث بن صیهبان بن سعد بن مالک. کمیل را گاهی ابن عبدالله و نیز ابن عبدالرحمان گفته‌اند (تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، جمال الدین ابی الحجاج یوسف المزنی، ج ۲۴، ص ۲۱۸، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳ ق؛ تهذیب التهذیب، احمد بن علی بن حجر العسقلانی (متوفای ۸۵۲ ق.)، ج ۸، ص ۳۹۰، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ ق.) ۲. سرزمینی نزدیک یمن (جنوب حجاز) و دارای جنگل‌های بسیار. (معجم البلدان، یاقوت حموی (متوفای ۶۲۶ ق.)، ج ۱، ص ۵۲۹، دار صادر، بیروت). شاید به همین سبب، کمیل را به یمن نسبت داده‌اند (یمانی). ۳. الانساب، سمعانی (متوفای ۵۶۲ ق.)، ج ۵، ص ۴۷۳، دارالجنان؛ اللباب فی تهذیب الانساب، ابن اثیر جزری (متوفای ۶۳۰ ق.)، ج ۳، ص ۳۰۴، المكتبة الفیصلیه. ۴. کسی که رسول خدا (ص) را درک نکرده یا از ایشان روایت ننموده باشد. ۵. الاصابه فی تمییز الصحابه، احمد بن علی بن حجر العسقلانی، ج ۳، ص ۳۲۵، دارالکتب العلمیه، بیروت. ۶. انتم الانصار علی الحقّ والاخوان فی الدین، والجنن یوم البأس، و البطانة دون الناس، بکم أضرب المدبر، و ارجو طاعة المّقبل... (نهج البلاغه، صبحی صالح، خ ۱۱۸). ۷. وسایل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، ج ۳۰، ص ۲۳۵، مؤسسه آل‌البیت. ۸. الامالی، شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ق.)، ص ۲۵۰ - ۲۴۷، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ ق؛ نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷. این حدیث علاوه بر اینکه در بسیاری از جوامع روایی شیعه نقل گردیده، مورد شرح و بسط فرزانگانی چون: شیخ بهایی (متوفای ۱۰۳۱ ق.) در اربعین نیز قرار گرفته است. ۹. زمر / ۹: «آیا کسی که در ساعات شب به

عبادت مشغول است و در حال سجده و قیام، از عذاب آخرت می‌ترسد و به رحمت پروردگار خود امیدوار است [با ارزش تر است یا کسانی که کفر نعمت می‌ورزند...؟!]. بگو آیا عالمان و جاهلان یکسانند؟! تنها خردمندان متذکر می‌گردند. ۱۰. ارشاد القلوب، حسن بن محمد الدلیمی، ج ۲، ص ۲۲۶، نشر رضی. (دانشوران، این واقعه را جزء اخبار غیبیه علی (ع) ثبت نموده‌اند). ۱۱. «هیت»، شهری در کنار فرات و نزدیک بغداد، دارای نخل‌های زیاد و آبادانی‌های فراوان است. در وجه نامگذاری آن، گفته شده: ۱. از عبارت هُوَّةٌ مِنَ الْأَرْضِ؛ به معنی شکاف یا سراسیمه زمین، مشتق شده. ۲: به نام بانی آن شهر؛ یعنی هیت بن سَبْئِدِی نام گذاری گردیده است. (معجم البلدان، ج ۵، ص ۴۲۰). ۱۲. «قریسیاء» نیز گفته شده، که شهری در نزدیکی هیت است. (معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۲۸). ۱۳. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۲۵، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق. ۱۴. نهج البلاغه، صبحی صالح و فیض الاسلام، نامه ۶۱. ۱۵. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۶۹، مؤسسه الاعلمی، بیروت، ۱۴۱۵ ق. ۱۶. «جزیره»، محدوده شمال بین النهرین (دجله و فرات) را گویند که بین عراق و ترکیه واقع شده است (المنجد، لویس معلوف). ۱۷. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۲۸. ۱۸. الطبقات الکبیر، ج ۸، ص ۲۹۹، مکتبه الخانجی، قاهره، چاپ اول، ص ۱۴۱۲ ق. ۱۹. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۰۵. ۲۰. همان، ج ۴، ص ۴۷۲. ۲۱. همان، ج ۳، ص ۱۴۴. ۲۲. معجم رجال الحدیث، آیه الله خویی، ج ۱۴، ص ۱۲۸، نشر مدینه العلم، ۲۳. الطبقات الکبیر، ج ۸، ص ۲۹۹. ۲۴. تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۲۱۹. ۲۵. همان؛ میزان الاعتدال فی نقد الرجال، محمد بن احمد بن عثمان الذهبی (متوفای ۷۴۸ ق.)، ج ۳، ص ۴۱۵، دارالمعرفه، بیروت. ۲۶. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، ج ۴۱، ص ۳۱۶، دار احیاء التراث العربی. ۲۷. الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۲۸، علمیه اسلامیه. ۲۸. مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، ص ۹۶، بنیاد معارف اسلامی. ۲۹. دخان / ۴.۳۰. اقبال الاعمال، سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ ق.)، ص ۲۲۰، مؤسسه الاعلمی، بیروت. ۳۱. مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، شیخ طوسی، ص ۷۷۴، نشر اسماعیل انصاری. ۳۲. تهذیب الکمال، ج ۱۵، ص ۴۱۶. ۳۳. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۳. ۳۴. همان، ج ۲، ص ۲۵۸. ۳۵. همان، ج ۶۶، ص ۴۲۴. ۳۶. همان، ج ۶۸، ص ۳۸۱. ۳۷. همان، ج ۷۷، ص ۲۶۷.

چرا مذهب شیعه را جعفری می‌خوانند

؟

ارائه: رامین باقری

من مردی هستم مسلمان دارای مذهب شیعه اثنی عشری ولی تا امروز نمی دانستم چرا مذهب شیعه را شیعه جعفری می خوانند. و تنها راجع به امام جعفر صادق اطلاعات جزئی داشتم مگر امام اول ما امام علی نیست. چرا مذهب ما را علوی نخوانده اند؟ و نمی دانستم امام جعفر صادق (ع) چه گفت و چه کرد؟ وقتی کتابی در قبال خلوص و فداکاری امام حسین (ع) می خواندم با خود گفتم آیا شایسته نبود مذهب ما را حسینی می خوانند؟ روز هفدهم ماه ربیع الاول سال ۸۲ هجری در خانه ی زین العابدین واقع در مدینه طفلی از صلب محمد باقر ع قدم دنیا گذاشت نوزاد لاغر و نحیف بود امه زانو به صرف پسر بودن ان مژدگانی دریافت کرد. زن قابله هنگام دریافت مژدگانی جرات نکرد بگوید طفل نحیف است اما گفت چشمهای ابی طفل بسیار زیباست. زین العابدین گفت از این قرار چشمهای او شبیه به چشمهای مادرم رحمت الله علیه است. چشمهای شهر بانو دختر یزد گرد سوم و مادر زین العابدین (ع) ابی رنگ بود. روایتی وجود دارد مشعر حمل بر اینکه چشم های کیهان بانو خواهر شهر بانو هم که جزو اسیران خانواده ی یزد گرد سوم از مدائن به مدینه آورده شد نیز ابی رنگ بود. اگر این روایت درست باشد جعفر صادق ع چشمهای خود را از دو شاهزاده ی ایرانی به ارث برده است کیهان بانو جده ی مادری جعفر صادق است. علی ابیطالب ع شهر بانو را به عقد پسرش حسین در آورد و کیهان بانو را به عقد محمد بن ابوبکر پسر خلیفه اول که او را مانند پسر خود دوست داشت در آورد. تولد

جعفر صادق (ع) روایات کودکی جعفر صادق ع متعدد است. قسمتی دارای راوی است و قسمتی راوی ندارد از روایات بدون راوی این است که امام جعفر صادق ع ختنه شده و با دندان بدنیا آمد. روایت ختنه شده بدنیا آمدن بعید نیست اما دارای دندان بودن در عین شگفتی دارای تامل است. روایت دیگر این است که جعفر صادق ع بعد از بدنیا آمدن شروع به حرف زدن کرد. ابوهریره از اصحاب نزدیک پیامبر نقل کرده فرزندی از نسل پیامبر می آید که نامش صادق است و هیچ کس دیگر به این نام نیست این فرزند بطوری است که هر جا اسم او گفته شود همه می فهمند منظور گوینده اوست. چهار اتفاق در زندگی جعفر صادق ع رخ داد که نشانگر اینست که زمانه از همان ابتدا به جعفر صادق روی خوش نشان داده است. ۱. با وجود تمامی امراضی که در دوره ی جعفر صادق ع بود و او که طفل نحیفی بود نمرد و بعد از دو سالگی فربه گشت. ۲. جعفر صادق ع در خانواده ای مرفه چشم به جهان گشود و پدر و پدربزرگش از مردان با بضاعت مدینه بودند ۳. مادرش ام فروه مثل اکثر زنهای دودمان ابوبکر خلیفه اول زنی با سواد بود و پدرش فردی دانشمند ۴. و در آخر اینکه پدر و مادر جعفر صادق ع او را از دو سالگی تحت آموزش قرار دادند که این زمان از نظر علمابرای آموزش است و گفته می شود در سن بین ۲ تا ۶ سالگی می توان ۲ زبان غیر از زبان مادری به طفل آموخت. جعفر صادق ع فرزند منحصر به فرد خانواده نبود اما پدرش و جدش علاقه ای به تدریس دیگر فرزندان نداشتند. برخی هوش جعفر صادق (ع) را از صفات امامت او می دانستند اما در شرق و غری نیز افرادی مثل ابن سینا و ابوالعلا معری بودند بدون اینکه امام باشند. در شرق و غرب مدرسین بدون کتاب تدریس میکردند. و شاگردان آنها را به خاطر میسپردند. کسی که مذهب شیعه را از نابودی نجات داد؟ شیعیان عقیده دارند محمد باقر از این جهت ملقب به باقر شده است. که کشت زار علم را شکافت چون معنای مجازی باقر کسی است که بشکافد و باز کند. در قرن اول هجری اول هجری و به احتمال زیاد پایان قرن اول که امام جعفر صادق (ع) در هفده یا بیست سالگی بود پدرش علوم جغرافیا و سایر علوم غرب را به تدریس خود افزود. کتاب بطلمیوس مصری کمک به ستاره شناسی جعفر صادق (ع) کرد. برای اینکه نسان دهیم امام محمد باقر (ع) سایر علوم را نیز به خود افزود سند تاریخی در دست نیست اما ما دو قرینه داریم: اول اینکه بعید است شیعیان بمناسبت اینکه محمد باقر علم جغرافیا و هیئت را وارد علم مدرسه کرد در نتیجه ملقب به محمد باقر شد. قرینه دوم این است که وقتی امام جعفر صادق به مرحله ای از علم رسید که خود عهدا دار تدریس گردید علاوه بر جغرافیا و هیئت فلسفه. فیزیک را نیز تدریس میکرد. اما در زمان تدریس محمد باقر محقق است که فلسفه و فیزیک هنوز به زبان عربی ترجمه نشده بود مترجمین تازه در حال ترجمه آن از زبان سوریانی به زبان عربی بودند. محمد باقر (ع) پدر جعفر صادق (ع) به نظر شیعیان هر فردی دارای یک شعور ظاهری و شعور باطنی حائل قرار داد. شعور باطنی یعنی اینکه تمام معلومات جهان و بشری علوم امروزی در آن قرار دارد. به نظر شیعیان کسی که به امامت میرسد حائل بین شعور ظاهری و شعور باطنی ان برداشته می شودی ک نمونه این بعث پیغمبر اسلام حضرت محمد (ص) است که سواد خواندن و نوشتن نداشت و در شب مبعث در غار حرا در جوار مکه وقتی جبرئیل بر او نازل شد. گفت: و بخوان... در زمانی که پیامبر شروع به خواندن کرد حائل بین شعور ظاهری و باطنی از بین رفت و در یک لحظه پیامبر از مقام علوم انسانی برخوردار گردید به همین علت علم امام جعفر صادق (ع) لدنی می دانند. در سال ۸۶ هجری که امام جعفر صادق (ع) سه ساله بود عبدالملک بن مروان را بر گفت و پسرش ولید بن عبدالملک خلیفه شد. ولید بن الملک بعد از رسیدن به خلافت سریعا به محضر امام محمد باقر (ع) با اینکه طفلی پنج یا هشت ساله بود در کارهای نبائی شرکت میکرد. زمانی که در مدینه ابله شیوع پیدا کرد ام فروه مادر امام جعفر صادق (ع) فرزندان خود را به طنفسه برد تا مبتلا نشوند. امام ام فروه خود مبتلا به ابله شده بود بعد از اولین ابله در بدن او چون زنی با سواد بود متوجه شد. گگ سریعا فرزندان او را به شهر دیگری بردند زمانی که محمد باقر (ع) متوجه شد همسرش در طنفسه دچار ابله شده بود این بیماری یک مرض خطرناک بود. محمد باقر (ع) درس را تعطیل کرد و به طنفسه رفت و البته قبل از رفتن بر مزار پیامبر (ص) رفت و از روح او خواست تا همسرش شفا یابد. ام فروه وقتی شوهرش را

دید گفت نباید می آمدی تو نیز مبتلا خواهی شد ام محمد باقر(ع) گفت من از روح پیامبر(ص) خواستم تا تو را شفا بدهد و چون به تاثیر روح ایمان دارم تو شفا خواهی یافت و من نیز مبتلا نمی شوم. و می بینیم همان طور که محمد باقر(ع) گفت: از بیماری رهایی یافت و نقصی هم در او بوجود نیامد و شفای آن زن از نوادر می باشد. زیرا بیماری ابله به ندرت به بزرگسالان سرایت میکند و اگر سرایت کند شفای بیمار بعید است. جعفر صادق در محضر درس پدر تحصیلات عالی جعفر صادق از ۱۰ سالگی شروع شد و این برای او غیر عادی نبود. در مغرب زمین نیز می توان اشاره به کسانی کرد که در سن ده سالگی چیزهایی که در دانشگاه به دانشجویان می آموزند را فرا میگرفتند. جعفر صادق ع در جلسه ی اول درس پدر که جغرافیا بود از زبان پدر شنید که زمین مدور است و اولین بار محمد بن فتی از مصر برای محمد باقر ع کره جغرافیایی به ارمغان آورد و این کره به شکل یک پایه مدور بود که کره ای روی آن قرار گرفته بود آن پایه ی مدور زمین بود و کره ای که روی آن قرار داشت آسمان بود و روی کره مجموعه ستارگان بر طبق آنچه بطليموس در قرن دوم میلادی گفته بود به چشم میرسید بطليموس برای ستارگان آسمان که در زمان او با چشم دیده میشد چهل و هشت تصویر در نظر گرفت. و روی آن کره اسمانی شکل هر مجموعه را کشیده و اسم آن را به مصری نوشته بود. در آن کره اسمانی دوازده مجموعه از ستارگان از حمل تا حوت یعنی از بره تا ماهی چون کمر بند آن کره را احاطه می کرد و خورشید را هم در آن قسمت از کره کشیده بودند تا نشان بدهند که خورشید هر سال یک بار یک مرتبه در آسمان از آن منطقه عبور میکند و ماه و سیارات نیز اطراف آن میگردند خلاصه در آن کره اسمانی مرکز دنیا زمین بود و آن کره اسمانی اولین شکلی بود که که جعفر صادق ع از زمین دید و بیش از یازده سال نداشت که بر آن کره و بر کل جغرافیای بطليموس ایراد گرفت. و گفت خورشید سالی یک مرتبه اطراف کره ی زمین می گردد و خط سیر آن دازده برج است و در هر یک از برجهای سی روز مقام دارد و مدت سی روز طول می کشد تا اینکه یک برج را پیماید و وارد برج دیگر شود پس چرا خورشید شب از نظر ما نا پدید می شود و صبح مجددا طلوع می کند بطليموس بزرگترین دانشمند آن زمان در کشور خود یونان می گوید زمین دو حرکت دارد یکی در منطقه البروج و سالی یک مرتبه از دوازده برج میگذرد و اطراف زمین می گردد و حرکت دوم که پیرامون کره ی زمین می گردد و در هر شبانه روز یک مرتبه اطراف زمین می گردد. و در نتیجه هر بامداد و هر شامگاه غروب میکند جعفر صادق ع گفت این امکان ندارد این دو حرکت با هم جفت شوند چون در حالی که خورشید در منطقه البروج در حال گردش است چگونه آن را ترک کند تا اطراف زمین گردش نماید؟ اورنده ی ارمغان گفت خورشید در شب منطبق البروج را ترک می کند تا اینکه دور زمین بگردد و بتواند بامداد از مشرق زمین طلوع کند. زمانی که جعفر صادق ع آن کره ی اسمانی را دید تقریباً ۵۶۰ سال از مرگ بطليموس می گذشت. و تا آن زمان هیچ کس نتوانسته بود بر هیئت او ایراد بگیرد و بگوید گردش افتاب دور زمین با خروج آن از منطقه البروج از لحاظ عقلانی درست نیست و یک پسر بیجه ۱۱ ساله متوجه شد که سیستم نجومی بطليموس مورد ایراد می باشد و نمیتوان آن را پذیرفت. علم جغرافیا هم مانند هندسه و هیئت از راه مصر بویسله ی دانشمندان قبطی به محمد باقر رسید. هر کس که از یونان قدیم خبر دارد میداند که در بین دانشمندان قدیم یونان به ندرت کسانی بوده اند که در صدد بر آمده اند بعلت تفاوت روز و شب پی ببرند سه نفر از معروف ترین آنها سقراط و افلاطون و ارسطو می باشد به علم الاجتماع بیش از چیزهای دیگر علاقمند بودند و حتی ارسطو که فیزیک و هواشناسی را نیز نوشته به علم الاجتماع علاقه مند بوده و از فلسفه مشایی او ((از مشی به معنای راه رفتن چون در موقع تدریس راه میرفت)) دور از علم الاجتماع نیست که در اینجا مجال بحث آن نمی باشد. اقلیدس که یک مهندس بود نه یک منجم در صدد پی بردن به علت تفاوت روز و شب بر آمد. او که تقریباً ۴۵۰ سال قبل از بطليموس در اسکندریه می زیست. گفت خورشیدی که از مشرق طلوع می نماید خورشید روز قبل است و علت اینکه روز بعد از مشرق طلوع میکند این است که در هر شبانه روز دور زمین که مدور است می پیماید. اولین کسی که نظریه عناصر اربعه را متزلزل کردهمانطور که می دانید عناصر اربعه عبارتند از: آب، خاک، هوا و آتش. با توجه به این مسئله امام جعفر صادق(ع) برای

هریک از این عناصر اجزا و عناصر مجددی قائل اند. به عبارت دیگر هر کدام از این عناصر خود از عناصر دیگری تشکیل شده اند. به عنوان مثال، هوا از دی اکسید کربن، اکسیژن، نیتروژن و... و همچنین آب از هیدروژن و اکسیژن.

نگاهی به شخصیت و عملکرد حضرت عباس

(ع)

پایگاه سبطین

اشاره: زندگانی حکمت آمیز و غرور آفرین پیشوایان معصوم (ع) و فرزندان برومندشان، سرشار از نکات عالی و آموزنده در راستای الگوگیری از شخصیت کامل و بارز آنان بود و نیز درس های تربیتی آنان نسبت به فرزندان خویش، در تمامی زمینه های اخلاقی و رفتاری، سرمشق کاملی برای تشنگان زلال معرفت و پناهگاه استواری برای دهستداران فرهنگ متعالی اهل بیت عصمت (ع) و به ویژه لرای نسل جوان، خواهد بود. از آن جا که زندگانی پرخیر و برکت اهل بیت (ع) در بردارنده دو اصل استوار «حماسه و عرفان» است، پرداختن به بعد حماسی زندگانی آنان و فرزندان ایشان که در معرض پرورش و تربیت ناب اسلامی قرار داشته اند، برای عامه مردم و به ویژه جوانان جذاب و گام مؤثری در عرصه تبلیغ اهداف خواهد بود. همچنین غبار برخی شبهات عامیانه را از چهره مخاطبان مبلغان دینی، در راستای معرفی و تبلیغ اهداف و انگیزه های اهل بیت (ع) خواهد سترد. شبهاتی از قبیل این که چرا مبلغان بیشتر به جنبه های عاطفی و خصوصاً به مظلومیت اهل بیت پیامبر (ع) می پردازند؟ اگرچه پاسخ به این پرسش ساده، برای مبلغان بسیار روشن و بدیهی است، اما باید به خاطر داشت که مبلغ می بایست ضمن پاسداشت احترام شنوندگان و مخاطبان خود، برای تأثیری گذاری بیشتری در آنان، پاسخگو و برآورنده نیازهای روحی آنان، با اطلاع رسانی بیشتر در ابعاد حماسی آن بزرگ مردان حماسه و اندیشه و هدایت نیز باشد. با این پیش درآمد، میتوان باتبیین جنبه های حماسی شخصیت پور بی هموارد حیدر (ع) در زوایایی از زندگانی آن حضرت که کمتر بیان شده است، گام مؤثری برداشت. این نوشتار سهی دارد، با بررسی زندگانی حضرت عباس (ع) پیش از رویداد روز دهم محرم سال ۶۱ هجری، به ابعاد حماسی شخصیت او با نگاهی به فعالیت های دوران نوجوانی و شرکت وی در جنگ ها، چهره روشن تری از آن حضرت به تصویر کشد. ولادت و نام گذارید استان شجاعت و صلابت عباس (ع) مدت ها پیش از ولادت او، از آن روزی آغاز شد که امیرالمؤمنین (ع) از برادرش عقیل خواست تا برای او زنی برگزیند که ثمره ازدواجشان، فرزندان شجاع و برومند در دفاع از دین و کیان ولایت باشد. او نیز «فاطمه» دختر «حزام بن خالد بن ربیع» را برای همسردی مولای خویش انتخاب کرد که بعدها «ام البنین» خوانده شد. این پیوند، در سحرگاه جمعه چهارمین روز شعبان سال ۲۶ هجری، به بار نشست. نخستین آرایه های شجاعت، در همان روز، زینت بخش غزل زندگانی عباس (ع) گردید؛ آن لحظه ای که علی (ع) او را «عباس» نامید. نامش به خوبی بیانگر خلق و خوی حیدری بود. علی (ع) طبق سنت پیامبر (ص) در گوش او اذان و اقامه گفت. سپس نوزاد را به سینه چسباند و بازوان او را بوسید و اشک حلقه چشانش را فراگرفت. ام البنین (علیها السلام) از این حرکت شگفت زده شد و پنداشت که عیبی در بازوان نوزادش است. دلیل را پرسید و نگارینه ای دیگر بر کتاب شجاعت و شهامت عباس (ع) افزوده شد. امیرالمؤمنین (ع) حاضران را از حقیقتی دردناک، اما افتخار آمیز، که در سرنوشت نوزاد می دید، آگاه نمود که چگونه این بازوان، در راه مدد رسانی به امام حسین (ع) از بدن جدا می گردد و افزود: ای ام البنین! نور دیده ها نزد خداوند منزلتی سترگ دارد و پروردگار در عوض آن دو دست بریده، دویال به او ارزانی میدارد که با فرشتگان خدا در بهشت به پرواز درآید؛ آنسان که پیشتر این لطف به جعفر بن ابی طالب شده است. ۳ کودکی و نوجوانی تاریخ گویای آن است که امسر المؤمنین (ع) هم فراوانی مبنی بر تربیت فرزندان خود مبذول می داشتند و عباس (ع) را افزون بر تربیت در جنبه های روحی و اخلاقی از نظر جسمانی نیز مورد تربیت و پرورش قرار می دادند. تیزی امیرالمؤمنین (ع) در پرورش عباس (ع)، از او چنین قهرمان نامآوری در

جنگ های مختلف ساخته بود. تا آنجا گنج شجاعت و شهامت او، نام علی (ع) را در کربلا- زنده کرد. روایت شده است که امیرالمؤمنین (ع) روزی در مسجد نشسته و با اصحاب و یاران خود گرم گفتگو بودند. در آن لحظه، مرد عربی در آستانه درب مسجد ایستاده، از مرکب خود پیاده شد و صندوقی را که همراه آورده بود، از روی اسب برداشت و داخل مسجد آورد. به حاضران سلام کرد و نزدیک آمد و دست علی (ع) را بوسید، و گفت: مولای من! برای شما هدیه ای آورده ام و صندوقچه را پیش روی امام نهاد. امام در صندوقچه را باز کرد. شمشیری آب دیده در آن بود. در همین لحظه، عباس (ع) که نوجوانی نورسیده بود، وارد مسجد شد. سلام کرد و در گوشه ای ایستاده و به شمشیری که در دست پدر بود، خیره ماند. امیرالمؤمنین (ع) متوجه شگفتی و دقت او گردید و فرمود: جلو تر بیا. عباس (ع) پیش روی پدر ایستاد و امام با دست خود، شمشیر را بر قامت بلند او حمایل نمود. سپس نگاهی طولانی به قامت او نمود و اشک در چشمانش حلقه زد. حاضران گفتند؛ یا امیرالمؤمنین! برای چه میگریید؟ امام پاسخ فرمود: گویا می بینم که دشمن پسر مرا احاطه کرده و او با این شمشیر به راست و چپ دشمن حمله می کند تا این که دو دستش قطع می گردد...۴... و این گونه نخستین بارقه های شجاعت و جنگاوری در عباس (ع) به بار نشست. شرکت در جنگ ها، نمونه های بارزی از شجاعت ۱- آب رسانی در صفتترسی از صاحب آن تجهیزات میندازد و برگ برنده را به دست عباس (ع) در دیگر جنگ ها بدهد تا هر گاه فردی با این شمایل را دیدند، پیکار علی (ع) در خاطرشان زنده شود. پس از ورود سپاه هشتاد و پنج هزار نفری معاویه به صفین، وی به منظور شکست دادند. امیرالمؤمنین (ع)، عده زیادی را مأمور نگهبانی از آب راه فرات نموده و «ابالاعوراسلمی» را بدان گمارد. سپاهان خسته و تشنه امیرالمؤمنین (ع) وقتی به روی خود بسته می بینند. تشنگی بیش از حد سپاه، امیرالمؤمنین (ع) را بر آن می دارد تا عده ای را به فرماندهی «صصعه بن صوحان» و «شبت بن ربیع»، برای آوردن آب اعزام نماید. آنان به همراه تعدادی از سپاهیان، به فرات حمله کرده و آب می آورند. ۵- که در این یورش امام حسین (ع) و ابوالفضل العباس (ع) نیز شرکت داشتند که مالک اشتر این گروه را هدایت می نمود. ۶- نوشته برخی تاریخ نویسان معاصر، هنگامی که امام (ع) در روز عاشورا از اجازه دادن به عباس (ع) برای نبرد امتناع می ورزد، او برایتحریرض امام حسین (ع) خطاب به امام عرض می کند: «آبا به یاد می آوری، آن گاه که در صفین آب را به روی ما بسته بودند، به همراه تو برای آزاد کردن آب تلاش بسیار کردم و سرانجام موفق شدیم به آب دست یابیم و در حالی که گرد و غبار صورتم را پوشانیده بود و و نزد پدر بازگشتم ...» ۷۲- تقویت روحیه جنگاوری عباس (ع) در جریان آزاد سازی فرات، توسط لشکریان امیرالمؤمنین (ع) مردی تنومند و قوی هیکل به نام «کریب بن ابرهه»، از قبیله «ذمی یزن»، از صفوف لشکریان معاویه، برای هموارد طلبی جدا شد. در مورد قدرت بدنی بالای او مگاشته اند که وی یک سکه نقره را بین دو انگشت شست و سبابه خود چنان می مالید که نوشته های روی سکه ناپدید می شد. ۸- او خود را برای مبارزه با امیرالمؤمنین (ع) را برای مبارزه صدازد. یکی از پیش مرگان مولا علی (ع) به نام «مرتفع بن وضاح زبیدی» پیش آمد، کریب پرسید: کیستی؟ گفت: هموردی برای تو! کریب پس از لحظاتی جنگ، او را به شهادت رساند و دوباره فریاد زد: یا شجاع ترین شما با من مبارزه کند، یا علی (ع) بیاید. «شرحیل بن بکر» و پس از او «حرث بن جلاح» به نبرد با او پرداختند، اما هر دو به شهادت رسیدند. امام علی (ع) در این جا با بکار بستن یک تاکتیک نظامی کامل، سرنوشت مبارزه را به گونه ای دیگر رقم زد و از آن جا که «خدعه» در جنگ جایز است، ۹- تاکتیک نظامی بکار برد. او فرزند رشید خود عباس (ع) را که در آن زمان علی رغم سن کم، جنگجویی کامل و تمام عیار به نظر می رسید، ۱۰- فراخواند و به او دستور داد که اسب، زره و تجهیزات نظامی خود را با او عوض کند و در جای امیرالمؤمنین در قلب لشکر بماند و خود لباس جنگ علایی (ع) را پوشیده بر اسب او سوار شد در مبارزه ای کوتاه، اما پرتب و تاب، کریب را به هلاکت رساند... و به سوی لشکر بازگشت و سپس محمد بن حنفیه را بالای نعش کریب فرستاد تا با خونخواهان کریب مبارزه کند و... امیرالمؤمنین از این حرکت چند هدف را دنبال می کرد؛ هدف بلندی که در درجه اول پیش چشم او قرار داشت، روحیه بخشیدن به عباس (ع) بود که جنگاوری نو رسیده بود و تجربه چندانی در نبرد نداشت والا ضرورتی در انجام این کار نبود و نیز

افراد دیگری هم غیر از عباس (ع) برای این کار وجود داشت. از این رو، این رفتار خاص، بیانگر هدفی ویژه بوده است. در درجه دوم، او می خواست لباس و زره و نقاب عباس (ع) در جنگ ها شناخته شده باشد و در دل دشمن، ترسی از صاحب آن تجهیزات بیندازد و برگ برنده را به دست عباس (ع) در دیگر جنگ ها بدهد تا گاه فردی با این شمایل را دیدند، پیکار علی (ع) در خاطرشان زنده شود. و در گام واپسین (به روایت برخی تاریخ نویسان)، امام با این کار می خواست کزیت نهراسد و از مبارزه با علی (ع) شانه خالی نکند. ۱۲ و همچنان سرمست از باده غرور و افتخار به کشتن سه تن از سرداران اسلام، در میدان باقی بماند و به دست امام کشته شود تا هم او، هم هم‌زمان زرپرست و زور مدارش، طعم شمشیر اسلام را بچشند. اما نکته دیگری که فهمیده می شود، این است که با توجه به قوت داستان از جهت نقل تاریخی، تناسب اندام عباس (ع) در سنین نوجوانی، چندان تفاوتی با پدرش که مشهور است قاضی میانه داشته اند، نداشته که امام می توانسته بالاپوش و کلاه خود فرزند جوان یا نوجوان خود را بر تن نماید. از همین جا می توان به برخی از پندارهای باطل پاسخ گفت که واقعاً حضرت عباس (ع) از نظر جسمانی با سایر افراد تفاوت داشته است و علی رغم این که برخی تنومند بودن عباس (ع) و یا حتی رسیدن زانوان او تا نزدیک گوش های مرکب را انکار کرده و جزء تحریفات واقعه عاشورا می پندارند، حقیقتی تاریخی به شمار می رود. اگر تاریخ گواه وجود افراد درشت اندامی چون کرب (در لشکر معاویه) بوده باشد، به هیچ وجه بعید نیست که در سپاه اسلام نیز افرادی نظیر عباس (ع) وجود داشته باشند؛ که او فرزند کسی است که در قلعه خیبر را از جا کند و بسیاری از قهرمانان عرب را در نوجوانی به هلاکت رساند. آن سان که خود می فرماید: «من در نوجوانی بزرگان عرب را به خاک افکندم و شجاعان در قبیله معروف «ربیع» و «مضر» را درهم شکستم...» ۱۳۳- درخشش در جنگ صفین در صفحات دیگری از تاریخ این جنگ طولانی و بزرگ که منشأ پیدایش بسیاری از جریان های فکری و عقیدتی در پایگاه های اعتقادی مسلمانان بود، به خاطر جالب و شگفت انگیز دیگری در درخشش حضرت عباس (ع) بر می خوریم. این گونه نگاشته اند؛ در گرما گرم نبرد صفین، جوانی از صفوف سپاه اسلام جدا شد که نقابی بر چهره داشت. جلو آمد و نقاب از چهره اش برداشت. هنوز چندان مو بر چهره اش نرویده بود، اما صلابت از سیمای تابناکش خوانده می شد. سنش را حدود هفده سال تخمین زدند. آمد مقابل لشکر معاویه، با نهیبی آتشین، مبارز خواست. معاویه به «ابوشعشاء» که جنگجوی قوی در لشکرش بود، رز کرد و به او دستور داد تا با وی مبارزه کند. ابوشعشاء با تندی به معاویه پاسخ گفت: مردم شام مرا با هزار سواره نظام برابر می دانند! اما تو می خواهی مرا به جنگ نوجوانی بفرستی؟!، آن گاه به یکی از فرزندان خود دستور داد تا به جنگ حضرت برود. پس لڑ لحظاتی نبرد، عباس (ع) او را به خون غلتاند. گرد و غبار جنگ که فرو نشست، ابوشعشاء بانهایت تعجب دید که فرزندش در خاک و خون می غلتد. او هفت فرزند داشت. فرزند دیگر خود را روانه کرد، اما نتیجه تغییری نمود تا جایی که همگی فرزندان خود را به نوبت به جنگ با او می فرستاد، اما آن نوجوان دلیر همگی آنان را به هلاکت رساند. به گونه ای که دیگر کسی جرأت بر مبارزه با او به خود نمی داد و تعجب و شگفتی اصحاب امیرالمؤمنین (ع) نیز برآگیخته شده بود. هنگامی که به لشکرگاه خود بازگشت، امیرالمؤمنین (ع) نقاب از چهره اش برداشت و غبار از چهره اش سترد... ۱۴ دوشادوش امام حسن (ع) اما با وجود شرایط نا به سامان پس لڑ شهادت امام علی (ع) حضرت عباس (ع) دست از پیمان خود با برادران و میثاقی که با علی (ع) در شب شهادت او بسته بود، برداشت و هرگز پیش تر از آنان گام برداشت و اگر چه صلح، خرگزر باروحیه جنگاوری و رشادت ایشان سازگار نبود، اما او ترجیح می داد اصل پیروی بی چون و چرا از امام برحق خود را به کار بندد و سکوت نماید. در این اوضاع نابهنجار حتی یک مورد در تاریخ نمی یابیم که او علی رغم عملکرد برخی دوستان، امام خود را از روی خیر خواهی و پند دهی مرد خطاب قرار دهد. این گونه است که در آغاز زیارتنامه ایشان که از امام صادق (ع) وارد شده است، می خوانیم: «السلام علیک ایها العبد الصالح، المطیع لله و لرسوله و لامیرالمؤمنین و الحسن و الحسین صلی الله علیهم و سلم»؛ «درود خدا بر تو ای بنده نیکوکار و فرمانبردار خدا و پیامبر خدا و امیرالمؤمنین و حسن و حسین که سلام خدا بر آن ها باد» ۱۵. البته اوضاع درونی و بیرونی جامعه هرگز از دیدگان بیدار او پنهان

نمود و او هوشیارانه به وظایف خود عمل می کرد. پس از بازگشت امام مجتبی (ع) به مدینه، عباس (ع) در کنار امام به دستگیری از نیازمندان پرداخت و هدایای کریمانه برادر خود را بین مردم تقسیم می کرد. او در این دوران، لقب «باب الحوائج» یافت و ۱۶ وسیله دستگیری و حمایت از محرومن جامعه گردید. او در تمام این دوران، در حمایت و اظهار ارادت به امام خویش کوتاهی نکرد. تا آن زمان که دسیسه پسر ابوسفیان، امام را در آرامشی بی بدیل، در جوار رحمت الهی سکنی داد و به آن بسنده نگردید و بدن مسموم او را نیز آماج تیرهای کینه توزی خود قرار دادند. آن جابود که کاسه صبر عباس (ع) لبریز شد و غیرت حیدری اش به جوش آمد. دست بر قبضه شمشیر برد، اما دستان مهربان امام حسین (ع) نگذاشت آن را از غلاف بیرون آورد و بانگاهی اشک آلود برادر غیور خود را باز هم دعوت به صبر نمود. ۱۷ یاور وفادار امام حسین (ع) معاویه که همواره می دانست رویارویی با امام حسن (ع) و یا قتل امام سبب فروپاشی اقتدارش میشود، هرگز با امامان بدون زمینه سازی قبلی و عوامفریبی وارد جنگ نمی شد و به طور شفاف و مستقیم در قتل امام شرکت نمی کرد. اما ناپختگی یزید و چهره پلید و عملکردشوم او در حاکمیت جامعه اسلامی، اختیار سکوت را از امام سلب کرده بود و امام چاره نجات جامعه را تنها در خروج و حرکت اعتراض آمیز به صورت آشکار میدید. آنگاه معاویه تلاش های فراوانی در راستای گرفتن بیعت برای یزید به کار بست، اما به خوبی می دانست که امام هرگز بیعت نخواهد کرد و در سفارش به فرزندش نیز این موضوع را پیش بینی نمود. امام باصراحت و شفافیت تمام در نامه ای به معاویه فرمود: اگر مردم را بازور و اکراه به بیعت با پسر وادار کنی، با این که او جوانی خام، شراب خوار و سگ باز است، بدان که به درستی به زیان خود عمل کرده و دین خودت را تباه ساخته ای». ۱۸. در اعلام علنی مخالفت خود با حکومت یزید فرمود: «حال که فرمانروایی مسلمانان به دست فاسقی چون یزید سپرده شده، دیگر باید به اسلام سلام رساند [و با آن خدا حافظی کرد]». ۱۹. در این میان، حضرت عباس با دقت و تیز بینی فراوان، مسائل و مشکلات سیاسی جامعه را دنبال می کرد و از پشتیبانی امام خند دست برداشته و هرگز وعده های بنی امیه او را از صف حق پرستی جدا نمی ساخت و حمایت بی درغش را از امام اعلام می داشت. یزید پس از مرگ معاویه به فرماندار وقت مدینه «ولید بن عتب» نگاشت: حسین (ع) را احضار کن و بی درنگ از او بیعت بگیر و اگر سرباز زد، گردنش را بزن و سرش را برای من بفرست». ولید از امام خواست تا با یزید بیعت نماید، اما امام سرباز زد و فرمود: «بیعت به گونه پنهانی چندان درست نیست. بگذار فردا که همه را برای بیعت حاضر می کنی، مرا نیز احضار کن». مروان گفت: امیر! عذر او را نپذیرد، اگر بیعت نمی کند، گردنش را بزن. امام بر آشفت و فرمود: «وای بر تو ای پسرزن آبی چشم! تو دستور می دهی که گردن مرا بزنند! به خدا که دروغ گفتمی و بزرگتر از دهانت سخن راندی!» ۲۰. در این لحظه، مروان شمشیر خود را کشید و به ولید گفت: «به جلادت دستور بده گردن او را بزنند، قبل از این که بخواهد از این جا خارج شود. من خون او را به گردن می گیرم». عباس (ع) به همراه افرادش که بیرون دارالاماره منتظر بودند، با شمشیرهای آخته به داخل یورش بردند و امام را به بیرون هدایت نمودند. ۲۱. امام صبح روز بعد آهنگ هجرت به سوی حرم امن الهی نمود و عباس (ع) نیز همانند قبل، بدون درنگ و تأمل در نتیجه و یا تعلل در تصمیم گیری، بار سفر بست و با امام همراه گردید. و تا مقصد اصلی، سرزمین طف از امام جدا نشده و میراث سال ها پرورش در خاندان عصمت و طهارت (ع) را با سخنرانی ها، جانفشانی ها و حمایت های بی دریغش از امام بر خواند.

عباس قمی، نفس المهموم، قم مکتبه بصیرتی، ۱۴۰۵ق، ص ۳۳۲.۲- سید محسن امین، اعیان الشیعه، بیروت، دارالتعاریف للمطبوعات، ۱۴۰۶ق، ج ۷، ص ۴۲۹.۳- محمد بن ابراهیم کلبا سی، خصائص العباسیه، مؤسسه انتشارات خاَمع، ۱۴۰۸ق، ص ۱۱۹ و ۱۲۰.۴- محمد علی ناصری، مولد العباس بن علی (ع) قم، انتشارات شریف الرضی، ۱۳۷۲ش، صص ۶۱ و ۶۲- عبدالرزاق مرقم، العباس (ع)، نجف، مطبعه الحیدریط، بی تا، ص ۸۸.۶- محمد مهدی حائری مازندرانی، معالی السبطين، بیروت مؤسسه النعمان، بی تا، ج ۲، ص ۴۳۷، العباس (ع)، ص ۱۵۳.۷- ابوالفضل هادی منش، ماه در فرات؛ نگرشی تحلیلی به زندگانی حضرت عباس (ع)، قم، مرکز

پژوهش های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۱ش، ص ۴۷، به نقل از تذکره الشهداء، ص ۲۵۵.۸- احمد بن محمد المکی الخوارزمی، المناقب، قم، مؤسسه النشر الاسلام، ۱۴۱۱ق، ص ۲۲۷، العباس (ع)، ص ۱۵۴.۹- در احادیث شیعه و سنی روایاتی مبنی بر جواز به کار بستن فریب جنگی وجود دارد. امیرالمؤمنین (ع) فرمود: در جنگ هر چه می خواهید، بگویید. (فیض کاشانی، کتاب الوافی، ج ۱۵، ص ۱۲۳). ابن هشام نیز در روایتی طولانی، خدعه زدن رسول خدا (ص) را در این جنگ با دشمن نقل کرده که مرحوم شیخ طوسی نیز آن را در باب جهاد (شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۸۰) به روایت از ابن هشام (نک: السیره النبویه لابن هشام، ج ۳، ص ۱۸۳-۱۷۹) نقل مینماید. همچنین می نویسد: از مسعده بن صدقه روایت شده: از فردی از نوادگان عدی بن حاتم شنیدم که گفت: امام علی (ع) در روز جنگ صفین، با صدایی سا به گونه ای که همه شنیدند، فریاد بر آورد: به خدا سوگند معاویه و اصحابش را خواهم کشت. سپس بی درنگ زیر لب گفت: ان شاء الله. من عرض کردم: با امیرالمؤمنین! شما بر آن چه فرمودید، سوگند یاد کردید، اما در پایان، سختتان را تغییر دادید. چه درس می پرورید؟ [و قصدتان با این سوگند چه صورتی پیدا میکند؟] امام پاسخ داد: همانا جنگ خدعه است و من نیز دروغگو نیستم. خواستم سپاهبانم را بر جنگ برانگیزم تا پراکنده نشوند و به نبرد طمع ورزند. پس [قصد مرا از این خدعه] بفهم که اگر خدا بخواهد، تو نیز از آن خدعه انتفاع خواهی برد. و بدان که خدا نیز هنگامی که موسی و هارون را به فرعون فرستاد، فرمود: با او [فرعون] به نرمی سخن گوید، شاید پند گیرد و [از خدای خودش] بترسد (طه/۴۴). این در حالی است که به یقین خدا می دانست که او پند نخواهد گرفت و نخواهد ترسید، اما بدین وسیله موسی را برای دعوت و گفتگو با فرعون و رفتن به سوی او ترغیب نمود (کتاب الوافی، ج ۱۵، ص ۱۲۳). ۱۰- همان ۱۱- همان، ص ۲۲۸.۱۲- همان ۱۳- نهج البلاغه دشتی، خطبه ۱۹۲، ص ۳۹۸.۱۴- محمد باقر بیرجندی، کبریت الاحمر، تهران، کتاب روشی اسلامی، ۱۳۷۷ق، ص ۳۸۵.۱۵- جعفر بن محمد بن جعفر بن قولویه انقی، کامل الزیارات، بیروت، دارالسرور، ۱۴۱۸ق، ص ۴۴۱.۱۶- مولد العباس بن علی (ع)، ص ۷۴.۱۷- باقر شریف قرشی، العباس بن علی (ع) رائد الكرامه والفاء فی الاسلام، بیروت، دارالکتب الاسلامی، ۱۴۱۱ق، ص ۱۱۲.۱۸- محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، بیروت مؤسسه الرساله، ۱۴۰۳هـ، ج ۴۴، ص ۳۲۶.۱۹- همان ۲۰- محمد بن حریر الطبری، تاریخ الطبری، بیروت. مؤسسه عزالدین، چاپ دوم، ج ۳، ص ۱۷۲؛ سید بن طاووس، المهلوف علی قتل الطفوف، ص ۹۸.۲۱- ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب اسروی المازندرانی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۸۸. <http://www.sibtayn.com>

عبرتهای عاشورا

ابراهیم محمودزاده

مقدمه ...: عبرت های عاشورا یک بحثی است مخصوص زمانی که اسلام حاکمیت داشته باشد. حداقل این است که بگوییم عمده این بحث مخصوص به این زمان است، یعنی زمان ما، و کشور ما، مال زمان ماست، عبرت بگیریم. و طرح قضیه را ما اینجوری کردیم که: چطور شد که جامعه اسلامی به محوریت پیامبر عظیم الشان، آن عشق مردم به او، آن ایمان عمیق مردم به او، آن جامعه سرتاپا حماسه و شور دینی و آن احکامی که حالا بعدا مقداری عرض خواهم کرد، همین جامعه ساخته و پرداخته، بعد از پنجاه سال کارش به آنجا رسید که همین جامعه همان مردم بعضی حتی همان کسانی که دورانهای نزدیک پیامبر را دیده بودند، جمع شدند فرزند همین پیغمبر را با فجیع ترین وضعی کشتند. انحراف، عقب گرد، برگشتن به پشت سر، از این بیشتر چه می شود؟ آیا هر جامعه اسلامی همین عاقبت را دارد؟ نه! اگر عبرت بگیرند، نه! اگر عبرت نگیرند، بله! ممکن است! مگر عبرت بگیرند. عبرت های عاشورا اینجاست. ما مردم این زمان، که به حمد...، به فضل پروردگار، این توفیق را پیدا کردیم که آن راه را مجددا برویم و اسم اسلام را در دنیا زنده کند ملت ایران و پرچم اسلام و قرآن را برافراشته کند در دنیا، این افتخار نصیب شما شد در زمان ما. این ملت تا امروز هم که ۲۰ سال تقریباً گذشته است قرص و محکم در این راه ایستاده است و رفته است. اما اگر دقت نکنید، اگر

مواظب نباشید، اگر خودمان را آنچنان که باید و شاید در این راه نگه نداریم، ممکن است آن سرنوشت پیش بیاید. عبرت عاشورا اینجاست. حالا ماجراهای بعد از رحلت پیغمبر. در این ۵۰ سال چه شد که جامعه اسلامی از آن حالت به این حالت برگشت؟ این اصل قضیه است که متن تاریخ را هم باید در اینجا نگاه کرد. البته بنایی که پیغمبر گذاشته بود بنایی نبود که به همین زودی ها خراب شود، لذا در اوایل بعد از رحلت پیامبر که شما نگاه می کنید همه چیز سر جای خودش است. غیر از همان مسئله وصایت بقیه چیزها هست. عدالت خوبی هست، ذکر خوبی هست، عبودیت خوبی هست، خوبه. کسی نگاه کند به ترکیب کلی جامعه اسلامی در آن سالهای اول می بیند علی الظاهر چیزی به قهقرا نرفته است. حالا- گاهی یک چیزهایی البته پیش می آمد. اما ظواهر همان پایه گذاری و شالوده ریزی پیغمبر را نشان می دهد. اما باقی نمی ماند این وضع. هر چه بگذرد به تدریج به طرف ضعف و تهی شدن جامعه اسلامی پیش می رود. من حالا چند تا مثال فقط می آورم. خواص و عوام هر کدام وضعی پیدا کردند. حالا خواص شاید (مغضوب علیهم) باشند، خواصی که گمراه شدند. عوام شاید (ظالین) باشند. البته در کتابهای تاریخی پر است از مثال. جناب ابی موسی اشعری حاکم بصره بود. همین ابوموسی معروف حکمیت. مردم را تحریض کرد بر جهاد. میخواستند بروند یک جایی جهاد کنند. رفت بالای منبر و مردم را تحریض کرد به جهاد. در فضیلت جهاد گفت، در فضیلت فداکاری گفت، گفت، گفت، خوب خیلی از مردم اسب نداشتند که سوار بشوند و بروند. هر کسی باید سوار اسب خودش می شد می رفت برای اینکه پیاده ها هم بروند مبالغی درباره فضیلت جهاد پیاده گفت، که آقا جهاد پیاده چقدر فضیلت دارد، چقدر چنین است، چقدر چنان است، آنقدر دهانش و نفسش گرم بود در این سخن که یک عده ای که اسب هم داشتند، گفتند ما هم پیاده می رویم، اسب چه! (فحملوا علی فرسهم) حمله کردند به اسبهایشان. راندند گفتند: برید شما اسبها ما را از ثواب زیادی محروم می کنید. ما می خواهیم پیاده بریم بجنگیم که به این ثوابها برسیم. یک عده ای آن طرف آدمهای یک خورده اهل تأمل بیشتری بودند، گفتند که صبر کنیم، حالا عجله نکنیم، بینیم حاکمی که اینجور درباره جهاد پیاده حرف زد خودش چجوری می آید بیرون. بینیم آیا در عمل هم مثل قول هست یا نه؟ بعد تصمیم می گیریم که پیاده برویم یا سواره. حالا این عین عبارت ابن اثیر است، می گوید: وقتی ابوموسی از قصرش خارج شد (اخرج فقلقوا من قصره علی اربعین بغله) چهل استر اشیاء قیمتی او بود که سوار کرد و با خودش آورد از قصر بیرون، به طرف میدان جهاد. اینهایی که پیاده شده بودند آمدند زمام اسب جناب ابی موسی را گرفتند (وقالوا احملنا علی بعض هذا الفضول) ما را هم سوار همین زیادی ها بکن! چیه اینها را داری با خودت به میدان جنگ می بری! ما داریم پیاده می ریم. ما را هم سوار کن! همانطور که به ما گفتی پیاده برویم. خودت هم یک قدری پیاده راه برو (فضرب القوم بصوته). شلاقش را کشید. تازیانه اش را به سر و صورت اینها زد. گفت برید بی خود حرف می زنی. متفرق شدند. البته تحمل نکردند. آمدند مدینه پیش جناب عثمان شکایت کردند. او هم ابوموسی را برداشت. اما ابوموسی یکی از اصحاب پیغمبر است، یکی از خواص است، یکی از بزرگان است، این وضع اوست. مثال دیگر، سعد ابن ابی وقاص حاکم بصره شد. از بیت المال قرض کرد. چون بیت المال آن وقت در دست حاکم نبود. یک نفر را می گذاشتند برای حکومت، اداره امور مردم، یکی را می گذاشتند رئیس دارایی، که او مستقیم به خود خلیفه جواب می داد. در کوفه حاکم سعد بن ابی وقاص بود، رئیس بیت المال عبدا... بن مسعود بود که از صحابه خیلی بزرگ و عالی مقام بود. از بیت المال مقداری قرض کرد. حالا- چند هزار دینار نمی دونم. بعد هم ادا نکرد. نداد. عبدا... ابن مسعود آمد مطالبه کرد. گفت آقا پول بیت المال را بده! گفتش که ندارم! نمی شه! فلان...! بینشان حرف شد. بنا کردند با هم جار و جنجال کردن. جناب هاشم مرقال، هاشم بن عتبہ ابن ابی وقاص که از اصحاب امیرالمومنین بود و خیلی مرد بزرگواری بود، آمد جلو گفت: بد شما هر دو از اصحاب پیغمبر هستید مردم به شما نگاه می کنند. جنجال نکنید برید یک جوری حل کنید قضیه را. عبدا... مسعود که دید نشد، آمد بیرون. خوب مرد امینی است دیگر، رفت یک عده ای از مردم را دید گفت برید این اموال را از تو خانه اش بکشید بیرون. معلوم می شود این اموال بوده! خبر رسید به سعد او هم یک عده ای را فرستاد، گفت: برید نگذارید.

جنگال بزرگی به وجود آمد به خاطر اینکه سعد ابن ابی وقاص قرض خودش به بیت المال را که گرفته بود نمی داد. حالا سعد بن ابی وقاص از اصحاب شورا است. در شورای شش نفره سعد بن ابی وقاص یکی از آنهاست. از آن شش نفر است. بعد از چند سال کارش به اینجا رسید. بعد می گوید که این اول حادثه ای بود که بین مردم کوفه در آن اختلاف شد. به خاطر اینکه یکی از خواص در دنیا طلبی این جور پیش رفته و بی اختیاری نشان می دهد از خود. این هم یک داستان. ولید بن عقبه را، همان ولیدی که باز شما او را می شناسید، که حاکم کوفه بود. این را گذاشتند کوفه! بعد از سعد ابن ابی وقاص. سعد ابن ابی وقاص را عزل کردند، این را گذاشتند آنجا. این هم از بنی امیه بود. از خویشاوندان خلیفه بود. وقتی که وارد شد همه تعجب کردند. یعنی چه؟ آخر این آدم، آدمی است که حکومت به او بدهند؟ چون ولید معروف بود، هم به حماقت، هم به فساد. این ولید همان کسی است که آیه شریفه (ان جائکم فاسق بنیاء فتینوا) آیه درباره اینه! قرآن اسم این آقا را گذاشته است فاسق، چون یک خبری آورد و عده ای در خطر افتادند بعد آیه آمد که (ان جائکم فاسق بنیاء فتینوا) اگر فاسقی خبری آورد بروید تحقیق کنید. به حرفش گوش نکنید. آن فاسق همین آقای ولید بود. این مال زمان پیغمبرها. ببینید معیارها و ارزشها و جابه جایی آدمها. این آدمی که در زمان پیغمبر فاسق در قرآن اسم آورده شده، همان قرآن را هم مردم هر روز می خوانند حالا شد اینجا حاکم! خوب اینها مال خواص است. خواص در مدت این چند سال کارشان به اینجا رسید. البته این مال زمان خلفای راشدین است، که مواظب بودند، مقید بودند، اهمیت می دادند، پیغمبر را سالهای متمادی درک کرده بودند. فریاد پیغمبر هنوز در مدینه طنین انداز بود. مثل علی بن ابی طالب (ع) کسی در آن جامعه حاضر بود. بعد که قضیه منتقل شد به شام، مسئله از این حرفها دیگه بسیار گذشت. این نمونه های کوچکی است از خواص. وقتی عدالت نباشد، این جور. وقتی عبودیت خدا نبود این جور است. آن وقت ذهنها هم خراب می شود. یعنی در آن جامعه ای که مسئله ثروت اندوزی و گرایش به مال دنیا و دلبستن به هتام دنیا به اینجاها می رسد، در آن مدینه در آن جامعه کسی هم که برای مردم معارف می گوید کعب الاحبار است. کعب الاحبار یهودی تازه مسلمانی که پیغمبر را هم ندیده است. بلکه زمان پیغمبر مسلمان نشده است. زمان ابی بکر هم مسلمان نشد. زمان عمر مسلمان شد، زمان عثمان هم از دنیا رفت. وقتی معیارها از دست رفت. وقتی ارزشها ضعیف شد. وقتی ظواهر پوک شد. وقتی دنیا طلبی و مال دوستی حاکم بر انسانهایی شد که یک عمری را با عظمت گذرانده بودند، سالهایی را بی اعتنای به زخارف دنیا، و توانستند آن پرچم عظیم را بلند بکنند، آنوقت در عالم فرهنگ و معارف هم این می شود. سر رشته دار امور معارف الهی و اسلامی می شود کسی که تازه مسلمان است و هر چی خودش بفهمد می گوید، نه آنچه که اسلام گفته است. حرف او را آنوقت بر حرف مسلمانهای سابقه دار بعضی می خواهند مقدم کنند. این مال خواص، آنوقت عوام دنباله رو خواص هستند دیگه آقا جان! وقتی خواص به یک سمتی رفتند. عامه مردم هم به دنبال آنها حرکت می کنند. بزرگترین گناه انسانهای ممتاز و برجسته، اگر انحرافی از آنها سر بزنند، این است که انحراف آنها موجب انحراف بسیاری از مردم می شود. آنها هم دنباله رو، وقتی دیدند سدها شکست، وقتی دیدند کارها بر خلاف آنچه که زبانها می گوید جریان دارد و بر خلاف آنچه که از پیغمبر نقل می شود، آنها می روند دیگه، آنها هم آنطرف حرکت می کنند. باید مراقب باشیم، همه باید مراقب باشیم، وقتی که اینجور نباشد، مراقبت نباشد، آنوقت جامعه همین طور به تدریج از ارزشها تهی دست می شود، می شود، می شود، می رسد به یک نقطه ای که فقط یک پوسته ظاهری باقی می ماند. ناگهان یک امتحان بزرگ پیش می آید. امتحان قیام ابی عبد...، آنوقت این جامعه در این امتحان مردود می شود. آنوقت اینجا یک کلمه راجع به تحلیل حادثه عاشورا بگویم فقط یک اشاره، اینجا کسی مثل حسین بن علی (ع) که خودش تجسم ارزشهاست قیام می کند برای اینکه جلوی این انحطاط را بگیرد. چون این انحطاط داشت می رفت که تا به آنجا برسد، که هیچ باقی نماند، که اگر یک وقتی مردمی هم خواستند خوب زندگی کنند و مسلمان زندگی کنند، چیزی تو دستشان نباشد، داشت به آنها می رفت. امام حسین (ع) می ایستد، قیام می کند، حرکت می کند، در مقابل این سرعت سراشیب سقوط یک تنه قرار می گیرد، البته جان خودش را، جان عزیزانش را، جان علی اصغرش را، جان علی

اکبرش را، جان عباسش را، در این زمینه فدا می کند، اما نتیجه می گیرد. (و انا من حسین) یعنی دین پیغمبر (ص) زنده شده حسین بن علی (ع) است. آن روی قضیه این بود و این روی سکه حادثه عظیم و حماسه پر شور و ماجرای عاشقانه عاشورا است که واقعاً جز با منطق عشق و با چشم عاشقانه نمی شود قضایای کربلا را فهمید!

پایان من الله التوفیق ابراهیم

محمودزاده دانشگاه علوم پزشکی زنجان

چرا امام سجاد (ع) مبارزات سیاسی نکرد

؟ غلامحسین اعرابی

امام سجاد (علیه السلام) با شش خلیفه معاصر بود که هیچ یک با اهل بیت (علیهم السلام) مهر نورزیدند. این خلفا عبارتند از: یزید بن معاویه، عبدالله بن زبیر، معاویه بن یزید، مروان بن حکم، عبدالملک بن مروان، ولید بن عبدالملک. امام سجاد (ع) امام سجاد (علیه السلام) پس از شهادت پدر، در ایام اسارت و در شرایط اختناق، امامت را به عهده گرفت این شرایط سخت تا پایان امامت وی ادامه یافت. مسعودی نوشته است: «قام ابو محمد علی بن الحسین علیه السلام بالا مر مستخفیا علی تقیه شدیدة فی زمان صعب»؛ حضرت سجاد (علیه السلام) امامت را به صورت مخفی و با تقیه شدید و در زمانی دشوار عهده دار گردید. در چنین مقطع زمانی، آیا امام می توانست دست به مبارزات سیاسی و فعالیت های گسترده فرهنگی و اجتماعی بزند؟ به نظر می رسد پاسخ منفی است؛ به دو دلیل: ۱- جو اختناق و کنترل شدیدی که حکومتها پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) به وجود آورده بودند. این اختناق سبب شد مبارزات سیاسی یا مسلحانه نتیجه ای جز هدر رفتن نیروها نداشته باشد. چنان که مبارزات زمان آن حضرت تماماً به شکست انجامید. برای درک این وضعیت اسفبار، توجه به دو روایت زیر سودمند است: الف) «سهل بن شعیب، یکی از بزرگان مصر، می گوید: روزی به حضور علی بن الحسین (علیهما السلام) رسیدم و گفتم: حال شما چگونه است؟ امام فرمود: فکر نمی کردم شخصیت بزرگی از مصر مثل شما نداند که حال ما چگونه است؟ اینک اگر وضع ما را نمی دانی، برایت توضیح می دهم: وضع ما، در میان قوم خود، مانند وضع بنی اسرائیل در میان فرعونیان است که پسرانشان را می کشتند و دخترانشان را زنده نگه می داشتند. امروز وضع ما چنان دشوار است که مردم با ناسزاگویی به بزرگ و سالار ما بر فراز منبرها، به دشمنان ما تقرب می جویند.» مسعودی نوشته است: حضرت سجاد (علیه السلام) امامت را به صورت مخفی و با تقیه شدید و در زمانی دشوار عهده دار گردید (ب) زراره بن اوفی می گوید: دخت علی بن الحسین علیه السلام فقال: یا زراره الناس فی زماننا علی ست طبقات: اسد و ذئب و ثعلب و کلب و خنزیر و شاه فاما الاسد فملوک الدنیا یحب کل واحد منهم ان یغلب و لا یغلب و اما الذئب فتجار کم یدمون) اذا اشتروا و یمدحون) اذا باعوا و اما الثعلب فهولاء الذین یا کلون بادیانهم و لایکون فی قلوبهم ما یصفون بالستهم و اما الکلب یهر علی الناس بلسانه و یکره الناس من شر لسانه و اما الخنزیر فهولاء المختثون و اشباههم لایدعون الی فاحشه الا اجابوا و اما الشاه بین اسد و ذئب و ثعلب و کلب و خنزیر.» حضرت در این روایت، حاکمان را به شیران درنده و مسلمانان را به گوسفندان اسیر در چنگ درندگان، تشبیه کرده است. ۲- شرایط ناسالم فرهنگی آن روزگار؛ بر اثر فعالیت های ناسالم حکومت های وقت و انگیزه های مختلفی که در آن زمان وجود داشت مردم به طرف بی بند و باری سوق داده شدند و با چنین مردمی هرگز نمی شد کارهای بنیادی انجام داد مگر این که تحولی معنوی در آنان به وجود آید. در این موقعیت، تمام تلاش حضرت سجاد (علیه السلام) این بود که شعله معنویت را روشن نگه دارد و این جز از راه دعاها و نیایشها و تذکرات مقطعی حضرت به خوبی از عهده آن برآمد، ممکن نبود. امام سجاد (ع) در مورد رواج فرهنگ غلط بی بندوباری و فحشا در آن عصر، یکی از محققان می نویسد: «در مدینه مجالس غنا و رقص برپا می شد و چه بسا زنان و مردان با یکدیگر بودند و هیچ پرده ای نیز در میان نبود. (... ۱) عایشه دختر طلحه مجالس مختلط از مردان و زنان برپا می کرد و در آن مجالس با فخر و مباهات آواز می خواند. (... ۲)

مدینه پر از زنان آوازه خوان شده بود و آنها نقش

فعالی در آموزش غنا به دختران و پسران و گسترش آوازه خوانی و اشاعه بی بندوباری و فساد داشتند... در تاریخ الادب العربی چنین آمده است: «گویی این دو شهر بزرگ حجاز (مکه و مدینه) را برای خنیاگران ساخته بودند، تا آنجا که نه تنها مردمان عادی، بلکه فقیهان و زاهدان نیز به مجالس آنان می‌شتافتند.» (۳) در این موقعیت، امام سجاد (علیه‌السلام) برای تبیین معارف اسلام و برپا داشتن شجره اسلام و زنده نگه داشتن مشعل معنویت، از سلاح دعا استفاده کرد و بذر معنویت پاشید تا در موقعیت مناسب ثمر دهد. یکی از نویسندگان معاصر درباره صحیفه سجادیه که در بردارنده دعاهای امام سجاد (علیه‌السلام) است، می‌نویسد...: «صحیفه سجادیه اساس اندیشه انقلابی را تشکیل داده و امت اسلامی نیز نیاز به تکیه گاهی کامل و انقلابی داشته است. امام سجاد (علیه‌السلام): وضع ما، در میان قوم خود، مانند وضع بنی اسرائیل در میان فرعونیان است که پسرانشان را می‌کشتند و دخترانشان را زنده نگه می‌داشتند. امروز وضع ما چنان دشوار است که مردم با ناسزاگویی به بزرگ و سالار ما بر فراز منبرها، به دشمنان ما تقرب می‌جویند نیاز امت در آن هنگام، سخن و یا اشعار کینه برانگیز و عواطف لحظه‌ای و زودگذر نبود، بلکه به یک نظریه کامل و انقلابی نیاز داشته است. امام زین العابدین (علیه‌السلام) این نظریه را تنها در صحیفه سجادیه که چکیده اصول تربیتی امام است، تبیین نکرده، بلکه خود امام زبور ناطق بوده است.» این نویسنده در مورد تاثیر صحیفه سجادیه در هدایت انقلابیان و حرکت‌های اسلامی می‌نویسد: «من گمان نمیکنم که پس از قرآن کتابی همچون صحیفه سجادیه باشد که اینگونه قلب محرومان را تسلی بخشد و خون انقلاب را در رگهای مستضعفان به جوش آورد و دل‌های مجاهدان را به درخشش خود روشن کند و هدایتگر انقلابیون در راه مبارزه باشد.» پینوشته‌ها: ۱- الشعر والغنا فی المدینه و مکه، ص ۲۵۰-۲۵۱- الاغانی، ج ۱۰، ص ۵۷-۳. تاریخ الادب العربی، ج ۲، ص ۳۴۷. «غلامحسین اعرابی» گروه دین و اندیشه تبیان، هدهدی

شخصیت آسمانی باقرالعلوم

(ع) اسدالله افشاراشاره

ابوجعفر، امام محمدباقر (ع) پنجمین آفتابی است که بر افق امامت، جاودانه درخشید، زندگیش سراسر دانش و ارزش بود، از این رو باقرالعلوم نامیده شد، یعنی شکافنده دشواری‌های دانش و گشاینده پیچیدگی‌های معرفت. خصلت آفتاب است که همواره گام بر فرق ظلمت می‌نهد و در لحظه‌های تاریک، بر افق زمان می‌روید تا ارزش‌های مهجور و نهان شده در سیاهی جهل و جور را، دوباره جان بخشد و آشکار سازد. او نیز در عصر حاکمیت جور و تشتت اندیشه‌های دینی امت اسلام، تولد یافت تا پیام آور معرفت و احیاگر اسلام ناب محمدی (ص) باشد. ضمن تبریک سالروز تولد آن امام همام به شیفتگان حضرتش، در ذیل نگاه کوتاهی به فرازهایی از زندگی پربار حضرتش خواهیم داشت؛ ولادت: حضرت ابوجعفر، باقرالعلوم (ع)، در شهر مدینه تولد یافت و براساس نظریه بیشتر مورخان و کتاب‌های روایی، تولد آن گرامی در سال ۵۷ هجری بوده است. در روز و ماه ولادت آن حضرت نیز نقل‌های مختلفی یاد شده است؛ الف) سوم صفر ۵۷ هجری. ب) پنجم صفر ۵۷ هجری. ج) جمعه اول رجب ۵۷ هجری. د) دوشنبه یا سه شنبه اول رجب ۵۷ هجری. بیشتر محققان با ترجیح نظریه نخست، یعنی سوم صفر، آن را پذیرفته‌اند. این نقل با روایاتی که نشان می‌دهد امام باقر (ع) به هنگام شهادت جد خویش حسین بن علی (ع) در سرزمین طف حضور داشته و سه سال از عمرش می‌گذشته است هماهنگی دارد. امام محمدباقر (ع) از جانب پدر و نیز مادر به شجره پاکیزه نبوت منتهی می‌گردد. او نخستین مولودی است که در خاندان علویان از التقای دو بحر امامت (نسل حسن بن علی و حسین بن علی علیهماالسلام) تولد یافت. پدر: علی بن الحسین، زین العابدین (ع)، مادر: ام عبدالله، فاطمه، دختر امام حسن مجتبی (ع). مادر گرامی امام باقر (ع) نخستین علویه‌ای است که افتخار یافت فرزندی علوی به دنیا آورد. برای وی کنیه‌هایی چون ام الحسن و ام عبده آورده‌اند. اما مشهورترین آنها، همان ام عبدالله است. در پاکی و صداقت، چنان نمونه بود که صدیقه‌اش لقب دادند. جامعیت امام باقر (ع): زندگی امام، آینه تمام‌نمای

حیات شرافتمندانه انسان‌های موحد و متعالی است. یکی از بارزترین ویژگی‌های امام، جامعیت اوست. توجه به علم، او را از اخلاق و فضایل روحی غافل نمی‌سازد و روی آوری به معنویات و عبادت و بندگی، وی را از پرداختن به زندگی مادی و روابط اجتماعی و اصلاح جامعه باز نمی‌دارد. در حالی که انسان‌های معمولی در بیشتر زمینه‌ها گرفتار افراط و تفریط می‌شوند اگر به زهد و عبادت پردازند، به عزلت و گوشه‌نشینی کشیده می‌شوند و اگر به کار و تلاش روآورند از انجام بایسته وظایف عبادی و معنوی، دور می‌مانند! دوران امامت: دوران امامت امام محمد باقر(ع) با اوج ستم‌ها و شهوترانی‌های امویان و استفاده ناروای آنها از بیت المال مسلمانان مصادف شد. شدت اختناق و بیداد چنان بود که خلفا آشکارا به دشمنی با آل محمد(ص) می‌پرداختند و نام آنان را از دیوان بیت المال حذف می‌کردند. در زمان امام باقر(ع) نزدیک به یک قرن از وفات پیامبر اسلام(ص) سپری شده و نسل جدید از احکام اسلام و عقاید، آگاهی درستی نداشت و تلاش‌های صحت ساله امویان در محو آثار دین و ایجاد شبهات اعتقادی به بار نشسته بود. در این دوران حاکمان اموی به دلیل تعارضات داخلی از نهضت عظیم علمی امام باقر(ع) غافل بودند، به همین دلیل امام باقر(ع) تا حد زیادی موفق به نشر معارف اسلامی گردیدند. البته اوضاع خشونت آمیز این دوره به گونه‌ای بود که امام باقر(ع) بارها تقیه می‌کرد. ابن شهر آشوب در مناقب نوشته است: آن حضرت در سال ۱۱۴ هجری در سن ۵۷ سالگی زندگی را بدرود گفته که از این مدت سه یا چهار سال را در جوار جد بزرگوارش امام حسین(ع) و ۳۴ سال و ده ماه یا ۳۹ سال با پدرش و ۱۹ یا مطابق قول دیگر ۱۸ سال پس از پدرش زیسته است که همین مدت، دوره امامت آن حضرت محسوب می‌شود. امام باقر(ع) در طول سالهایی که امامت شیعیان را عهده دار بود، دوران خلافت ولید بن یزید و سلیمان و عمر بن عبدالعزیز و یزید بن عبد الملک و برادرش هشام و ولید بن یزید و برادرش ابراهیم را درک کرد و سرانجام نیز بر سر تعارضات مبنایی با نظام خلافت ظالمانه، توسط هشام به شهادت رسید. شخصیت علمی: دانش همه امامان معصوم(ع) یکسان و همگی از سرچشمه وحی سیراب می‌شوند. آنان آموزگاری نداشتند و در مکتب بشری درس نخوانده بودند. دانش امام باقر(ع) نیز همانند دیگر امامان از سرچشمه وحی بود اما زمینه مراجعات وسیع دانش پژوهان و ابراز علم برای حضرت و فرزند گرامی‌شان امام جعفر صادق(ع) فراهم گشت. تشکیل حلقه‌های درسی سنگین، احتجاجات، مناظرات و مباحثات امام محمد باقر(ع) با دانشمندان و مدعیان یکه تازی در میدان علم، همگان را به تواضع در پیشگاه علم آن حضرت وادار کرد. "عبدالله بن عطاء مکی" می‌گفت: هرگز دانشمندان را نزد کسی چنان حقیر و کوچک نیافتم که نزد امام باقر(ع) یافتیم. "حکم بن عتیه" که در چشم مردمان جایگاه علمی والایی داشت در پیشگاه امام باقر(ع) چونان کودکی در برابر آموزگار بود. شخصیت آسمانی و شکوه علمی امام باقر(ع) چنان خیره کننده بود که "جابر بن یزید جعفی" به هنگام روایت از آن گرامی می‌گفت: "وصی الوصیاء و وارث علوم انبیاء محمد بن علی بن الحسین مرا چنین روایت کرد... یکی از علمای بزرگ سنی به نام ابن حجر هیثمی درباره او می‌نویسد: "محمد باقر به اندازه‌ای گنج‌های پنهان معارف و دانش‌ها را آشکار ساخته و حقایق احکام و حکمت‌ها و لطایف دانش‌ها را بیان نموده که جز بر عناصر بی‌بصیرت یا بد سیرت پوشیده نیست و از همین جا است که وی را شکافنده دانش و جامع علوم و برافروزنده پرچم دانش خوانده‌اند." حضور امام باقر(ع) در جریان کربلا: نکته دیگری که در موقعیت امام باقر مهم است این است که او بازمانده جریان کربلا است. چنانچه می‌دانیم او در حالی که کودکی خردسال بود، در جریان این حادثه به اسارت گرفته شد. او شاهد این واقعه بود و حوادث را درک می‌کرد و همه آنها را به یاد داشت. از این رو نفس و روح و خونی کربلایی داشت و این از مسائل بسیار مهم در شخصیت آن حضرت است، چرا که او این حادثه را درک کرد و از جزئیات و خصوصیات آن آگاه گشت و بار درد و رنج آن را به دوش کشید. این مسئله از جایگاه ویژه‌ای نزد مسلمانان برخوردار است چرا که این حادثه چنانچه تمام مسلمانان می‌دانند به یک حادثه تاثیر گذار در جامعه اسلامی مبدل گشته بود و فرقی نمی‌کرد که این جامعه تن به حکومت بدهد یا ندهد. حتی خود یزید هم از مواضع خود عقب نشینی کرد و مجبور شد پشیمانی خود را نسبت به این حادثه نشان دهد و سپس با بازماندگان اهل بیت بر این اساس رفتار کرد که

خطای بزرگی رخ داده است. البته این حادثه اشتباهی نبود، بلکه ظلم و ستمی بود که اتفاق افتاد. اما این واقعه به گونه‌ای بازتاب داشت که حتی حکومت نیز چاره‌ای جز این نداشت که آن را محکوم کند و از آن بیزاری بجوید. این حادثه از چنین جایگاهی در میان مسلمانان برخوردار شده بود. به همین دلیل هم هر که بازمانده این حادثه بود نقش و اهمیت بسزایی در میان مسلمانان از جهت روحی و معنوی داشت. شاگردان مکتب امام باقر(ع): شاگردان آن حضرت شخصیت‌های بزرگی همچون محمد بن مسلم، زراره بن اعین، ابو بصیر، ولید بن معاویه عجللی، جابر بن یزید، حمران بن اعین و هشام بن سالم بودند که از دریای علم آن حضرت بهره‌مند شدند. پیشوای ششم می‌فرماید: زراره، ابوبصیر، محمد بن مسلم و ولید بن معاویه عجللی، مکتب ما و احادیث پدرم را زنده کردند و اگر این چهار نفر نبودند، کسی از تعالیم دین و مکتب پیامبر(ص) بهره‌ای نمی‌یافت. گوشه‌هایی از اخلاق فردی و اجتماعی: ۱- همیشه به یاد خدا بود، در همه حال نام خدا بر لب داشت، نماز زیاد می‌خواند و چون سر از سجده برمی‌داشت، سجده گاهش از اشک چشمش تر شده بود. ۲- آن گاه که به سفر حج می‌رفت، چون به حرم می‌رسید، غسل می‌کرد کفشهایش را در دست می‌گرفت و مسافتی را پیاده می‌رفت و چون وارد مسجد الحرام می‌شد به کعبه نگاه می‌کرد و با صدای بلند می‌گریست. ۳- چون غمگین می‌شد زنان و کودکان را جمع می‌کرد، او دعا می‌کرد و آنها آمین می‌گفتند. ۴- یارانش را به همدردی و برادری و نیز یاری مسلمانان سفارش می‌کرد و می‌فرمود: "دوست داشتنی‌ترین کارها نزد خدا این است که مسلمانی شکم مسلمانی را سیر کند، غمش را بزداید و دینش را ادا کند." ۵- با همه مهربان بود. حتی با کسانی که نسبت به او رفتار بدی داشتند از بدکاران در می‌گذشت، اگر نیمه شب مهمانی می‌رسید با مهربانی در به رویش بازمی‌کرد و در باز کردن باروبنه‌اش به او کمک می‌کرد، در تشییع جنازه مردم عادی شرکت می‌کرد، لغزش‌های یاران را نادیده می‌گرفت و می‌فرمود: "اصلاح امور زندگی و روش برخورد با مردم چون پیمانانه پری است که دو سوم آن زیرکی و یک سوم آن گذشت است." ۶- از تحقیر مسلمانان نهی می‌کرد. در امر اصلاح جامعه و جلوگیری از فساد و تنبیه بدکاران، تلاش می‌کرد. یارانش را به کار و کسب تشویق می‌کرد. ۷- غذا را با "بسم الله" آغاز و با الحمدلله ختم می‌کرد و آنچه را در اطراف سفره ریخته بود اگر در خانه بود برمی‌داشت و اگر در بیابان بود برای پرندگان و می‌نهاد. ۸- می‌فرمود: "کمک به خانواده یک مسلمان و سیر کردن شکمشان و بی‌نیاز کردن آنها از مردم برایم از هفتاد حج بهتر است." به سیر کردن شکم مردم خیلی اهمیت می‌داد و سیر کردن یک نفر نزد وی از آزاد کردن یک بنده بهتر بود. ۹- هر روز جمعه یک دینار صدقه می‌داد و می‌فرمود: "نیک و زشت و صدقه روز جمعه دو چندان می‌شود." و نیز می‌فرمود: "نیک، فقر را می‌زداید و بر عمر می‌افزاید و از مرگ بد پیشگیری می‌کند." پیوسته یارانش را به همدردی و دستگیری یکدیگر سفارش می‌کرد و می‌فرمود: "چه بد برادری است، برادری که چون غنی باشی همراهت باشد و چون فقیر شوی تو را تنها بگذارد." و می‌فرمود: "برادری آن گاه کامل است که یکی از شما دست در جیب رفیقش کند و هرچه می‌خواهد برگردد." منابع در دفتر روزنامه موجود است.

رسالت

امام کاظم (ع) در عرصه علم و عمل

اسدالله افشار

پیشوای هفتم، حضرت موسی بن جعفر (ع) در روز هفتم ماه صفر سال ۱۲۸ هـ ق در "ابواء" (منزلی میان مکه و مدینه) دیده به جهان گشود. پدر گرامی‌اش امام صادق (ع) و مادر ارجمندش حمیده بربریه، یکی از زنان با فضیلت بود. او به حدی از اصالت خانوادگی و فضایل انسانی برخوردار بود که امام صادق (ع) درباره‌اش فرمود: "حمیده مصفاة من الادناس، کسیکه الذهب، مازالت الاملاک تحرسها حتی ادیت الی کرامه من الله لیو الحجه من بعدی: حمیده از پلیدی‌ها پاک است؛ مانند

شمس طلا، فرشتگان همواره او را نگهداری کردند تا به من رسید، به خاطر کرامتی که خدا نسبت به من و حجت پس از من فرمود". نامی که برای این کودک انتخاب گردید، موسی بود که تا آن روز در خاندان رسالت و امامت سابقه نداشت و یادآور مجاهدت‌های موسی بن عمران (ع) بود. آن حضرت با القاب کاظم، عبد صالح، باب الحوائج و ... نیز یاد می‌شد و مشهورترین کینه‌اش ابوالحسن و ابو ابراهیم بود. امام کاظم (ع) در دوران کودکی تحت مراقبت و تربیت پدر و مادر گرامی‌اش، مراحل رشد و کمال را پیمود و مدت بیست سال از دوران زندگی خود را در محضر پرفیض و مکتب سازنده پدر سپری کرد. آن حضرت در این مدت از سیره و عمل عالی و ارزنده پدر بزرگوارش الهام می‌گرفت و از علوم و دانش او بهره می‌جست، به طوری که امام صادق (ع) دستور داد زنان مسلمان، برای فراگیری مسائل دینی به او مراجعه کنند. دوران امامت امام (ع): از حوادث مهم دوران جوانی آن امام، مرگ نابهنگام برادر بزرگش، اسماعیل بود که از الطاف خفیه الهیه محسوب می‌شد و زمینه‌ساز تثبیت امامت وی شد. تلاش امام جعفر صادق (ع) نیز در این راستا و به منظور جلوگیری از انحراف جریان امامت بود. هرچند بعدها نیز گروهی پیدا شدند و پس از امام صادق (ع) معتقد به امامت اسماعیل گشتند و مرگ او را انکار نمودند. سرانجام پس از شهادت جانگداز امام صادق (ع)، موسی بن جعفر (ع) مسئولیت بزرگ امامت و هدایت امت را در یکی از بحرانی‌ترین دوران‌ها به عهده گرفت. دوران امامت امام موسی بن جعفر (ع) از سال ۱۴۸ شروع شد و تا سال ۱۸۳ هجری به طول انجامید. این بزرگوار از حدود ۲۱ سالگی به دلیل وصیت پدر بزرگوار و امر خداوند متعال به مقام بلند امامت رسید و زمان امامت آن حضرت سی و پنج سال و اندی بود و مدت امامت آن حضرت از همه ائمه بیشتر بوده است البته غیر از حضرت ولی عصر (عج). در مدت سی و پنج سال امامت، ایشان با خلیفه‌های وقت؛ منصور دوانیقی، مهدی، هادی و هارون الرشید معاصر بود. حضرت پس از رحلت پدر، رهبری و ارشاد علمی و فکری را به عهده گرفت و گروه زیادی از دانشمندان، محدثان، مفسران، فقها و متکلمان را پرورش داد. شرایط سیاسی و حکومت منصور ایجاب می‌کرد که امام (ع) مبارزه خود را از ابعاد علمی آغاز کند و از طریق نشر معارف به جلوگیری از شیوع عقاید منحرف بپردازد. فرزندان امام (ع): بنا به گفته شیخ مفید در ارشاد، امام موسی کاظم (ع) سی و هفتفرزند پسر و دختر داشت که هجده تن از آنها پسر بودند و علی بن موسی الرضا (ع) امام هشتم افضل ایشان بود. از جمله فرزندان مشهور آن حضرت احمد بن موسی و محمد بن موسی و ابراهیم بن موسی بودند. یکی از دختران آن حضرت فاطمه معروف به معصومه سلام الله علیها است که قبرش در قم مزار شیعیان جهان است. عدد اولاد آن حضرت را کمتر و بیشتر نیز گفته‌اند. ویژگی‌های اخلاقی: ۱- موسی بن جعفر (ع) از عبادت و سختکوشی به "عبد صالح" معروف و در سخاوت و بخشندگی مانند نیاکان بزرگوار خود بود ۲- بدره‌های (کیسه‌های) سیصد دیناری و چهارصد دیناری و دو هزار دیناری می‌آورد و بین ناتوانان و نیازمندان تقسیم می‌کرد ۳- امام (ع) با آن کرم و بزرگواری و بخشندگی، خود لباس خشن بر تن می‌کرد ۴- نسبت به زن و فرزندان و زیردستان بسیار با عاطفه و مهربان بود ۵- همیشه در اندیشه فقرا و بیچارگان بود و پنهان و آشکار به آنها کمک می‌کرد ۶- به تلاوت قرآن مجید انس زیادی داشت. قرآن را با صدایی حزین و خوش تلاوت می‌کرد، آن چنان که مردم در اطراف خانه آن حضرت گرد می‌آمدند و از روی شوق و رقت گریه می‌کردند ۷- بدخواهانی بودند که آن حضرت و اجداد گرامی‌اش را - روی در روی - بد می‌گفتند و سخنانی دور از ادب به زبان می‌راندند ولی آن حضرت با بردباری و شکیبایی با آنها روبه رو می‌شد و حتی گاهی با احسان، آنها را به صلاح می‌آورد. تاریخ، برخی از این صحنه‌ها را در خود نگه داشته است. لقب "کاظم" از همین جا پیدا شد. کاظم یعنی نگهدارنده و فروخورنده خشم ۸- در فروتنی - مانند صفات شایسته دیگر خود - نمونه بود. با فقرا می‌نشست و از بینوایان دلجویی می‌کرد. بنده را با آزاد مساوی می‌دانست و می‌فرمود همه، فرزندان آدم و آفریده‌های خداییم. محورهای پنجگانه فعالیت‌های امام (ع) در دوران امامت: دوران سی و پنج ساله امامت موسی بن جعفر مصادف بود با اوج قدرت حکومت بنی‌عباس و همزمان با چهار تن از حاکمان عیاش و خون آشام عباسی به نام‌های منصور دوانیقی، مهدی عباسی، هادی عباسی و هارون الرشید که حضرت نیز به فراخور شرایط

زمانی حساس هر یک، وظیفه سنگین امامت و هدایت امت را به بهترین شکل ممکن به دوش کشید و اگرچه با حوادث سهمگین و خونینی همچون واقعه فح و شهادت مظلومانه گروهی از آل علی (ع) روبه رو گردید ولی لحظه‌ای از وظیفه خطیر خود کوتاهی ننمود و تلاش مستمر خویش را عمدتاً در محورهای زیر متمرکز ساخت: اول- تبلیغ دین خداوند و گسترش فرهنگ اسلام، تبیین و تشریح معارف و احکام الهی در قالب احادیث بلند و کوتاه و پاسخ به سئوالات شفاهی، کتبی و ... دوم- پرورش انسان‌های مستعد و تربیت شاگردان والامقام و شاخص در میدان علم و عمل و حفظ و حراست آنان. سوم- مبارزه بی‌امان با حاکمان جور و ستم و غاصبان خلافت و شکستن صولت شیطانی آنان در میدان‌های مختلف و تشریح مبانی حق. چهارم- تربیت یاران مدیر و مدبر و خودساخته و نفوذ دادن آنان در مراکز حساس حکومتی، تا مرز وزارت و استانداری، به منظور خنثی سازی نقشه‌های مخرب و دین‌سوز دشمنان، کمک به مظلومان و محرومان و دفاع از حریم شیعیان. پنجم- ساماندهی شیعیان با شیوه‌های مختلف تربیتی، عملی، مناظره‌های سیاسی و ... امام (ع) در این مسیر، نهایت تلاش خویش را مبذول داشت و در مواقع لازم از اهرم‌های فوق‌العاده‌ای همچون استفاده از معجزه، دعای مستجاب و به کارگیری علم امامت بهره برد. رسالت

مبارزات سیاسی امام هادی

(ع) ابوالفضل هادی منش

امام هادی - علیه السلام - با شش تن از خلفای عباسی، معاصر بود که به ترتیب عبارتند از: معتصم (برادر مأمون)؛ واثق (پسر معتصم)؛ متوکل (برادر معتصم)؛ منتصر (پسر متوکل)؛ مستعین (پسر عموی منتصر) و معتز (پسر متوکل). معتصم در سال ۲۱۸ ه ق با مرگ مأمون به خلافت رسید و تا سال ۲۲۷ ه ق حکمرانی کرد. محمد بن عبد الملک تا پایان عمر وزیر او بود. [۱] پس از درگذشت او، فرزندش، «الواثق بالله هارون بن ابی اسحاق» - که مادرش، کنیزی به نام «قراطین» بود - به خلافت دست یافت. او نیز در دوران خلافت خود به سان پدرش به ترکها اقتدار فراوان بخشید. [۲] او در سنگدلی و بی‌رحمی، رویه مأمون و پدرش را پیش گرفته بود و جان افراد بسیاری را در مسئله حدوث یا قدم قرآن گرفت. بسیاری را شکنجه کرد یا به زندان افکند و سرانجام در سال ۲۳۲ ه ق درگذشت. [۳] و برادرش «جعفر بن محمد بن هارون»، معروف به «المنتصر بالله» قدرت یافت که «احمد بن ابی داوود» او را «المتوکل علی الله» خواند. [۴] متوکل بسیار تندخو و بی رحم بود که همگان را با تندی از خود می راند، تا اندازه ای که هرگز محبت او به کسی دیده نشد. او می گفت: «حیا موجب شکستگی است و مهربانی، زبونی و سخاوت، احمقی است». از این رو همواره همگان از او به بدی و بدنامی یاد می کردند. [۵] او در دوران خلافت خود جنایتهای بسیاری انجام داد. این دوران، سخت ترین روزگار برای شیعیان و علویان در دوره عباسی، بلکه در سراسر تاریخ تشیع به شمار می رود. او کینه وصف ناپذیری از خانواده پیامبر - صلی الله علیه و آله - در دل داشت و این کینه سبب تجاوز و ستم به شیعیان آنان نیز شد؛ به گونه ای که همگی با به قدرت رسیدن او آواره و بی خانمان شدند. در دوران او، امام هادی - علیه السلام - به سامرا تبعید شد. یکی از اعمال ننگین او، ویران کردن مزار مطهر حضرت سید الشهداء - علیه السلام - در سال ۲۳۶ ه ق بود که خشم شیعیان را به شدت برانگیخت؛ به گونه ای که مردم بغداد؛ در و دیوار و مساجد را از شعار علیه او آکنده و شاعران در هجو او شعرها سرودند. زندگی ننگین او در سال ۲۴۷ ه ق پایان یافت و فرزندش محمد «المنتصر» به قدرت رسید. او بر خلاف نیاکان خود به کارهای شایسته رغبت نشان می داد و ستم روا نمی داشت و به علویان احسان می کرد. او برادران خود، معتز و مؤید را که در زمان خلافت پدرش، ولایت عهدی پذیرفته بودند، خلع کرد. او در نخستین اقدام حکومتی خود، «صالح بن علی» را که از ستمگران و کینه توزان به آل علی - علیه السلام - بود، از حکمرانی مدینه برکنار کرد و «علی بن الحسین» که فردی خوش رفتار با شیعیان بود، به جای او گمارد. وی فدک را به فرزندان امام حسن و امام حسین - علیهما السلام - بازگردانید و آنچه را از ایشان به دست حاکمیت ضبط شده بود، به آنان برگرداند. هم چنین

اموالی را برای بخشیدن به علویان در مدینه فرستاد و زیارت مرقد مطهر ابا عبد الله الحسین - علیه السلام - را که در زمان متوکل ممنوع بود، آزاد کرد. البته دوران حکومت او به درازا نینجامید و او را پس از شش ماه خلافت، مسموم کردند و به قتل رساندند. [۶] پس از او، «المستعین احمد بن محمد بن معتصم»، روی کار آمد که سخت شهوت پرست و اسراف کار بود و شیوه سخت گیریهای خلفای پیشین را از سر گرفت و فساد و عیاشی فراگیر شد. [۷] دوران حکومت او نیز چندان به درازا نکشید و در سال ۲۵۲ ه. ق به دستور معتز در سامرا به قتل رسید. [۸] معتز، خونخوار دیگری از این طایفه بود که دست خود را به خون امام علی النقی - علیه السلام - آغشت و وی را به شهادت رساند. اوضاع کلی سیاسی - اجتماعی عصر امام علیه السلام ۱. اوضاع داخلی دولت عباسی دوران امام هادی - علیه السلام -، فاصله انتقال میان دو عصر متفاوت از دوران حکومت عباسیان به حساب می آید. در این دوران، پدیده های بسیاری به چشم می خورد که پیش تر در زمامداری عباسیان دیده نشده بود. هیمنه و شکوهی که دستگاه حکومتی در دوره های پیش و خلفای پیشین داشت، از دست رفت و قدرت به گویی سرگردان در دست این و آن بدل شده بود. مدیریت ضعیف خلفای این دوره سبب شده بود تا برخی از استناداران که از نژادهای غیر عرب بودند، به گونه مستقل حکم رانی کنند. این تفاوت در دوران معتصم با نفوذ عناصر ترک، در دستگاه حاکمیت بیشتر شد. فرمانروایی مناطق گسترده ای به «اشناس» و «ایناخ تُرک» و انواده شد. ترکان، بسیار جنگ طلب و خونریز بودند که برای دستیابی به قدرت، از هیچ تلاشی فروگذار نمی کردند. پایتخت عباسیان در این دوره از بغداد به سامرا و به مقری برای عصیت جدید ترکی، بدل گشت. شاید علت اینکه خلفای این دوران به عناصر عرب تکیه نکردند، سلب اعتماد از حمایت آنان و نیز ناآرامیهای بود که در دوران خلفای پیشین به بار آورده بودند و شاید علاقه خویشاوندی که بین معتصم و فامیل مادری او بود، وی را به این تصمیم وا داشت. از این گذشته، ترکان از توان نظامی بالایی برخوردار بودند و ویژگیهای جسمانی و رفتاری که در جنگها از آنان دیده می شد، ای موضوع را تقویت می کرد. خلفای جدید، این عصیت رو به رشد را به خدمت گرفتند تا بتوانند به اهداف خود دست یابند. قدرت یافتن ترکان و سپس در دست گرفتن سامرا و محروم ماندن اعراب از فرماندهی و فرمانداری، سبب خشم عربها شد. در نتیجه، شورشهای مختلفی بر ضد ترکان در گرفت که از آن قبیل می توان به توطئه «عباس بن مأمون» و «عجیف بن عنبه» اشاره کرد. اگر چه قیام آنها به شدت سرکوب شد و تمامی اموالشان ضبط گردید و نامشان نیز از دیوان عطایا حذف شد، ولی موج نارضایتی در اعراب و شاهزادگان عرب باقی ماند و در دراز مدت خسارتهای جبران ناپذیری را برای عباسیان بر جای گذاشت و رفته رفته سبب تضعیف شدید آنان گردید؛ چه بسا تشکیل حکومتهای مستقل در گوشه و کنار از همین موضوع ریشه می گرفت. این سیاست، مشکلات دیگری را نیز همراه داشت که موجب تضعیف عباسیان می شد، و آن، خطر اقتدار بیش از حد ترکان و خلق و خوی بدوی آنان بود. برخی از آنان با به دست آوردن اقتدار بیش از حد در دولت، کم کم به فکر جدایی طلبی و استقلال می افتادند. آنان با سوء استفاده از قدرت و نفوذ خود در دربار، بر ضد خلفا دست به شورش گستردهای زدند و فرماندهان و فرمانروایان سرزمینهای دیگر را هم به شورش واداشتند که شورش «افشین ترک»، از فرماندهان بلند پایه عباسیان، از این دست است. [۹] از سوی دیگر، جنگ با رومیان [۱۰] به عنوان عامل خارجی، ضعف عباسیان را بیشتر می کرد. ترکان حتی در عزل و نصب خلفا نیز دخالت می کردند و در توطئه قتل برخی از آنان نیز شرکت می جستند. اعمال فشار ترکان بر خلفا به قدری بود که تنها مشغولیت ذهنی شان را خلاصی از سیطره ترکان تشکیل می داد. ترکان توقعات خود را بالا برده بودند و به ناآرامیها دامن می زدند و به خواسته های مالی خود می افزودند. در این دوران، معتز، بسیار ضعیف جلوه کرد و با اظهار ناتوانی در برابر آنان سبب شد ترکان جری شوند و با خلع او از خلافت، برادرش، مؤید را به خلافت برسانند. البته معتز، برادرش را مجبور کرد که خود را بر کنار سازد و سپس او را کشت. آنگاه برخی از رهبران ترک، مانند «وصیف» و «بُعا» را سرکوب کرد، به این اعتبار که آن دو، مسئول این جنگ خانگی میان او و پسر عمیش، مستعین بودند. [۱۱] مستعین با به قدرت رسیدن معتز، به بصره تبعید شد، ولی ترکان که از زنده بودن او و احتمال شورش

وی می‌ترسیدند، او را کشتند. روشن است که این دولت بی‌سر و سامان (با شرحی که گذشت)، نهی از هرگونه هیبت و وقار بود و جز کشمکش، آشوب و خواری در این دولت به چشم نمی‌خورد. در این میان، این مردم پا برهنه و نیازمند بودند که در آتش این انتقال قدرتها می‌سوختند؛ چرا که حکمران جامعه اسلامی به سان مرغی دست آموز، گفته‌های دولتمردان حریص خود را اجرا می‌کرد. [۱۲]۲. فساد، خوش گذرانی و ولخرجیهای دربارهمان گونه که گذشت، خلافت به سان گویی در دست خلفای سست عنصر عباسی در آمده بود که برای دست یافتن به آن، از ریختن خون یکدیگر باکی نداشتند. بیشتر وقتشان صرف عیاشی می‌شد و در دار الخلافه اسلامی، بزم شراب می‌آراستند، لباسهای زربفت می‌پوشیدند، کاخهای تجملاتی بنا می‌کردند و هزاران کنیز در حرمسرای خود داشتند. در نتیجه، از امور زمامداری باز می‌ماندند. برپایی محافل بزم در دوران متوکل به اوج خود رسیده بود. او مبالغه‌گرافی را صرف مجلس آراییهای شبانه خود می‌کرد. متوکل بخش گسترده‌ای از بیت المال را به خوش گذرانیهای خود اختصاص داده بود و هیچ زمانی، مخارج و بذل و بخششهای بی حساب و کتاب، به اندازه دوران خلافت متوکل نبود. [۱۳] آنان برای پر رونق کردن مهمانیهای خود، از آوازه خوانها بهره می‌جستند و آن قدر در این مسیر زیاده روی می‌کردند که بی‌عفتی در بین مردم کوچه و بازار نیز رخنه کرد. ۳. شکل‌گیری جنبشهای مخالف با حکومتبرخوردهای اعتقادی، مناقشه‌های علمی، تبعیضهای قومی، فشارهای اقتصادی و سیاسی و هرج و مرج‌گرایی دولتمردان عباسی، قلمرو آنان را به صحنه درگیریهای مختلف گروه‌ها و احزاب مبدل ساخت. هر یک از آنان به انگیزه‌های دست به قیامهای مسلحانه زده و برای دست‌یابی به اهداف خود، به رویارویی با دستگاه خلافت می‌پرداختند. این جنبشها را از حیث انگیزه دینی یا غیر دینی به دو دسته می‌توان تقسیم کرد: آشوبهای با اهداف توسعه طلبانه و فتنه جویانه و نهضتهایی که از سوی علویان به وقوع می‌پیوست و با انگیزه‌های حق‌گرایانه انجام می‌گرفت. دوران امام هادی - علیه السلام - به دلیل آشفتگی فضای سیاسی، مقارن با آشوبها و فتنه‌گریهای قدرت‌طلبان گردید. آنان با دیدن این آشفتگی، برای دست‌یابی به اهداف سیاسی خود دست به حرکت‌های مختلف می‌زدند که از جمله آنها می‌توان به شورش کولیهها [۱۴]، حرکت مازیار [۱۵]، حرکت بابک خرّم دین [۱۶] و شورش ناراضیان در بغداد [۱۷] اشاره نمود. ۴. خفقان زدگی و ایجاد فضای وحشتشيعه، خلافت و رهبری جامعه اسلامی را حق‌راستین‌خاندان پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - می‌دانست و حکومت‌های ستمگری را که بر این اریکه تکیه زده بودند، غاصبان این حق می‌نامید. بر این اساس شیعیان، به اندازه توان و شرایط مناسب در برابر حکومت‌های غاصب قد علم کرده و برای باز پس‌گیری این حق، دست به قیام می‌زدند. تاریخ در موارد بی‌شماری نشان می‌دهد که بسیاری از حرکت‌های دیگر نیز با پیروی از قیام شیعه شکل گرفته است. حکمرانان عباسی نیز با آگاهی از این روحیه ستم‌ستیزی و احیاءگری که در شیعیان سراغ داشتند، همواره پیشوایان و رهبران آنان، از جمله امام هادی - علیه السلام - را تحت مراقبت شدید نظامی گرفته و تا جایی که در توان داشتند، پیروان آنان را زیر فشار قرار می‌دادند. نوشته اند: «متوکل به خاندان ابو طالب - علیه السلام - بسیار سخت‌گیر و بدرفتار بود و با خشونت و تندی بسیار با آنان رفتار می‌کرد. او کینه‌ای سخت از آنان در دل داشت و همواره به آنان بدگمان بود و آنان را متهم می‌کرد. بدرفتاری او با شیعیان به اندازه‌ای بود که هیچ‌یک از خلفای عباسی چنین رفتاری با آنان نکرده بودند. [۱۸] ترس و وحشتی که از شیعیان و نهضت آنان در دل خلفا بود، به آتش این دشمنی دامن می‌زد و در میان عباسیان، متوکل کینه‌توزتر از همه به شیعیان بود تا جایی که او خلفای پیشین خود را که بزرگ‌ترین جنایت‌پیشگان تاریخ به شمار رفته و دست به خون‌بهترین آفریدگان خدا آغشته بودند، متهم به دوستی و علاقه‌مندی نسبت به امیر مؤمنان علی - علیه السلام - و فرزندان او می‌کرد و از این رو، از آنان خشمگین بود. متوکل در سال ۲۳۶ هـ ق مرقد مطهر حضرت سید الشهداء - علیه السلام - را ویران کرد؛ زیرا او آن مرقد تابناک را پایگاهی مهم در الهام‌گرفتن از انقلاب سید الشهداء - علیه السلام - می‌دانست. او فرمان داد که مردم در عرض سه روز آنجا را از سکنه خالی سازند. از آن پس هر کس را آنجا می‌یافتند، دستگیر و زندانی می‌کردند. [۱۹] او برای ایجاد تنگنای سیاسی، افرادی را که به دشمنی با آل ابی‌طالب مشهور بودند، جذب

دستگاه حکومتی کرد تا بتواند از کینه توزی آنها در پیشبرد اهداف سرکوب گرانه خود بهره جوید. از جمله آنان، «عمر بن فرج رنجی» بود که متوکل او را فرماندار مکه و مدینه کرد. او بر علویان بسیار سخت گرفت و از ارتباط آنان با دیگر مردم جلوگیری کرد. اگر به او گزارش می رسید که کسی به یک علوی کمک کرده، حتی اگر این کمک بسیار ناچیز بود، او را به شدت شکنجه می کرد و جریمه سنگینی بر او می بست. وضع اقتصادی علویان در نتیجه این فشارها به قدری رقت بار شد که گاه چند علوی تنها با یک لباس زندگی می کردند و ناگزیر هنگام نماز، آن را به نوبت پوشیده و نماز می گزاردند. [۲۰] در آن روزگار بر علویان چنان سخت می گذشت که از فقر و تنگ دستی و برهنگی مجبور بودند در خانه های خود بمانند و با چرخ ریزی، روزگار سپری کنند. [۲۱] متوکل، گاه بر نزدیکان خود که با علویان رابطه داشتند، یا به زیارت مرقد امامان آنان می رفتند، به شدت خشم می گرفت و آنان را زندانی و داراییهای آنان را مصادره می کرد. [۲۲] این فشارها به قدری شیعیان و علویان را در تنگنا و انزوا قرار داد که مردم از ترس جان خود با آنان رابطه برقرار نمی ساختند. «ابراهیم بن مدبر» روایت می کند: «محمد بن صالح حسنی که از علویان بود، نزد من آمد و از من خواست که نزد «عیسی بن موسی» بروم و از دخترش خواستگاری کنم. من نزد او رفتم تا واسطه ازدواج محمد با دختر عیسی شوم و از او خواستم تا پاسخ او را بدهد، ولی او روی برگرداند و گفت: به خدا سوگند که نمی خواهم خواسته ات را رد کنم که هیچ کس را بهتر، بزرگوارتر و مشهورتر از او برای داماد شدن خود نمی دانم؛ ولی من از کینه متوکل بر جان و مال خویش می ترسم...» [۲۳] نهضت علویان روحیه تسلیم ناپذیری علویان در برابر ستم از یک سو و فشار بیش از حد عباسیان بر شیعیان و نسل کشی آنها از سوی دیگر، چهره های برجسته و ممتاز علوی را بر آن داشت تا برای احقاق حق امامان خود و پایان دادن بر اعمال ننگین دستگاه، دست به قیام بزنند. سردمداران این قیامها، خود از فرزندان ائمه اطهار - علیهم السلام - و نوادگان آنان بودند که به انگیزه براندازی نظام ستم پیشه عباسی با شعار «الرضا من آل محمد - علیهم السلام -» با شخص برگزیده ای از خاندان پیامبر، قیام خود را آغاز کردند. علت انتخاب این شعار، ابتدا زیر سؤال بردن مشروعیت خلافت عباسیان و غاصبانه بودن حکومت آنها و در گام دوم، حفظ جان امامشان که در آن زمان تحت مراقبت نظامی قرار داشت، بود؛ زیرا اگر آنها نام شخص خاصی را بر نهضت خود می گذاشتند، - که بی شک، آن شخص امام هادی - علیه السلام - بود - دستگاه به آسانی با از بین بردن آن فرد، قیام را سرکوب می کرد. اگر چه نهضت علویان پیروزیهایی نسبی به دست آورد، ولی به طور کلی و در سطح کلان به دلایل زیر ناکام ماند. ۱. سرکوب گری شدید عباسیان بهره گیری حکومت عباسی از شیوه های سرکوب گرانه و بکارگیری فرماندهان باتجربه در امور نظامی، عامل مهمی در شکست قیامهای علویان بود. آنان برای سرکوب علویان از تاکتیکهای پیشرفته نظامی، اطلاعاتی بهره می بردند و علویان را که تجربه و نیروی چندانی در برابر این شیوه ها نداشتند، وادار به شکست می کردند. فشار سنگین عباسیان سبب ترس بیش از اندازه مردم برای شرکت در حرکتی مخالف حاکمیت شده بود؛ به گونه ای که دوران عباسی، به ویژه متوکل، با سخت گیری کلی بر مردم، به ویژه شیعه شناخته می شود. شیعه، عنصری خطرناک برای عباسیان به شمار می رفت و آن گونه که گذشت، فشار دستگاه بر شیعیان تحمل ناپذیر بود. این وضع سبب شد تا بیشتر شیعیان راه تقیه را پیش گیرند و از ابراز اعتقاد خود دوری گزینند. در فضای ترور و اختناق که عباسیان ایجاد کرده بودند، کسی نمی توانست خود را دوستدار اهل بیت - علیهم السلام - معرفی کند. «صقر بن ابی دلف کرخی» در این زمینه می گوید: «وقتی متوکل، امام هادی - علیه السلام - را به سامرا تبعید کرد، من بدانجا رفتم تا از وضعیت پیشوای خود آگاهی یابم. هنگامی که وارد شدم، «زرافی»، دربان متوکل از من پرسید: چه خبر ای صقر؟ گفتم: خیر و سلامتی. گفت: بنشین و برایم از گذشته و آینده بگو. با خود گفتم: عجب اشتباهی کردم که آمدم. پرسید: برای چه آمده ای؟ گفتم: برای امر خیری آمده ام. گفت: شاید برای جویا شدن از احوال مولایت آمده ای؟! گفتم: مولایم کیست؟ مولای من امیر المؤمنین (متوکل) است. گفت: بس کن! مولای حقیقی ات را می گویم. لازم نیست عقیده ات را از من مخفی داری؛ (زیرا من با تو، هم عقیده ام). گفتم: خدای را سپاس. گفت: آیا می خواهی او را ببینی؟

گفتم: بله می‌خواهم. آن گاه پس از خارج شدن پیک حکومتی، نزد امام رفتم...» [۲۴] خفقان شدید حاکم، سبب می‌شد تا نیرو و وقت فراوانی برای شناسایی و گردآوری شیعیان زیر بیرق نهضت، تلف شود و رهبران نهضت نتوانند از توان واقعی شیعه در رسیدن به اهداف خود بهره برداری کنند. ۲. نبود همه جانبه نگری در عاملان قیامیکی از مشکلات اصلی علویان در قیام، نداشتن تیزبینی و تحلیل دقیق از شرایط حاکم وقت بود. فشارهای بیش از حد دستگاه، آنان را به شدت برانگیخته بود که در مقابل حاکمیت قد علم کنند و به فشارها پایان دهند. این عصبانیت و نارضایتی تا حد بسیاری، ابتکار عمل را از آنان ستانده بود. آنان بدون رایزنی کافی و مشورت با امام، خود را آماده حرکت نظامی بر ضد عباسیان می‌کردند. تنها توجیه آنان از مشاوره نکردن و انجام واکنش سریع، مقابله جدی با حکومت زورمدار وقت بود، در صورتی که اگر مشاوره صورت می‌گرفت و همه جوانب سنجیده می‌شد، شاید قیام علویان پایان مطلوب تری می‌یافت. ۳. کمبود نیروهای انقلابی می‌توان گفت یکی از مهم ترین عوامل ناکامی و شکست نهضت‌های اسلامی در طول تاریخ، نبود یا کمبود نیروهای پایبند به اصول و مبانی اسلامی و ارزشهای آن است؛ زیرا وجود این افراد در برهه ای که دفاع از کیان و حریم اسلام لازم است و علم قیام برافراشته شده، بسیار ضروری است تا قیام به اهداف عالی خود دست یابد. در این دوره از تاریخ شیعه نیز این کمبود به چشم می‌خورد و ضربه بزرگی به قیام و کامیابی در اهداف آن وارد ساخت. ۴. ناهماهنگی اعتقادی عناصر انقلابی‌ناهماهنگی در باورهای شرکت کنندگان در هر حرکتی، سبب ایجاد شکاف، آشفتگی در عمل و انگیزه و سپس ناهماهنگی در اهداف میشود و موجب هدر رفتن نیروها و نبود یکپارچگی در رسیدن به هدف واحد می‌گردد. در تاریخ، سخن از حضور عناصر فرقه‌های مختلفی چون زیدیه، جارودیه و نیز معتزله در این قیامها به میان آمده است. این فرقه‌ها در موضوع امامت و مسائل کلامی برداشتهای متفاوتی نسبت به شیعیان داشتند. این برداشتهای گوناگون در مسئله امامت سبب می‌شد که در اهداف نیز ناسازگاری به وجود آید و این ناسازگاری تا حدی، ضعف آنان را در رویارویی با عباسیان تشدید می‌کرد. موضع گیری امام هادی علیه السلام در برابر نهضت علویان اگر چه امام در شرایط بسیار سختی به سر می‌برد و به شدت تحت مراقبت بود، ولی به عنوان پناهگاه شیعیان، حرکت آنها را زیر نظر داشت، البته شرایط به ایشان اجازه نمی‌داد که در جریانها حضور مستقیم داشته باشند. با این حال، از اخبار رسیده از اوضاع اقتصادی و سیاسی رقت ثبار شیعیان، متأثر می‌شد و در فرصتهای مناسب با دلجویی از آنان، در صورت امکان، آنان را مورد تفقد و رأفت قرار می‌داد. امام با انقلابیون به طور پنهانی در تماس بوده و از چند و چون حرکت آنان آگاهی می‌یافت. [۲۵] و اگر چه در آن خفقان شدید انقلابیون از رهبری کامل امام، برخوردار نبودند، ولی از برخی روایات بر می‌آید که پنندهای روشنگرانه و راهنماییهای سودمند امام شامل حال آنها شده است. پی نوشت ها: [۱]. مروج الذهب و معادن الجوهر، ابو الحسن علی بن الحسین، ابو القاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۷۰ ش، ج ۲، ص ۴۵۹. [۲]. تاریخ یعقوبی، ابن ابی یعقوب، احمد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ سوم، ۱۹۷۷ م، ج ۲، ص ۵۱۰. [۳]. همان، ص ۵۱۱. [۴]. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۹۵. [۵]. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۱۳. [۶]. تتمه المنتهی الی الوقایع ایام خلفاء، شیخ عباس قمی، تهران، کتابخانه مرکزی، ۱۳۲۵ ش، ج ۲، ص ۳۵۲. [۷]. همان، ص ۳۵۳. [۸]. مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۶۸. [۹]. همان، ۵۰۰، مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۷۵. [۱۰]. همان. [۱۱]. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۳۶. [۱۲]. مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۷۷. [۱۳]. همان، ص ۵۱۵. [۱۴]. تاریخ طبری، ابا جعفر محمد بن جریر بن رستم، بیروت، روائع التراث العربی، بی تا، ج ۹، ص ۸. [۱۵]. همان، ج ۲، ص ۵۰۲. [۱۶]. همان. [۱۷]. تاریخ الخلفاء، ص ۴۰۸. [۱۸]. مقاتل الطالبیین، الاصبهانی، ابو الفرج، نجف، مکتبه الحیدریه، چاپ دوم، ۱۹۶۵ م، ص ۳۹۵. [۱۹]. تتمه المنتهی، ج ۲، ص ۳۴۵. [۲۰]. همان، ص ۳۹۶. [۲۱]. همان، ص ۳۴۴. [۲۲]. همان، ص ۳۴۵. [۲۳]. مقاتل الطالبیین، ص ۳۹۹. [۲۴]. بحار الانوار، المجلسی، محمد باقر، بیروت، مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ه ق، ج ۵۰، ص ۱۹۴. [۲۵]. اعلام الوری یا علائم المهدی (ع)، الطبرسی، فضل بن الحسن، بیروت، دار المعرفه، ۱۳۹۹ ه ق، ص ۳۴۳. منبع: مجله، مبلغان، شماره ۶۹

امام جواد (ع) در دو جبهه سیاست، فکر و فرهنگ

اسدالله افشار

اشا ره: میلاد اسوه شکیبایی، تندیس تقوا و پارسایی، مشعل حق و حقیقت، جلوه جمال الهی و جلال کبریایی، الهام بخش اخلاص و معرفت حضرت جواد الائمه امام محمد تقی (ع) بر عاشقان شجره طیبه ولایت و امامت و رهپویان راه حقیقت مبارک باد. میلاد سجاده نشین عالم معرفت و توحید، آینه پرشکوه جمال و جلال خداوندی، مونس ملائیکه مقرب الهی، اسوه عرفان ربوبی، تبسم رحمت معبود بر خلائق، مظهر مهر و عطوفت خداوند، حضرت جواد الائمه بر همه عاشقان ولایت و رهپویان خط امامت خجسته باد. امام جواد (ع) در یک نگاه: حضرت امام محمد تقی (ع) دهم ماه رجب سال ۱۹۵ هجری قمری در مدینه منوره چشم به جهان گشود. پدر بزرگوارش حضرت رضا (ع) و مادر ارجمندش بانویی مصری تبار به نام سبیکه بود. ریحانه و خیزران از دیگر نامهای مادر امام جواد (ع) است. حضرت رضا در مورد منزلت فرزندش امام جواد و مادر مکرمه آن حضرت، به یارانش فرمود: من دارای پسری شده‌ام که همچون موسی شکافنده دریاها علم است و مانند عیسی مادری پاک دارد. پیشوای نهم در سن ۷ سالگی به امامت رسید و هفده سال رهبری شیعیان را به عهده داشت. دوران امامت آن حضرت با دو نفر از خلفای ستم پیشه عباسی مأمون و معتصم مقارن بود. حضرت جواد در داشتن تمام صفات زیبای اخلاقی و انسانی سرآمد خوبان روزگار بود. پارسایی، علم و دانش و بخشندگی اش موجب شده بود با القاب جواد، تقی، مرتضی و منتجب شناخته شود. اما در این میان لقب "ابن الرضا" به خاطر شکوه و جلال امام رضا (ع) در میان مردم شهرت بیشتری داشت. امام جواد در سال ۲۰۳ هجری قمری پس از شهادت پدرش امام رضا (ع) به امامت رسید. دوران هفده ساله امامت او با حکومت مأمون و معتصم، خلفای عباسی، همزمان بود. هنگامی که امام رضا (ع) به دعوت مأمون از مدینه به توس رفت امام جواد (ع) که کودک بود، مانند دیگر افراد خانواده حضرت رضا در مدینه ماند و در سال ۲۰۲ هجری قمری برای دیدار پدر به مرو رفت و سپس به مدینه بازگشت. پس از شهادت امام رضا (ع) مأمون به بغداد رفت. او که از کمالات علمی و معنوی امام جواد (ع) آگاه بود ایشان را از مدینه به بغداد دعوت کرد. اما دولتمردان حکومت عباسی و اطرافیان مأمون از این اقدام ناخشنود بودند، بویژه آنکه مأمون تصمیم داشت دختر خود، ام الفضل را به همسری امام جواد (ع) در آورد. مأمون برای آنکه آنها را از مقام علمی و فضل آن حضرت آگاه کند، در بغداد مجلس بحثی میان او و دانشمندان بزرگ آن روزگار ترتیب داد. در این مجلس، امام به پرسشهای علما پاسخ گفت و میزان دانش و هوش وی بر آنان آشکار شد. پس از آن مأمون دختر خود را به همسری امام در آورد. امام رضا (ع) و امامت امام جواد (ع): صفوان بن یحیی، از یاران مخلص امام رضا (ع) می گوید: در مدینه به حضور آن حضرت شرفیاب شدم و عرض کردم: هنگامی که خداوند ابو جعفر (جواد) را به شما عنایت فرماید، درباره امام بعد از شما پرس و جومی کردیم و شما می فرمودید خداوند به من پسری عنایت خواهد فرمود. اکنون خداوند پسری به شما عنایت کرد و چشم ما به وجود وی روشن گردیده است. تکلیف ما پس از شما چیست و امام ما چه کسی خواهد بود؟ امام رضا (ع) در پاسخ به امام جواد (ع) که در مقابلش ایستاده بود اشاره نمود. من در جواب گفتم فدایت شوم او که بیش از سه سال ندارد؟! امام رضا (ع) فرمود: «کمی سن ایرادی ندارد؛ چون حضرت عیسی در حالی که کم تر از سه سال سن داشت به پیامبری رسید». تکریم امام جواد (ع): روزی امام جواد (ع) وارد مسجد رسول خدا (ص) شد. علی بن جعفر عموی آن حضرت با دیدن امام جواد (ع) با عجله و بدون کفش و عبا حرکت کرد و به حضور امام رسید و دست او را بوسید و آن حضرت را فراوان تعظیم کرد. امام جواد (ع) به او فرمود: «عموجان، بنشین. خدا تو را مشمول رحمت خویش قرار دهد». علی بن جعفر گفت: «در حالی که شما ایستاده اید من چگونه بنشینم؟». پس از آنکه امام جواد (ع) رفت و علی بن جعفر به محل تدریس خود برگشت شاگردان او اعتراض کردند که: تو عموی ابو جعفر هستی، سن و سال بالایی داری، آن وقت در برابر (ابو جعفر جوان) این گونه

تعظیم می کنی؟! علی بن جعفر در حالی که محاسن سفید خود را در دست گرفته بود گفت: ساکت باشید، اگر خداوند این ریش سفید را لایق امامت ندانست و این نوجوان را لایق مقام بلند امامت دانست و به او چنین عظمت و مقامی داد، من می توانم مقام و فضیلت او را نادیده بگیرم؟ از سخن شما به خدا پناه می برم، بلکه باید بگویم من چاکر او هستم. امام جواد(ع) عالم ترین و آگاه ترین دانشمند عصر خود: امام جواد(ع) در مقام رهبری امت اسلام، به عنوان الگوی دانشمندان جوان چنان در عرصه علم و دانش درخشید که دوست و دشمن را به تعجب و شگفتی واداشت. گفتگوها، مناظرات، پاسخ به شبهات عصر، گفتارهای حکیمانه و خطابه‌های آن گرامی، گواه روشنی بر این مدعاست. علی بن ابراهیم از پدرش نقل کرده است که: بعد از شهادت امام رضا(ع) ما به زیارت خانه خدا مشرف شدیم و آن گاه به محضر امام جواد(ع) رفتیم. بسیاری از شیعیان نیز در آنجا گردآمده بودند تا امام جواد(ع) را زیارت کنند. عبدالله بن موسی عموی حضرت جواد(ع) که پیرمرد بزرگواری بود و در پیشانی اش آثار عبادت دیده می شد، به آنجا آمد و به امام جواد(ع) احترام فراوانی کرده و وسط پیشانی حضرت را بوسید. امام جواد(ع) در سنین نوجوانی عالم ترین و آگاه ترین دانشمند عصر خود بود و مردم از دور و نزدیک به حضورش شتافته و پاسخ مشکلات علمی خود را از ایشان دریافت می کردند. امام نهم بر جایگاه خویش قرار گرفت. همه مردم به علت خردسال بودن حضرت با تعجب به همدیگر نگاه می کردند که آیا این نوجوان می تواند از عهده مشکلات دینی و اجتماعی مردم در جایگاه رهبری و امامت آنان برآید؟! مردی از میان جمع بلند شده از عبدالله بن موسی، عموی امام جواد(ع) پرسید: حکم مردی که با چهارپایی آمیزش نموده است چیست؟ و او پاسخ داد: بعد از قطع دست راست اش به او حد می زنند. امام جواد(ع) با شنیدن این پاسخ ناراحت شد و به عبدالله بن موسی فرمود: عمو جان از خدا بترس! از خدا بترس! خیلی کار سخت و بزرگی است که در روز قیامت در برابر خداوند متعال قرار بگیری و پروردگار متعال بفرماید: چرا بدون اطلاع و آگاهی به مردم فتوا دادی؟ عمویش گفت: سرورم! آیا پدرت - که درود خدا بر او باد - این گونه پاسخ نداده است؟! امام جواد(ع) فرمود: از پدرم پرسیدند: مردی قبر زنی را نبش کرده و با او درآمیخته است، حکم این مرد فاجر چیست؟ و پدرم در پاسخ فرمود: به خاطر نبش قبر، دست راست او را قطع می کنند و حد زنا بر او جاری می گردد، چرا که حرمت مرده مسلمان همانند زنده اوست. عبدالله بن موسی گفت: راست گفתי سرورم! من استغفار می کنم. مردم حاضر، از این گفت و شنود علمی شگفت زده شدند و گفتند: ای آقای ما! آیا اجازه می فرمایی مسائل و مشکلات خودمان را از محضرتان پرسیم؟ امام جواد(ع) فرمود: بلی. آنان سی هزار مسئله پرسیدند و امام جواد(ع) بدون درنگ و اطمینان کامل همه را پاسخ گفت. این گفتگوی علمی در نه سالگی حضرت رخ داد. (بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۸۵) امام جواد(ع)، جهاد علمی و تربیت شاگردان: یکی از ابعاد بزرگ زندگی امامان معصوم(ع) بُعد فرهنگی آنان است. هر کدام از پیشوایان ما، در عصر خود فعالیت فرهنگی داشته و شاگردانی را در مکتب خویش تربیت می کردند و علوم و دانش های خود را به دست آنان در جامعه منتشر می ساختند. البته شرایط اجتماعی و سیاسی زمان آنان یکسان نبود و از دوره امام جواد(ع) به بعد، به دلیل فشارهای سیاسی و کنترل شدید فعالیت آنان از طرف دربار، فعالیت آن بزرگواران بسیار محدود بود و از این نظر، تعداد راویان و پرورش یافتگان مکتب آنان نسبت به زمان ائمه دیگر کاهش چشمگیری یافته بود. ولی با تمامی این مشکلات، امام جواد(ع) از تمام فرصت هایی که به دست می آمد استفاده می کرد و بر جهاد علمی و تربیت شاگردان و اصحاب شایسته اهتمام می ورزید. کارگزاران امام جواد(ع): با توجه به ایجاد محدودیت از طرف خلفای عباسی و پراکنده بودن شیعیان در مناطق مختلف، امام جواد(ع) از راه برگزیدن و کیل و نمایندگان، ارتباط خود را با شیعیان حفظ می کرد. امام جواد(ع) کارگزارانی را به سراسر قلمرو حکومت خلیفه عباسی می فرستاد و با فعالیت گسترده آنان، از تجزیه نیروهای مؤمن و شیعیان جلوگیری می نمود. کارگزاران امام در بسیاری از مناطق حکومت اسلامی مانند اهواز، همدان، سیستان، ری، بصره، واسط، بغداد، کوفه و قم پخش شده بودند و اهداف و آرمان های امام را پیاده کرده، از انحراف فکری دوستداران اهل بیت جلوگیری می کردند. امام جواد(ع) به هواداران خود اجازه داده بود تا به درون دستگاه حکومت عباسی نفوذ کرده و مناصب حساس را در

دست بگیرند. علی بن مهزیار اهوازی در شهر اهواز، ابراهیم بن محمد همدانی در شهر همدان و خیران الخادم از جمله کارگزاران مهم حضرت به شمار می آمدند. موضعگیری امام جواد (ع) در برابر طاغوت زمان: دوران امامت امام جواد (ع) با دو طاغوت یعنی مأمون (هفتمین خلیفه عباسی) و معتصم (هشتمین خلیفه عباسی) برادر مأمون مصادف بود، موضعگیری امام جواد (ع) در برابر مأمون همچون موضعگیری پدرش امام رضا (ع) با او بود، ولی نرمش ظاهری مأمون از یک سو و آزادی نسبی امام در بهره برداری بسیار به نفع خط فکری تشیع و نگهبانی از شیعیان از سوی دیگر، موجب شد که امام جواد (ع) به بازسازی و نوسازی فقه و فرهنگ تشیع پرداخت. مأمون در ماه رجب سال ۲۱۸ هجری از دنیا رفت، در ماه شعبان همان سال با برادرش معتصم عباسی بیعت شد و او بر مسند خلافت نشست. شیوه معتصم به گونه ای بود که خلافت را از آن عباسیانی دانست و خط فکری و عملی او براساس افکار عباسیان دنبال می شد. امام جواد (ع) در این هنگام در مدینه بود و همچنان به مسئولیت امامت ادامه می داد، ولی معتصم و عباسیان هرگز حاضر نبودند وجود امام جواد (ع) را با آن همه شیعیان و رفت و آمد آنها به محضر آن حضرت تحمل کنند. شیوه موضعگیری امام جواد (ع) در برابر معتصم همانند شیوه اجداد پاکش در برابر طاغوتها بود، نه تنها او را تأیید نکرد، بلکه در هر فرصتی مخالفت خود را به صورت های گوناگون با حکومت ننگین معتصم آشکار می ساخت و به این ترتیب مردم را بیدار کرده و آنها را به مبارزه با طاغوتیان فرا می خواند. ارتباط شیعیان ایران با امام جواد (ع): ایرانیان به دوستی با اهل بیت (ع) مشهورند و همواره با آنان در ارتباط بوده و می باشند. از جمله این امامان، حضرت جواد (ع) می باشد. «شیعیان ایران، افزون بر ارتباط با و کلای آن حضرت در ایام حج نیز در مدینه با امام (ع) دیدار می کنند. بنابر روایتی، گروهی از شیعیان ری به دیدار آن حضرت شرفیاب شدند. قم نیز یکی از مراکز مهم شیعه بوده که در دوران امام جواد (ع) با آن حضرت در ارتباط بودند و از وجود آن حضرت استفاده می کردند». (اثبات الوصیه، ص ۴۱۳ و بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۹۸) حرکت فرهنگی و سیاسی امام جواد (ع): نضج گیری نحله ها و فرقه های گوناگون در عصر امام جواد (ع)، فرایند عوامل گوناگونی چون گسترش جهان اسلام و ورود اعتقادات و باورهای مذاهب و ادیان دیگر، ترجمه آثار فلاسفه یونان و درگیریها جناح بندیها و بلوک بندی قدرت بود. امام جواد (ع) همانند پدر بزرگوارشان در دو جبهه سیاست و فکر و فرهنگ قرار داشت. موضعگیریها و شبهه افکنی های فرقه هایی چون زیدیه، واقفیه، غلات مجسمه، امام را بر آن داشت تا در حوزه فرهنگ تشیع در برابر آنان موضعی شفاف اتخاذ کند. امام در موضعگیری در برابر فرقه زیدیه که امامت را پس از علی بن حسین زین العابدین (ع) از آن زید می پندارند.. در تفسیر آیه "وجوه یومئذ خاشعه عامله ناصبه" آنها را در ردیف ناصبی ها خواندند (رجال کشی، ص ۳۱۹ - مسند الامام جواد "ع"، ص ۱۵۰). حضرت در برابر فرقه واقفیه که قائل به غیبت امام موسی کاظم (ع) بوده و بدین بهانه وجوهات بسیاری را مصادره کرده بودند. آنان را نیز مصداق آیه "وجوه یومئذ خاشعه عامله ناصبه" به شمار آورده و در بیانی فرمودند: شیعیان نباید پشت سر آنها نماز بخوانند (رجال کشی، ص ۳۹۱ - مسند عطاردی، ص ۱۵۰). حضرت در برابر غلات زمان خویش به رهبری ابوالخطاب که حضرت علی (ع) را تا مرز الوهیت و ربوبیت بالا برده بودند، فرمودند: لعنت خدا بر ابوالخطاب واصحاب او و کسانی که درباره لعن او توقف کرده یا تردید کنند (رجال کشی، ص ۴۴۴). موضعگیری تند حضرت درباره این فرقه تا بدانجا بود که حضرت در روایتی به اسحاق انباری می فرمایند: "ابوالمهری و ابن ابی الرزقاء به هر طریقی باید کشته شوند" (مسند الامام جواد، ص ۲۹۸). حضرت در برابر فرقه مجسمه که برداشتهای غلط آنان از آیاتی چون "یدالله فوق ایدیهم" و "ان الله علی العرش استوی" خداوند سبحان را جسم می پنداشتند، فرمودند: "شیعیان نباید پشت سر کسی که خدا را جسم می پندارد نماز گذارده و به او زکات بپردازند (تهذیب، ج ۳، ص ۲۸۳). فرقه کلامی معتزله که پس از به قدرت رسیدن عباسیون به میدان آمد و در سده نخست خلافت عباسی به اوج خود رسید یکی دیگر از جریانهای فکری و کلامی عصر امام جواد (ع) است. موضعگیری حضرت امام جواد (ع) چون پدر بزرگوارشان در این برهه و در مقابل این جریان کلامی از جایگاه ویژه ای برخوردار است تا آنجا که مناظرات حضرت جواد (ع) با یحیی بن اکثم که از بزرگترین فقهای این دوره به شمار

می رفت، را می توان رویارویی تفکر ناب تشیع با منادیان معتزله به تحلیل نهاد که همواره پیروزی با امام جواد (ع) بوده است. امام جواد (ع) مشعل تابان: امامت هدیه ای الهی برای همه آحاد امت است تا به مدد آن در صراط مستقیم قرار گیرند. امام ضامن اجرای احکام قرآن، مشعل هدایت در شب های تیره و فروغ یقین افروز در پیچ و خم های شک و اضطراب است. امام جواد علیه السلام در دوران سیاه حکومت خلفای بنی عباس، به رغم عمر کوتاه خود توانست کشتی امت را به خوبی هدایت کند و برای مؤمنان مشعلی تابان در شب سیاه انحراف و کج اندیشی باشد. آن حضرت با بیان مسائل بنیادی دین، از پرچم همواره برافراشته اسلام پاسداری کرد. امام جواد (ع) دریای فضایل: دریای فضایل امام جواد (ع) بی کرانه است. او برگزیده خداوند، قرآن ناطق، حقیقت مجسم و هدایتگر توحید است. امام جواد (ع)، در دوران کوتاه امامت خود، با کردار و گفتار خود معارف ناب را بر جان تشنه مؤمنان جاری می ساخت. جان کلام: امام جواد (ع) چون امامان دیگر با بهره مندی از علوم و معارف ناب توحیدی و دریافت حقایق از عوالم بالا در صحنه های مختلف، گوشه هایی از اقیانوس نامتناهی علم و حکمت خویش را در زندگی سراسر رحمت خویش به نمایش گذاشتند. دفتر زندگی امام، مانند سایر ائمه معصوم (ع) آکنده است از برگ هایی زرین از مکارم اخلاق، مناقب و معجزات، استجاب دعاها، ارتباط متواضعانه، صمیمانه و همدردی با اصحاب و یاران. سخنان ارجمندی از این بزرگوار به یادگار مانده اند که از آن میان می توان به جملاتی نظیر «برای اثبات خیانت شخص، همین کافی است که او امین اشخاص خیانتکار باشد»، «حرکت کردن به سوی خداوند با دل، شخص را بهتر، سریع تر و مطمئن تر به خداوند می رساند، نسبت به اطاعت و عبادتش با سایر اعضاء و جوارح»، «هر کس از هوای خویش اطاعت کند، آرزوی دشمن خویش را بر آورده کرده است»، «اعتماد به خداوند متعال، بهای هر چیز گرانبها و نردبانی برای رسیدن به هر چیز بلند مرتبه ای است»، «عزت مومن در بی نیازی او از مردم است» و «این گونه مباش که در آشکارا دوست خدا و در پنهان دشمن خدا باشی» اشاره کرد. در کتابها و متون فراوانی چون کشف الغمه اثر علی بن عیسی اربلی، ارشاد شیخ مفید، بحار الانوار از علامه محمد باقر مجلسی، سیره پیشوایان نوشته مهدی پیشوایی، روضه الواعظین اثر محمد فتال نیشابوری، وسائل الشیعه به قلم محمد بن حسن حر عاملی، معدن الجواهر نوشته ابوالفتح کراچی و المستطرف از محمد بن احمد ابشهی، روایات و اشارات های گوناگونی از امام جواد (ع) یا درباره ایشان نقل شده است. منابع: ۱- زندگانی امام محمد تقی (ع) / منصور کریمیان / اشرفی / ۱۳۸۱. ۲- حضرت امام محمد تقی (ع) / سید مهدی آیت اللهی، علی مظاهری / جهان آرا / ۱۳۸۱. ۳- زندگانی حضرت امام محمد جواد (ع) / میرداوود سیدحسینی / زرین رود / ۱۳۸۳. ۴- تحلیلی بر زندگی امام جواد (ع) / عباسعلی کامرانیان / مجنون رسالت

زندگی سیاسی امام رضا علیه السلام

نویسنده: رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای

باید اعتراف کنیم که زندگی ائمه علیه السلام به درستی شناخته نشده و ارج و منزلت جهاد مرارت بار آنان حتی بر شیعیان شان نیز پوشیده مانده است. علیرغم هزاران کتاب کوچک و بزرگ و قدیم و جدید درباره ی زندگی ائمه علیه السلام امروز هم چنان غباری از ابهام و اجمال، بخش عظیمی از زندگی این بزرگواران را فرا گرفته و حیات سیاسی برجسته ترین چهره های خاندان نبوت که دو قرن و نیم از حساس ترین دوران های تاریخ اسلام را در بر می گیرد با غرض ورزی یا بی اعتنایی و با کج فهمی بسیاری از پژوهندگان و نویسندگان روبه رو شده است؛ این است که ما از یک تاریخچه ی مدون و مصبوط درباره ی زندگی پر حادثه و پر ماجرای آن پیشوایان، تهی هستیم. زندگی امام هشتم علیه السلام که قریب بیست سال از این دوره ی تعیین کننده و مهم را فرا گرفته از جمله - ی برجسته ترین بخش های آن است که به جاست درباره ی آن تأمل و تحقیق لازم به کار رود. ائمه (علیه السلام) و مبارزه ی حاد سیاسی مهم ترین چیزی که در زندگی ائمه (علیه السلام) به طور شایسته مورد توجه قرار نگرفته عنصر «مبارزه

ی حاد سیاسی» است. از آغاز نیمه ی دوم قرن اول هجری که خلافت اسلامی به طور آشکار با پیرایه های سلطنت آمیخته شد و امامت اسلامی به حکومت جابرانه ی پادشاهی بدل گشت، ائمه ی اهل بیت علیه السلام مبارزه ی سیاسی خود را به شیوه ای متناسب با اوضاع و شرایط، شدت بخشیدند. این مبارزه بزرگترین هدفش تشکیل نظامی اسلامی و تأسیس حکومتی بر پایه ی امامت بود، بی شک تبیین و تفسیر دین با دیدگاه مخصوص اهل بیت وحی و رفع تحریف ها و کج فهمی ها از معارف اسلامی و احکام دینی نیز هدف مهمی برای جهاد اهل بیت علیه السلام به حساب می آمد. اما طبق قرآن حتمی، جهاد اهل بیت علیه السلام به این هدف ها محدود نمی شد و بزرگ ترین هدف آن، چیزی جز تشکیل حکومت علوی و تأسیس نظام عادلانه اسلامی نبود. بیشترین دشواری های زندگی مرارت بار و پر از ایثار ائمه و یاران آنان به خاطر داشتن این هدف بود و ائمه علیه السلام از دوران امام سجاد علیه السلام و بعد از حادثه - ی عاشورا به زمینه سازی دراز مدت برای این مقصود پرداختند. در تمام دوران صد و چهل ساله ی میان حادثه ی عاشورا و ولایت عهدی امام هشتم علیه السلام جریان وابسته به امامان اهل بیت یعنی شیعیان، همیشه بزرگ ترین و خطرناک ترین دشمن دستگاه های خلافت به حساب می آمد. در این مدت بارها زمینه های آماده ای پیش آمد و مبارزات تشیع که باید آن را نهضت علوی نام داد به پیروزی های بزرگی نزدیک گردید، اما در هر بار موانعی بر سر راه پیروزی های بزرگی نزدیک گردید، اما در هر بار موانعی بر سر راه پیروزی نهایی پدید می آمد و غالباً بزرگ ترین ضربه از ناحیه ی تهاجم بر محور و مرکز اصلی این نهضت، یعنی شخص امام در هر زمان و به زندان افکندن یا به شهادت رساندن آن حضرت وارد می - گشت و هنگامی که نوبت به امام بعد می رسید اختناق و فشار و سختگیری به حدی بود که برای آماده کردن زمینه به زمان طولانی دیگری نیاز بود. ائمه (علیه السلام) و رهبری جریان تشیعیان (علیه السلام) در میان طوفان سخت این حوادث هوشمندانه و شجاعانه، تشیع را هم چون جریانی کوچک اما عمیق و تند و پایدار از لایه لای گذرگاه های دشوار و خطرناک گذراندند. و خلفای اموی و عباسی در هیچ زمان نتوانستند با نابود کردن امام، جریان امامت را نابود کنند. و این خنجر برنده همواره در پهلوی دستگاه خلافت، فرورفته ماند و به صورت تهدیدی همیشگی آسایش را از آنان سلب کرد. هنگامی که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پس از سال ها حبس در زندان هارونی مسموم و شهید شد در قلمرو وسیع سلطنت عباسی اختناقی کامل حکم فرما بود. در آن فضای گرفته که به گفته ی یکی از یاران امام علی بن موسی علیه السلام: «از شمشیر هارون خون می چکید» بزرگ ترین هنر امام معصوم و بزرگوار ما آن بود که توانست درخت تشیع را از گزند طوفان حادثه به سلامت بدارد و از پراکنندگی و دلسردی یاران پدر بزرگوارش مانع شود و با شیوه ی تقیه آمیز و شگفت آوری جان خود را که محور و روح جمعیت شیعیان بود حفظ کرد و در دروان استقرار و ثبات کامل آن رژیم مبارزات عمیق امامت را ادامه داد. تاریخ نتوانسته است ترسیم روشنی از دوران ده ساله ی زندگی امام هشتم در زمان هارون و بعد از او در دوران پنج ساله ی جنگ های داخلی میان خراسان و بغداد به ما ارایه کند اما به تدبیر می توان فهمید که امام هشتم در این دوران همان مبارزه ی دراز مدت اهل بیت علیه السلام را که در همه ی اعصار بعد از عاشورا استمرار داشته با همان جهت گیری و همان اهداف ادامه می داده است. هنگامی که مأمون درس ال ۱۹۸ ه. ق از جنگ قدرت با امین فراغت یافت و خلافت بی منازع را به چنگ آورد یکی از اولین تدابیر او حل مشکلات علویان و مبارزات تشیع بود. او برای این منظور، تجربه ی همه - ی خلفای سلف خود را پیش چشم داشت. تجربه ای که نمایشگر قدرت و وسعت و عمق روز افزون آن نهضت و ناتوانی دستگاه های قدرت از ریشه کن کردن و حتی متوقف و محدود کردن آن بود. او می - دید که سطوت و حشمت هارونی حتی با به بند کشیدن طولانی و بالاخره مسموم کردن امام هفتم در زندان هم نتوانست از شورش ها و مبارزات سیاسی، نظامی، تبلیغاتی و فکری شیعیان مانع شود. او اینک در حالی که از اقتدار پدر و پیشینیان خود نیز برخوردار نبوده و به علاوه بر اثر جنگ های داخلی میان بنی عباس، سلطنت عباسی را در تهدید مشکلات بزرگی مشاهده می کرد، بی شک لازم بود به خاطر نهضت علویان به چشم جدی تری بنگرد. شاید مأمون در ارزیابی خطر شیعیان برای دستگاه خود واقع بینانه فکر می کرد.

گمان زیاد بر این است که فاصله‌ی پانزده ساله‌ی جنگ‌های داخلی، جریان تشیع را از آمادگی بیشتری برای برافراشتن پرچم حکومت علوی برخوردار ساخته بود. مأمون این خطر را زیرکانه حدس زد و در صدد مقابله با آن برآمد و دنبال همین ارزیابی و تشخیص بود که ماجرای دعوت امام هشتم از مدینه به خراسان و پیشنهاد الزامی ولی عهدی به آن حضرت پیش آمد، و این حادثه که در همه‌ی دوران امامت کم نظیر و یا در نوع خود بی نظیر بود تحقق یافت. اکنون جای آن است که به اختصار، حادثه‌ی ولی عهدی را مورد مطالعه قرار دهیم. ولایت عهدی امام رضا علیه السلام در این حادثه امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام در برابر یک تجربه‌ی تاریخی عظیم قرار گرفت و در معرض یک نبرد پنهان سیاسی که پیروزی یا ناکامی آن می‌توانست سرنوشت تشیع را رقم بزند، واقع شد. در این نبرد، رقیبی که ابتکار عمل را به دست داشت و با همه‌ی امکانات به میدان آمده بود مأمون بود. مأمون با هوشی سرشار و تدبیر قوی و فهم و درایتی بی سابقه قدم در میدان نهاد که اگر پیروز می‌شد و اگر نمی‌توانست آن چنان که برنامه‌ریزی کرده بود کار را به انجام برساند، یقیناً به هدفی دست می‌یافت که از سال چهل هجری بعضی از شهادت علی بن ابیطالب علیه السلام هیچ یک از خلفای اموی و عباسی با وجود تلاش خود نتوانسته بودند به آن دست یابند، یعنی می‌توانست درخت تشیع را ریشه کن کند و جریان معارضی را که همواره هم چون خاری در چشم سردمداران خلافت‌های طاغوتی فرورفته بود به کلی نابود سازد. فقط تشیع، ضعیف یا ریشه کن نشد بلکه حتی سال ۲۰۱ هجری، یعنی سال ولایت عهدی آن حضرت، یکی از پربرکت‌ترین سال‌های تاریخ تشیع گردید. و نفس تازه‌ای در مبارزات علویان دمیده شد. و این همه به برکت تدبیر الهی امام هشتم و شیوه‌ی حکیمانه‌ای بود که آن امام معصوم در این آزمایشگاه بزرگ از خویش‌نشان داد. برای این که پرتوی بر سیمای این حادثه‌ی عجیب افکنده شود به تشریح کوتاهی از تدبیر مأمون و تدبیر امام در این حادثه می‌پردازیم. اهداف مأمون از ولایت عهدی امام رضا علیه السلام مأمون از دعوت امام هشتم به خراسان چند مقصود عمده را تعقیب می‌کرد: اولین و مهم‌ترین آن‌ها، تبدیل صحنه‌ی مبارزات حاد انقلابی شیعیان به عرصه‌ی فعالیت سیاسی آرام و بی‌خطر بود. همان‌طور که گفتیم شیعیان در پوشش تقیه، مبارزاتی خستگی‌ناپذیر و تمام‌نشده داشتند، این مبارزات که با دو ویژگی همراه بود، تأثیر توصیف‌ناپذیری در بر هم زدن بساط خلافت داشت، آن دو ویژگی، یکی مظلومیت بود و دیگری قداست. شیعیان با اتکای به این دو عامل نفوذ، اندیشه‌ی شیعی را که همان تفسیر و تبیین اسلام از دیدگاه ائمه‌ی اهل بیت است، به زوایای دل و ذهن مخاطبین خود می‌رساندند. و هر کسی را که از اندک آمادگی برخوردار بود به آن طرز فکر متمایل و یا مؤمن می‌ساختند و چنین بود که دایره‌ی تشیع، روز به روز در دنیای اسلام گسترش می‌یافت و همان مظلومیت و قداست بود که با پشتوانه‌ی تفکر شیعی اینجا و آن‌جا در همه‌ی دوران‌ها قیام‌های مسلحانه و حرکات شورشگرانه را بر ضد دستگاه‌های خلافت سازماندهی می‌کرد. مأمون می‌خواست یکباره آن خفا و استتار را از میان این جمع مبارز بگیرد و امام را از میدان مبارزه‌ی انقلابی به میدان سیاست بکشاند و به این وسیله کارایی نهضت تشیع را که بر اثر همان استتار و اختفا روز به روز افزایش یافته بود به صفر برساند. با این کار مأمون آن دو ویژگی مؤثر و نافذ را نیز از گروه علویان می‌گرفت زیرا جمعی که رهبرشان فرد ممتاز دستگاه خلافت و ولی عهد پادشاه مطلق العنان وقت در امور کشور است نه مظلوم است و نه آن چنان مقدس. این تدبیر می‌توانست فکر شیعی را هم در ردیف بقیه‌ی عقاید و افکاری که در جامعه طرفدارانی داشت قرار دهد و آن را از حد یک تفکر مخالف دستگاه که اگر چه از نظر دستگاه ممنوع و مبعوض است از نظر مردم، به خصوص ضعفا، پرجاذبه و استفهام برانگیز است خارج سازد. دوم: تخطیه مدعای تشیع مبنی بر غاصبانه بودن خلافت‌های اموی و عباسی و مشروعیت دادن به این خلافت‌ها بود، مأمون با این کار به همه‌ی شیعیان، مزورانه ثابت می‌کرد که ادعای غاصبانه و نامشروع بودن خلافت‌های مسلط که همواره جزئی اصول اعتقادی شیعه به حساب می‌رفته است یک حرف بی‌پایه و ناشی از ضعف و عقده‌های حقارت بوده است، چه اگر خلافت‌های دیگران نامشروع و جابرانه بود خلافت مأمون هم که جانشین آن‌هاست می‌باید نامشروع و غاصبانه باشد و چون علی بن موسی الرضا علیه السلام با ورود در این دستگاه و قبول جانشینی مأمون او را قانونی و

مشروع دانسته پس باید بقیه - ی خلفای هم از مشروعیت برخوردار بوده باشند و این نقض همه ی ادعاهای شیعیان است، با این کار نه فقط مأمون از علی بن موسی الرضا علیه السلام بر مشروعیت حکومت خود و گذشتگانش اعتراف می - گرفت بلکه یکی از ارکان اعتقادی تشیع را که همان ظالمانه بودن پایه ی حکومت های قبلی است نیز در هم می کوبید. علاوه بر این، ادعای دیگر شیعیان مبنی بر زهد و پارسایی و بی اعتنایی ائمه به دنیا با این کار نقض می شد و چون وانمود می شد که آن حضرات فقط در شرایطی که به دنیا دسترسی نداشته اند نسبت به دنیا زهد می ورزیده اند و اکنون که درهای بهشت دنیا به روی آنان باز شده به سوی آن شتافته و مثل دیگران خود را از آن متنعم کردند. سوم: این که مأمون با این کار، امام را که همواره یک کانون معارضه و مارزه بود در کنترل دستگاه های خود قرار می داد. به جز خود آن حضرت، همه ی سران و گردن کشان و سلحشوران علوی را نیز در سیطره ی خود در می آورد و این موفقیتی بود که هرگز هیچ یک از اسلاف مأمون چه بنی امیه و چه بنی عباس بر آن دست نیافته بودند. چهارم: این که امام را که یک عنصر مردمی و قبله ی امیدها و مرجع سؤال ها و شکوه ها بود در محاصره - ی مأموران حکومتی قرار می داد و رفته رفته رنگ مردمی بودن را از او می زدود و میان او و مردم و سپس میان او و عواطف و محبت های مردم فاصله می افکند. پنجم: این بود که با یان کار برای خود وجهه و حیثیتی معنوی کسب می کرد. طبیعی بود که در دنیا آن روز همه او را بر این که فرزندی از فرزندان پیغمبر و شخصیتی مقدس و معنوی را به ولی عهدی خود برگزیده و برادران و فرزندان خود را از این امتیاز محروم ساخته است. ستایش کنند و همیشه چنین است که نزدیکی دینداران به دنیا طلبان از آب روی دنیا طلبان می افزایشد. ششم: آن که در پندار مأمون، امام با این کار به توجیه گر دستگاه خلافت بدل می گشت، بدیهی است شخصی در حد علمی و تقوایی امام با آن حیثیت و حرمت بی نظیری که وی به عنوان فرزند پیامبر در چشم همگان داشت اگر نقش توجیه حوادث را در دستگاه حکومت بر عهده می گرفت هیچ نغمه ی مخالفی نمی توانست خدشه ای بر حیثیت آن دستگاه وارد سازد، این خود در حکم حصار منیعی بود که می توانست همه ی خطاها و زشتی های دستگاه خلافت را از چشم ها پوشیده بدارد. به جز این ها هدف های دیگری نیز برای مأمون متصور بود. چنان که مشاهده می شود این تدبیر به قدری پیچیده و عمیق است که یقیناً هیچ کس جز مأمون نمی - توانست آن را به خوبی هدایت کند و به جهت بود که دوستان و نزدیکان مأمون از ابعاد و جوانب آن بی خبر بودند. از برخی گزارش های تاریخی چنین بر می آید که حتی فضل به سهل وزیر و فرمانده ی کل و مقرب ترین فرد دستگاه خلافت نیز از حقیقت و محتوای این سیاست، بی خبر بوده است. مأمون حتی برای این که هیچ گونه ضربه ای بر هدف های وی از این حرکت پیچیده وارد نیاید داستان های جعلی برای علت و انگیزه ی این اقدام می ساخت و به این و آن می گفت. حقا باید گفت سیاست مأمون از پختگی و عمق بی نظیری برخوردار بود اما آن سوی دیگر این صحنه ی نبرد، امام علی بن موسی الرضا علیه السلام است و همین است که علیرغم زیرکی شیطنت آمیز مأمون، تدبیر حساب شده و همه جانبه ی او را به حرکتی بی اثر و بازیچه ای کودکانه بدل می کند. مأمون با قبول آن همه زحمت و با وجود سرمایه گذاری عظیمی که در این راه کرد از این عمل نه تنها طرفی برنست بلکه سیاست او به سیاستی بر ضد خودش بدل شد. تیری که با آن، اعتبار و حیثیت و مدعاهای امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را هدف گرفته بود خود او را آماج قرار داد، به طوری که بعد از گذشت مدتی کوتاه ناگزیر شد همه ی تدابیر گذشته ی خود را کان لم یکن شمرده، بالاخره همان شیوه ای را در برابر امام در پیش بگیرد که همه ی گذشتگان در پیش گرفته بودند یعنی «قتل» و مأمون که در آرزوی چهره ی قداست مآب خلیفه ای موجه و مقدس و خردمند، این همه تلاش کرده بود سرانجام در همان مزبله ای که همه ی خلفای پیش از او در آن سقوط کرده بود سرانجام در همان مزبله ای که همه ی خلفای پیش از او در آن سقوط کرده بودند یعنی فساد و فحشا و عین و عشرت توأم با ظلم و کبر فرو غلطید. دریده شدن پرده ریای مأمون را در زندگی پانزده ساله ی او پس از حادثه ی ولی عهدی در ده ها نمونه می توان مشاهده کرد که از جمله آن به خدمت گرفتن قاضی ا لقضاتی فاسق و فاجر و عیاش هم چون یحیی ابن اکثر و همشینی و مجالست با عموی خواننده و خنیاگرش ابراهیم ابن مهدی و

آراستن بساط عیش و نوش و پرده دری در دارا لخالفه ی او در بغداد است. سیاست های امام رضا علیه السلام در مقابل مأمونان کون به تشریح سیاست ها و تدابیر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در این حادثه می پردازیم: ۱. هنگامی که امام را از مدینه به خراسان دعوت کردند آن حضرت فضای مدینه را از کراهت و نارضایی خود پر کرد، به طوری که هر کس در پیرامون امام بود یقین کرد که مأمون با نیت سوء، حضرت را از وطن خود دور می کند، امام بدبینی خود به مأمون را به هر زبان ممکن به همه ی گوش ها رساند، در وداع با حرم پیغمبر، در وداع با خانواده اش، در هنگام خروج از مدینه، در طواف کعبه که برای وداع انجام داد، با گفتار و رفتار، با زبان دعا و اشک، بر همه ثابت کرد که این سفر، سفر مرگ اوست، همه ی کسانی که باید طبق انتظار مأمون نسبت به او خوش بین و نسبت به امام به خاطر پذیرش پیشنهاد او بدبین می شدند در اولین لحظات این سفر دلشان از کینه ی مأمون که امام عزیزشان را این طور ظالمانه از آنان جدا می کرد و به قتلگاه می - برد لبریز شد. ۲. هنگامی که در مرو پیشنهاد ولایت عهدی آن حضرت مطرح شد حضرت به شدت استنکاف کردند و تا وقتی مأمون صریحاً آن حضرت را تهدید به قتل نکرد آن را نپذیرفتند، این مطلب همه جا پیچید که علی بن موسی الرضا علیه السلام ولایت عهدی و پیش از آن خلافت را که مأمون به او با اصرار پیشنهاد کرده بود نپذیرفته است، دست اندرکاران امور که به ظرافت تدبیر مأمون واقف نبودند ناشیانه عدم قبول امام را همه جا منتشر کردند حتی فضل ابن سهل در جمعی از کارگزاران و مأموران حکومت گفت من هرگز خلافت را چنین خوار ندیده ام امیرا لمؤمنین آن را به علی بن موسی الرضا علیه السلام تقدیم می کند و علی بن موسی دست رد به سینه ی او می زند. خود امام از هر فرصتی، اجباری بودن این منصب را به گوش این و آن می رساند، همواره می گفت من تهدید به قتل شدم تا ولی عهدی را قبول کردم، طبیعی بود که این سخن هم چون عجیب ترین پدیده ی سیاسی، دهان به دهان و شهر به شهر پراکنده شود و همه ی آفاق اسلام در آن روز یا بعدها بفهمند که در همان زمان که کسی مثل مأمون فقط به دلیل آن که از ولی عهدی برادرش امین عزل شده است به جنگی چند ساله دست می زند و هزاران نفر از جمله برادرش امین را به خاطر آن به قتل می رساند و سر برادرش را از روی خشم شهر به شهر می گرداند کسی مثل عبی بن موسی الرضا علیه السلام پیدا می شود که به ولایت عهدی با بی اعتنایی نگاه می کند و آن را جز با کراهت و در صورت تهدید به قتل نمی پذیرد. مقایسه ای که از این رهگذر میان امام علی به موسی الرضا علیه السلام و مأمون عباسی در ذهن ها نقش می بست، درست عکس آن چیزی را نتیجه می داد که مأمون به خاطر آن این سرمایه گذاری را کرده بود. ۳. با این همه علی بن موسی الرضا علیه السلام فقط به این شرط ولی عهدی را پذیرفت که در هیچ یک از شئون حکومت دخالت نکند و به جنگ و صلح و عزل و نصب و تدبیر امور نپردازد و مأمون که فکر می کرد فعلاً در شروع کار این شرط قابل تحمل است و بعداً به تدریج می توان امام را به صحنه ی فعالیت های خلافتی کشانید، این شرط را از آن حضرت قبول کرد، روشن است که با تحقق این شرط، نقشه ی مأمون نقش بر آب می شد و بیشترین هدف های او برآورده نمی گشت. امام در همان حال که نام ولی عهد داشت و قهراً از امکانات دستگاه خلافت نیز برخوردار می بود چهره ای به خد می گرفت که گویی با دستگاه خلافت، مخالف و به آن معترض است، نه امری، نه نهی ای، نه تصدی مسؤولیتی، نه قبول شغلی، نه دفاعی از حکومت و طبعاً نه هیچ گونه توجیهی برای کارهای آن دستگاه. روشن است که عضوی در دستگاه حکومت که چنین با اختیار و اراده خود از همه ی مسؤولیت ها کناره می گیرد، نمی تواند نسبت به آن دستگاه صمیمی و طرفدار باشد، مأمون به خوبی این نقیصه را حس می کرد و لذا پس از آن که کار ولی عهدی انجام گرفت بارها در صدد برآمد امام را بر خلاف تعهد قبلی با لطایف الحیل به مشاغل خلافتی بکشاند و سیاست مبارزه ی منفی امام را نقض کند، اما هر دفعه امام هشیارانه نقشه ی او را خنثی می کرد. یک نمونه همان است که معمر بن خلاد از امام هشتم نقل می کند که مأمون به امام می گوید: اگر ممکن است به کسانی که از او حرف شنوی دارند در باب مناطقی که اوضاع آن پریشان است، چیزی بنویس و امام استنکاف می کند و قرار قبلی که همان عدم دخالت مطلق است را به یادش می - آورد. نمونه ی بسیار مهم و جالب دیگر، ماجرای نماز عید است که مأمون به این بهانه «که

مردم قدر تو را بشناسند و دل‌های آنان آرام گیرد» امام را به امامت نماز عید دعوت می‌کند. امام استنکاف می‌کند - کند پس از این که مأمون اصرار را به نهایت می‌رساند امام به این شرط قبول می‌کند که نماز را به شیوه ی پیغمبر و علی بن ابیطالب به جا آورد و آن‌گاه امام از این فرصت چنان بهره‌ای می‌گیرد که مأمون را از اصرار خود پشیمان می‌سازد و امام را از نیمه‌ی راه نماز بر می‌گرداند، یعنی به ناچار ضربه‌ی دیگر بر ظاهر ریاکارانه‌ی دستگاه خود وارد می‌سازد. ۴. اما بهره‌برداری اصلی از این ماجرا بسی از این‌ها مهم‌تر است: امام با قبول ولایت‌هدی، دست به حرکتی می‌زند که در تاریخ ائمه پس از پایان خلافت اهل بیت در سال چهارم هجری تا آن روز و تا آخر دوران خلافت بی‌نظیر بوده است و آن بر ملا کردن داعیه‌ی امامت شیعی در سطح عظیم اسلام و دریدن پرده‌ی غلیظ تقیه و رساندن پیام تشیع به گوش همه‌ی مسلمان‌هاست. تریبون عظیم خلافت در اختیار امام قرار گرفت و امام در آن سخنانی را که در طول یکصد و پنجاه سال جز در خفا و با تقیه و به خصیصین و یاران نزدیک گفته نشده بود به صدای بلند فریاد کرد و با استفاده از امکانات معمولی آن زمان که جز در اختیار خلفا و نزدیکان درجه یک آن‌ها قرار نمی‌گرفت آن را به گوش همه رساند، مناظرات امام در مجمع‌علماء و در محضر مأمون که در آن قوی‌ترین استدلال - های امامت را بیان فرموده است؛ نامه‌ی جوامع الشریعه‌ی که در آن همه‌ی رئوس مطالب عقیدتی و فقهی شیعی را برای فضل بن سهل نوشته است، حدیث معروف امامت که در مرو برای عبدالعزیز ابن مسلم بیان کرده است؛ قصاید فراوانی که در مدح آن حضرت به مناسبت ولایت عهدی سروده شده و برخی از آنان مانند قصیده‌ی دعبل و ابونواس همیشه در شمار قصاید برجسته‌ی عربی به شمار رفته است نمایشگر این موفقیت عظیم امام است، در آن سال در مدینه و شاید در بسیاری از آفاق اسلامی هنگامی که [خبر] ولایت عهدی علی بن موسی الرضا علیه السلام رسید در خطبه، فضایل اهل بیت بر زبان رانده شد و اهل بیت پیغمبر که نود سال علناً بر منبرها دشنام داده [می]شدند و سال‌های متمادی دیگر کسی جرأت بر زبان آوردن فضایل آن‌ها را نداشت، اکنون همه جا به عظمت و نیکی یاد شدند، دوستان آنان از این حادثه روحیه و قوت قلب گرفتند، بی‌خبرها و بی‌تفاوت‌ها با آنان آشنا شدند و به آنان گرایش یافتند و دشمنان سوگند خورده احساس ضعف و شکست کردند، محدثین و متذکرین شیعه معارفی را که تا آن روز جز در خلوت نمی‌شد بر زبان آورد، در جلسات درسی بزرگ و مجامع عمومی بر زبان راندند. ۵. در حالی که مأمون، امام را جدا از مردم می‌پسندید و این جدایی را در نهایت وسیله‌ای برای قطع رابطه‌ی معنوی و عاطفی میان امام و مردم می‌خواست، امام در هر فرصتی خود را در معرض ارتباط مردم قرار می‌داد، با این که مأمون آگاهانه مسیر حرکت امام از مدینه تا مرو را به طرزی انتخاب کرده بود که شهرهای معروف به محبت اهل بیت مانند کوفه و قم در سر راه قرار نگیرند، امام در همان مسیر تعیین شده، از هر فرصتی برای ایجاد رابطه‌ی جدید میان خود و مردم استفاده کرد، در اهواز آیات امامت را نشان داد، در بصره خود را در معرض محبت دل‌هایی که با او نامهربان بودند قرار داد، در نیشابور حدیث سلسله‌ی الذهب را برای همیشه به یادگار گذاشت و علاوه بر آن نشانه‌ها و معجزه‌های دیگری نیز آشکار ساخت و در جا به جای این سفر طولانی فرصت ارشاد مردم را مغتنم شمرد، در مرو هم که سر منزل اصلی و اقامت‌گاه دستگاه خلافت بود هر گاه فرصتی دست داد حصارهای دستگاه حکومت را برای حضور در انبوه جمعیت مردم شکافت. ۶. نه تنها سر جنبانان تشیع از سوی امام به سکوت و سازش تشویق نشدند. بلکه قراین حاکی از آن است که وضع جدید امام موجب دلگرمی آنان شد و شورشگرانی که بیشتر دوران‌های عمر خود را در کوه‌های صعب‌العبور و آبادی‌های دور دست و با سختی و دشواری می‌گذراندند با حمایت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام حتی مورد احترام و تجلیل کارگزاران حکومت در شهرهای مختلف نیز قرار گرفتند. هر ناسازگار و تندزبانی چون دعبل که هرگز به هیچ‌خلیفه و وزیر و امیری روی خوش نشان نداده و در دستگاه آنان رحل اقامت نیفتاده بود و هیچ‌کس از سر جنبانان خلافت را تیزی زبان او مصون نمانده بود و به همین دلیل همیشه مورد تعقیب و تفتیش دستگاه‌های دولتی به سر می‌برد و سالیان دراز، دار خود را بر دوش خود حمل می‌کرد و میان شهرها و آبادی‌ها سرگردان و فراری می‌گذرانید، توانست به حضور امام و مقتدای محبوب خود برسد و

معروف ترین و شیواترین قصیده خود را که ادعای نهضت نبوی بر ضد دستگاه های خلافت اموی و عباسی است برای آن حضرت بسراید و شعر او در زمانی کوتاه به همه ی اقطار عالم اسلام برسد، به طوری که در بازگشت از محضر امام آن را از زبان رئیس راهزنان میان راه می شنود. یک سال پس از ولایت عهدیاکنون بار دیگر نگاهی بر وضع کلی صحنه این نبرد پنهانی که مأمون آن را به ابتکار خود آراسته و امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را با انگیزه هایی که اشاره شد به آن میدان کشانده بود می-افکنیم. یک سال پس از اعلام ولایت عهدی وضعیت چنین است: مأمون چه در متن فرمان ولایت عهدی و چه در گفته ها و اظهارات دیگر او را به فضل و تقوا و نسب رفیع و مقام علمی منیع ستوده است و او اکنون در چشم آن مردمی که برخی از او فقط نامی شنیده و حتی به همین اندازه هم او را نشناخته و شاید گروهی بغض او را همواره در دل پرورانده بودند، به عنوان یک چهره ی در خور تعظیم و تجلیل و یک انسان شایسته ی خلافت که از خلیفه به سال و علم و تقوا و خویشی با پیغمبر، بزرگ تر و شایسته تر است شناخته اند. مأمون نه تنها با حضور او نتوانسته معارضات شیعی خود را به خود خوشبین و دست و زبان تند آنان را از خود و خلافت خود منصرف سازد بلکه حتی علی بن موسی الرضا علیه السلام مایه ی ایمان و اطمینان و تقویت روحیه ی آنان نیز شده است در مدینه و مکه و دیگر اقطار مهم اسلامی نه فقط نام علی بن موسی علیه السلام به تهمت حرص به دنیا و عشق به مقام و منصب از رونق نیفتاده بلکه حشمت ظاهری بر عزت معنوی او افزوده شده و زبان ستایشگر پس از ده ها سال به فضل و رتبه ی معنوی پدران مظلوم و معصوم او گشوده شده است. کوتاه سخن آن که مأمون در این قمار بزرگ نه تنها چیزی به دست نیاورده که بسیاری چیزها را از دست داده و در انتظار است که بقیه را نیز از دست بدهد. مأمون در اندیشه ی قتل امام علیه السلام اینجا بود که مأمون احساس شکست و خسران کرد و در صدد برآمد که خطای فاحش خود را جبران کند و خود را محتاج آن دید که پس از این همه سرمایه گذاری سرانجام برای مقابله با دشمنان آشتی ناپذیر دستگاه های خلافت یعنی ائمه اهل بیت علیه السلام به همان شیوه ای متوسل شود که همیشه گذشتگان ظالم و فاجر او متوسل شده بودند یعنی قتل. بدیهی است قتل امام هشتم پس از چنان موقعیتی ممتاز به آسانی میسر نبود. قراین نشان می دهد که مأمون پیش از اقدام قطعی خود برای به شهادت رساندن امام به کارهای دیگری دست زده است که شاید بتواند این آخرین علاج را آسان تر بکار برد. شایعه پراکندکنی و نقل سخنان دروغ از قول امام از جمله ی این تدابیر است. به گمان زیاد این که ناگهان در مرو شایع شد که علی بن موسی علیه السلام همه ی مردم را بردگان خود می داند، جز با دست اندر کاری عمال مأمون ممکن نبود. هنگامی که ابی الصلت این خبر را برای امام آورد حضرت فرمود: «بارالها ای پدید آورنده ی آسمان - ها و زمین تو شاهی که نه من و نه هیچ یک از پدرانم هرگز چنین سخنی نگفته ایم و این یکی از همان ستم هایی است که از سوی اینان به ما می شود». تشکیل مجالس مناظره با هر کسی که کمتر امیدی به غلبه او بر امام می رفت نیز از جمله ی همین تدابیر است. هنگامی که امام مناظره کنندگان ادیان و مذاهب مختلف را در بحث عمومی خود منکوب کرد و آوازه دانش و حجت قاطعش در همه جا پیچید، مأمون در صدد برآمد که هر متکلم و اهل مجادله ای را به مجلس مناظره با امام بکشاند، شاید یک نفر در این بین بتواند امام را مجاب کند. البته چنان که می دانیم هر چه تشکیل مناظرات ادامه می یافت قدرت علمی امام آشکارتر می شد و مأمون از تأثیر این وسیله نومیدتر. بنابر روایات، یک یا دو بار هم حضرت را در سرخس به زندان افکند، اما این شیوه ها هم نتیجه ای جز جلب اعتقاد همان دست اندرکاران را به رتبه ی معنوی امام به بار نیاورد، و مأمون درمانده تر و خشمگین تر شد. در آخر چاره ای جز آن نیافت که به دست خود و بدون هیچ گونه واسطه ای امام را مسموم کند و همین کار را کرد و در ماه صفر دو بیست و سه هجری یعنی قریب دو سال پس از آوردن آن حضرت از مدینه به خراسان و یک سال و اندی پس از صدور فرمان ولایت عهدی به نام آن حضرت، دست خود را به جنایت بزرگ و فراموشی نشدنی قتل امام آلود. این گذری بر یکی از فصل های عمده ی زندگی نامه ی سیاسی دو بیست و پنجاه ساله ی ائمه اهل بیت علیه السلام بود که امید است محققان و اندیشمندان و کاوشگران تاریخ قرن های اولیه اسلام، همت در تنقیح و تشریح و تحقیق هر چه بیشتر آن بگمارند. * پیام رهبر معظم

انقلاب در نخستین کنگره ی جهانی امام رضا علیه السلام در سال ۱۳۶۳ به مناسبت گشایش دانشگاه اسلامی رضوی در مشهد، تاریخ انتشار ۱۳۶۵، مؤسسه ی چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مجموعه آثار. منبع: نشریه ی معارف

ویژگیهای مسئولان از دیدگاه امام صادق

(ع) پدید آورنده: عبدالکریم پاک نیا

طلیحه: ششمین پیشوای شیعیان جهان امام صادق (ع) در ۱۷ ربیع الاول سال ۸۳ هجری قمری در شهر مدینه به دنیا آمد. پدر بزرگوارش حضرت امام محمد باقر (ع) و مادر ارجمندش ام فروه، دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است. نام مبارکش جعفر، کنیه اش ابو عبدالله و ابو اسماعیل، و القاب شریف

آن گرامی؛ صادق، صابر، فاضل و طاهر است. [۱] حضرت صادق (ع) امامت خود را همزمان با شهادت پدرش حضرت باقر (ع) از سال ۱۱۴ هجری قمری آغاز کرد و در عصر حکومت خلفای ستمگر اموی به ترتیب: هشام بن عبدالملک، ابراهیم بن ولید، مروان بن محمد و پس از انقراض سلسله امویان، در عصر عبدالله سفاح و منصور دوانیقی از خلفای عباسی، رهبری اهل ایمان را به عهده گرفت. آن پیشوای مذهب آزادگان، پس از انجام وظایف امامت، در سال ۱۴۸ هجری قمری در سن ۶۵ سالگی به دست منصور دوانیقی، دومین خلیفه عباسی مسموم شد و در مدینه منوره به شهادت رسید و پیکر مطهرش در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. آن رهبر فرزانه در طول ۳۴ سال امامت با برکت خویش، نقش ارزنده ای در گسترش فرهنگ متعالی اسلام ایفا کرد. در این فرصت به مناسبت شهادت آن گرامی، به برخی رهنمودهای رهبر دوراندیش مذهب جعفری در ارتباط با ویژگیهای مدیران دولت اسلامی می پردازیم.

عدالت محور یا اوصافی که می توان برای یک مدیر مؤمن و شایسته مطرح کرد، اهتمام به عدالت اجتماعی و عدل محور بودن است. این واژه مقدس که در قرآن کریم و متون روایی اسلامی به طور گسترده، مطرح و بر فراگیر بودن آن تأکید شده است، مفهومی پربار، امیدآفرین و نشاط انگیز دارد. خداوند با تأکید فراوان به گسترش عدالت اجتماعی و سیاسی در لایه های گوناگون جامعه اسلامی عنایت ورزیده است و به اهل ایمان فرمان می دهد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»؛ [۲] «ای کسانی که ایمان آورده اید! برای خدا قیام کنید و از روی عدالت گواهی دهید، مبادا دشمنی با گروهی، شما را به ترک عدالت [و انصاف] متمایل کند. عدالت پیشه کنید که به تقوا نزدیک است و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید با خبر است.» امام صادق (ع) درباره الگوی مدیران حکومت اسلامی، یعنی حضرت محمد (ص) می فرماید: «آن بزرگوار، چنان عدالت را در برنامه های مدیریتی خود به مرحله عمل در آورده بود که حتی لحظات خود را در جلسات عمومی در میان حاضران تقسیم می کرد و در نگاه خودش بین افراد، تبعیض قائل نبود.» [۳] رسول اکرم (ص) همواره می فرمود: «وَأَمْرٌ لِّأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ»؛ [۴] «من مأمور شده ام که عدالت را میان شما برقرار سازم.»

قاطعیت در اجرای عدالت اساساً یک مدیر عادل، همزمان با اجرای عدالت در تمام ابعاد آن، ناچار است برای اجرای عدالت با مفسدان اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، مروجان فساد، فحشا و بی بندوباری، بر هم زندگان عزت و استقلال کشور و سایر موانع عدالت مقابله کند. امام ششم در این باره فرمود: «لَا يُقِيمُ النَّاسَ إِلَّا السَّيْفُ»؛ [۵] تنها شمشیر، مردم را استوار می گرداند. آری در سایه مدیریت مدیران عدالت محور، باید اهل تقوا و انسانهای پاکدامن، در آسایش زندگی کنند و خائنان و افراد آلوده دامن در هراس به سر برند. به همین سبب، صادق آل محمد (ع) می فرماید: «حَدُّ يُقَامُ لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ أَفْضَلُ مِنْ مَطَرٍ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً»؛ [۶] اجرای یک مورد حد برای خدا در زمین بهتر از باریدن چهل روز باران خواهد بود. در اینجا شایسته است که آن سخن تاریخی از مولای

عدالت پیشگان را به یاد آوریم که به عبیدالله بن عباس یکی از مدیران حکومت علوی، که از جاده صداقت و عدالت خارج شده و به بیت المال خیانت کرده بود عتاب کرد و در آخر فرمود: «وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَعَلَا مِثْلَ فِعْلِكَ الَّذِي فَعَلْتَ مَا كَانَتْ لَهُمَا عِنْدِي هَوَادَةٌ وَلَا ظَهْرًا مَنِيَّ يَارَادَهُ حَتَّىٰ أَخَذَ الْحَقُّ مِنْهُمَا» [۷] به خدا سوگند! اگر حسن و حسین چنان می کردند که تو انجام دادی از من روی خوش نمی دیدند و به آرزو نمی رسیدند تا آنکه حق را از آنان باز پس ستانم.»

اشتیاق به خدمت دولتمردان پیرو مذهب جعفری (ع) همواره خود را در مقابل مشکلات مردم، مسئول می دانند و برای رفع نیازها و گرفتاریهای اهل ایمان با تمام وجود اقدام می کنند. آنان ریاست و منصب دولتی را هرگز به عنوان یک طعمه چرب و نرم حساب نمی کنند؛ بلکه فرصت و وسیله ای برای احقاق حقوق محرومان و مستضعفان جامعه می شمارند و تلاش می کنند تا زمانی که مشکل برادر دینی و ایمانی خود را حل نکرده اند، به آسایش و راحتی خود نیندیشند. دولتمردان و مدیرانی که کانون مهر و محبت و رحمت اند و با گشاده رویی و اشتیاق تمام به خدمت مردم می پردازند، در قلب جامعه و در دل انسانها جای دارند. یک کارگزار و مدیر با ایمان در جامعه اسلامی، این نوای ملکوتی ششمین پیشوای شیعیان جهان را با گوش جال می شنود و نصب العین خود قرار می دهد که: «أَيُّمَا مُؤْمِنٍ نَفَسَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبِيَّةً وَهُوَ مُعَسِّرٌ يَسِّرُ اللَّهُ لَهُ حَوَائِجَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَنْ سَتَرَ عَلَىٰ مُؤْمِنٍ عَوْرَةً يَخَافُهَا سَتَرَ اللَّهُ عَلَيْهِ سَبْعِينَ عَوْرَةً مِنْ عَوْرَاتِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ فِي عَوْنِ الْمُؤْمِنِ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ فَانْتَفِعُوا بِالْعِظَةِ وَارْغَبُوا فِي الْخَيْرِ» [۸] هر مؤمنی گرفتاری مؤمنی در سختی افتاده را برطرف کند، خداوند حوائج دنیا و آخرتش را آسان می گرداند و هر مؤمنی عیب مؤمنی را بپوشاند که [آن مؤمن] از آن می ترسد، خداوند ۷۰ عیب دنیوی و اخروی او را می پوشاند و تا زمانی که مؤمن در جهت یاری به برادرش باشد، خداوند او را یاری می کند. پس بوسیله موعظه و پند سود ببرید و در کار خیر رغبت داشته باشید. دولتمردان و مدیرانی که کانون مهر و محبت و رحمت اند و با گشاده رویی و اشتیاق تمام به خدمت مردم می پردازند، در قلب جامعه و در دل انسانها جای دارند. آنان با عمل پسندیده خود در روح و جان مردم نفوذ می کنند و پیوسته بر اثر لطف الهی از پشتیبانی مردم برخوردارند و عزت و احترام خواهند داشت. امام صادق (ع) در پیام ارزشمندی به مدیران و آحاد جامعه اسلامی چنین توصیه فرمود: «يَحِقُّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ الْإِحْتِهَادُ فِي التَّوَاضُّعِ وَالتَّعَاوُنُ عَلَى التَّعَاطُفِ وَالتَّمَوُّسَاةُ لِأَهْلِ الْحَاجَةِ وَتَعَاطُفُ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ حَتَّىٰ تَكُونُوا كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ» [۹] بر مسلمانان شایسته است که در پیوستن کوشش کنند و در مهرورزی و عطوفت نسبت به یکدیگر مشارک و همکاری کرده و مواسات نسبت به حاجتمندان داشته باشند. و عطوفت آنان نسبت به هم به گونه ای باشد که خداوند در قرآن شما را به آن امر کرد و فرمود: مؤمنین با همدیگر مهربانند. «در حقیقت، خدمت به برادران دینی بالاترین عبادتی است که هیچ امر خیری به درجه آن نمی رسد. آن گرامی فرمود: «خداوند متعال به چیزی همانند گام برداشتن در راه خدمت و نیکی به برادران دینی عبادت نشده است.» [۱۰] ساده زیستی و اجتناب از اشرافی گریمدیران شایسته در حکومت اسلامی، ساده زیستی را یک خصلت خداپسندانه و باعث رسیدن به کمالات روح و ارتقای کیفی در انجام کارهای جامعه و خدمت به مردم می دانند. آنان همواره این اندیشه خداپسندانه را در ذهن خود می پروراند که مهم ترین راز و رمز توفیق رسول گرامی اسلام (ص) و ائمه هدی: در جذب دلهای مشتاق سعادت، خصلت ساده زیستی و تواضع در برخورد با مردم بوده است. آنان می دانند که: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ عَلَىٰ أُمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ يَقْدَرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرَهُ» [۱۱] خداوند بزرگ بر پیشوایان عادل واجب کرده است که خود را با مردم ناتوان برابر قرار دهند تا تنگدستی، فرد مستمند را به طغیان و سرکشی وادار نکند. امام صادق (ع) دلدادگان به مظاهر دنیوی را مذمت کرد و فرمود: «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ عَبَدَ الدِّينَارَ وَالدَّرْهَمَ» [۱۲] مسمول لعن و غضب خداست، کسی که بنده درهم و دینار باشد. از اوصافی که می توان برای یک مدیر مؤمن و شایسته مطرح کرد، اهتمام به عدالت اجتماعی و عدل محور بودن است. این واژه مقدس که در قرآن کریم و متون روایی اسلامی به طور گسترده، مطرح و بر فراگیر بودن آن تأکید شده است، مفهومی پربار، امیدآفرین و نشاط انگیز دارد. آن گرامی درباره ضرورت زندگی ساده و بی

آلایش مدیران و رهبران جامعه اسلامی می فرمود: «فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ أَنِّي وَاجِدٌ أَنْ أَطْعِمَهُمُ الْحِنْطَةَ عَلَى وَجْهِهَا وَلَكِنِّي أَحِبُّ أَنْ يَرَانِي اللَّهُ قَدْ أَحْسَيْتُ تَقْدِيرَ الْمَعِيشَةِ» [۱۳] خدا می داند که من می توانم خانواده ام را با خرمای خوب اطعام نمایم [و به بهترین صورت زندگی کنم]؛ اما دوست دارم خداوند مرا در حال برنامه ریزی صحیح زندگی ببیند. «آری دلبستگی به دنیا علاوه بر اینکه مانع کمال انسان و باعث بدبینی عموم مردم است؛ باعث می شود تا یک مدیر در لذتهای زودگر دنیا غوطه ور شود و از نوع محرومیت‌های طبقات نیازمند جامعه غافل باشد. کارگزاران پیرو اهل بیت: هرگز این سخن گهربار امام صادق (ع) را فراموش نمی کنند که فرمود: «إِنَّ أَحَبَّ أَنْ تَجَاوِرَ الْجَلِيلَ فِي دَارِهِ وَتَسْكُنَ الْفِرْدَوْسَ فِي جَوَارِهِ فَلْتُهُنَّ عَلَيْكَ الدُّنْيَا وَاجْعَلِ الْمَوْتَ نُصَبَ عَيْنِكَ وَ لَا تَدْخِرْ شَيْئًا لَعْدٍ وَاعْلَمْ أَنَّ لَكَ مَا قَدَّمْتَ وَعَلَيْكَ مَا أَخَّرْتَ» [۱۴] اگر دوست داری که در درگاه الهی با خدا هم‌نشین شوی و در بهشت در جوار حضرت باریتعالی مسکن گزینی، باید دنیا [و مظاهر فریبنده آن] در نظر تو پست و خوار باشد. مرگ را نصب العین خود قرار بده [و برای خود در این دنیا] چیزی ذخیره نکن و بدان آنچه قبلاً از اعمال نیک در این دنیا برای جهان آخرت تقدیم داشته ای به حال تو سودمند خواهد بود و از کارهای نیک که انجام آنها را به تأخیر انداخته ای ضرر خواهی کرد. «از منظر امام صادق (ع) یک مسلمان با ایمان با زندگی ساده، بی پیرایه و دل‌کندن از علایق دنیوی و زرق و برق آن، سعادت خود را در هر دو جهان تضمین می کند. امام خمینی ۱ درباره ضرورت ساده زیستی مسئولان حکومتی می فرمود: مصیبت‌هایی که ملتها می کشند از این است که متصدیان امورشان از قشر مرفه و از اشراف و اعیان جامعه، در پی این هستند که ثروشان را زیاد کنند. [۱۵] مدیران شایسته در حکومت اسلامی، ساده زیستی را یک خصلت خداپسندانه و باعث رسیدن به کمالات روح و ارتقای کیفی در انجام کارهای جامعه و خدمت به مردم می دانند. آن بزرگوار در فراز دیگری از سخنانش خطاب به دولتمردان و روحانیان صاحب منصب کشور می فرماید: «اگر روزی از نظر زندگی از مردم عادی بالاتر رفتید بدانید که دیر یا زود مطرود می شوید.» [۱۶] «شما گمان نکنید اگر با چندین اتومبیل بیرون بیایید و جبهه تان نزد مردم بزرگ می شود. آن چیزی که مردم به آن توجه دارند و موافق مذاق عامه است این است که زندگی شما ساده باشد؛ همان گونه که سران اسلام و پیغمبر اسلام (ص) و امیر مومنان (ع) و ائمه ما: زندگی شان ساده و عادی بود؛ بلکه پایین تر از عادی.» [۱۷]

امانتداری و صداقت از مهم ترین نیازهای عصر ما میان آحاد جامعه به ویژه متولیان امور حکومتی، تقویت و ترویج خصلت‌های زیبای امانتداری و راستگویی است؛ زیرا فراگیر شدن پدیده دروغ، خیانت، دورویی و نفاق آثار و تبعات منفی و ناشایستی در جامعه دارد و لازم است که در عزل و نصب‌های مدیران، این ویژگیها با کمال جدیت پیگیری، و تشویق و تنبیه افراد به طور شفاف با این معیارهای پسندیده انجام شود. باید افراد چابک، دروغگو و خیانت پیشه‌ترد، و انسانهای امین و درستکار شناسایی شوند و در مصدر امور قرار بگیرند. آشکار کردن آثار و برکات امانتداری و صداقت، آموزش عملی و تشویق انسانهای امین و صادق، و معرفی الگوهای پاکدامنی و راستی، مهم ترین نیاز جامعه به ویژه در سطح مدیران است. امام صادق (ع) در بیان معیار انتخاب افراد می فرماید: «لَا تَعْتَزُّوا بِصَلَاتِهِمْ وَلَا بِصِيَامِهِمْ فَإِنَّ الرَّجُلَ رَبَّمَا لَهَجَ بِالصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ حَتَّى لَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ وَ لَكِنْ اخْتَبِرُوهُمْ عِنْدَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ» [۱۸] به نماز و روزه افراد فریفته نشوید؛ چه بسا که شخصی به نماز و روزه عادت کرده و ترک آن برایش وحشت آور و آزار دهنده است؛ بلکه آنها را در مقام راستگویی و امانتداری آزمایش کنید. «پستهای دولتی در حکومت اسلامی، امانتهایی بس حساس و ارزشمندند و خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» [۱۹] «خداوند متعال به شما فرمان می دهد که امانتها را به اهلش بسپارید.» بنابراین ویژگی امانتداری و راستگویی باید در اوصاف مدیران جامعه اسلامی با تمام وجود، دنبال، و منصب‌های حکومتی به عنوان امانتهایی گرانسنگ به اهلش واگذار شود. امام صادق (ع) درباره انتخاب علی (ع) به عنوان جانشین رسول خدا (ص) و پیشوایی امت اسلام به این دو صفت اشاره می کند و به یار وفادارش عبدالله بن ابی یعفور پیام می دهد که ای عبدالله! جعفر بن محمد به تو سلام می رساند و یادآور می شود: «أَنْظُرْ مَا بَلَغَ بِهِ عَلِيٌّ عِنْدَ رَسُولِ

اللَّهِ ۹ فَالزُّمُّهُ فَإِنَّ عَلِيَّ (ع) إِنَّمَا بَلَغَ مَا بَلَغَ بِهِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ۹ بِصَدَقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ؛ [۲۰] به ویژگیهای علی (ع) در نزد رسول خدا (ص) بنگر و به آنها ملتزم شو! براستی علی (ع) به وسیله راستگویی و امانتداری به آن ویژگیها در نزد پیامبر (ص) رسید. امام صادق (ع) در گفتاری چنین هشدار می دهد: «لَا تَنْظُرُوا إِلَى كَثْرَةِ صِيَلَاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ وَ كَثْرَةِ الْحِجِّ وَ الْمَعْرُوفِ وَ صَطَّطِهِمْ بِاللَّيْلِ أَنْظُرُوا إِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ؛ نگاه نکنید به بسیاری نماز و روزه و حج و کارهای نیک و دعا و زمزمه های شبانه افراد! نگاه کنید به راستگویی و امانتداری مردم.» [۲۱] از منظر پیشوای صادق (ع) امانتداری، ۳ مرحله دارد و کسی را نمی توان امین به حساب آورد؛ مگر اینکه در این ۳ مرحله، امانتداری خود را اثبات کند: در حفظ اموال، حفظ اسرار و رازهای پنهانی و پاسداری از ناموس مردم. اگر فردی ۲ مورد را رعایت کند؛ اما در یکی دیگر از عهده بر نیاید، امین نخواهد بود. آن حضرت در این باره فرمود: «لَا يَكُونُ الْأَمِينُ أَمِينًا حَتَّى يُؤْتَمَنَ عَلَى ثَلَاثَةٍ فَيُؤَدِّيَهَا عَلَى الْأَمْوَالِ وَ الْأَسْرَارِ وَ الْفُرُوجِ وَ إِنْ حَفِظَ اثْنَيْنِ وَ صَيَّحَ وَاحِدَةً فَلَيْسَ بِأَمِينٍ؛ [۲۲] شخص را نمی توان امین به حساب آورد مگر آن که در سه چیز امانتداری خود را انجام دهد: بر اموال، اسرار و ناموس [مردم]. و اگر دوتای اینها را حافظ باشد و یکی را ضایع کند، امین نیست.» حسن خلق، استقامت و پایداری، عظمت نفس، ولایت پذیری، شهرت گریزی، اجتناب از اعمال ریایی، رسیدگی به خانواده، رعایت ادب در معاشرت با افراد، دوری از مجالس گناه، تلاوت قرآن و استفاده از فرصتها از دیگر ویژگیهای شیعیان، خدمتگزاران و مسئولان جامعه اسلامی از منظر امام صادق (ع) است.

پی نوشت ها: [۱]. کشف الغمّة، علی بن عیسی اربلی، مکتبۀ بنی هاشم، تبریز، ج ۲، ص ۱۵۴. [۲]. مائده ۸/۳. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، مؤسسه آل البیت: ج ۲۸، ص ۱۲. [۴]. شوری ۱۵/۵. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، دار الکتب الاسلامیة، ج ۵، ص ۲. [۶]. وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۱۳. [۷]. نهج البلاغه، نشر ائمه، نامه ۴۱. [۸]. الکافی، باب تفریح کرب المؤمن، ح ۵. [۹]. همان، ج ۲، ص ۱۷۵، باب التراحم و التعاطف، ح ۴. [۱۰]. الف حدیث فی المؤمن، ص ۱۲۸. [۱۱]. الکافی، ج ۱، ص ۴۱۱. [۱۲]. همان، ج ۲، ص ۲۷۰، باب الذنوب، ح ۹. [۱۳]. همان، ج ۵، ص ۱۶۶. [۱۴]. تحف العقول، حسن بن شعبه حرانی، نشر جامعه مدرسین، ص ۳۰۴ و بحار الانوار، علامه مجلسی، مؤسسه الوفا، ج ۷۵، ص ۲۸۱. [۱۵]. صحیفه امام، مجموعه آثار امام خمینی (ره)، نشر مؤسسه تنظیم آثار امام (ره)، تهران، ۱۳۷۹، ج ۱۶، ص ۴۴۳. [۱۶]. همان، ج ۱۷، ص ۴۵۳. [۱۷]. همان، ج ۱۹، ص ۳۱۸. [۱۸]. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۴. [۱۹]. نساء ۸/۲۰. جامع الأخبار، تاج الدین شعیری، نشر رضی، قم، ص ۱۰۰، فصل ۵۶ و امالی، صدوق، نشر کتابخانه اسلامی، ص ۳۰۳، مجلس ۵۰. [۲۱]. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۴، باب الصدق و اداء الامانه، ح ۵. [۲۲]. مستدرک سفینه البحار، علی نمازی شاهرودی، نشر اسلامی، ج ۱، ص ۲۲۳ و بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۲۹.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن

خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

